

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهرا (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی- پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهرا (س)
مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن زاده
سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی
ویراستار فارسی: نادر خبازی
ویراستار چکیده های انگلیسی: دل آرا مردوخی
ویراستار منابع انگلیسی: مریم خوب کردار
دبیر اجرایی: خدیجه سهراب زاده

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشته گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران
دکتر محمد تقی امامی خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری
دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر الهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی
دکتر محمد تقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهرا (س)
دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س)
دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۲۶۱۱۵۵۷۴-۲۱
ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hiil.zahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهرا (س) محفوظ است.
آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهرا (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی
کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپا: ۸۵۵X-۲۰۰۸
شاپای الکترونیکی: ۳۴۹۳-۳۵۳۸

نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
 ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
 ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
 ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
 ۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
 ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
 ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
 ۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است.)

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می کنند، درخواست می شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می تواند پی گیری های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هر گونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان نامه های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود. تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجو می تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان نامه های تحصیلی،^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان نامه های تحصیلی، دانشجو در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله ای گفته می شود که تمام یا بخشی از آن -کم یا زیاد- برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می تواند زمینه ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.

ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.

پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می باشد.

۲. مقاله مأخوذ از پایان نامه به مقاله ای اطلاق می شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیر مرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیر قابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داوری ها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال همزمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهراء (س) به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱. از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علیرغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوری نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴. از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید و جوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

فهرست مطالب

- ۹-۲۰ اقدام علاءالدوله از منظر ساختار تشکیلات اداره شهری پیشامدرن
مسعود آتشگران
- ۲۱-۴۲ بررسی کارکرد اقتصادی بنیاد پهلوی
حمید آزاد، داریوش رحمانیان
- ۴۳-۶۴ مطالعه انتقادی سیاست خارجی محمدرضا شاه پهلوی
در آینه نوشته‌ها و بیانات او
هما اسدی، فرهاد ساسانی
- ۶۵-۸۶ فعالیت‌های عام‌المنفعه دربار سلطان حسین باقرا در خراسان
(۸۷۵-۹۱۱ ق) (با تکیه بر متون تاریخی)
مصطفی لعل شاطری
- ۸۷-۱۰۶ تحول ساختار اداری و اقتصادی مصر در عصر هخامنشیان
محمد ملکی
- ۱۰۷-۱۳۱ مبانی و ریشه‌های مشروعیت شاه در دوره اشکانی
فرشید نادری
- ۱۳۳-۱۵۵ تأثیر اقطاع‌داری نظامی بر تضعیف ارکان سیاسی سلجوقیان
جمیله یوسفی، اسماعیل حسن‌زاده
- چکیده مقالات به انگلیسی

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

اقدام علاءالدوله از منظر ساختار تشکیلات اداره شهری پشامدرن^۱

مسعود آتشگران^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۳

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۹

چکیده

منابع روایی انقلاب مشروطه چوب‌زدن تجار قند از سوی حاکم تهران را اقدامی ناهنجار و ظالمانه تلقی کرده‌اند که به دنبال بحران گرانی قند کیفر شدند و اسباب شورش مردم فراهم گشت. نوشتار حاضر فارغ از این پیش‌فرض در پی پاسخ به این پرسش است چرا به‌رغم سابقه این‌گونه اقدامات حکومتی، تا پیش از این شاهد چنین واکنشی از سوی جامعه ایران نبوده‌ایم؟ آیا رفتار علاءالدوله مغایر با سنت پیشین بود؟ یا این زمان تحولی در فهم ایرانیان از حکومت‌داری رخ نموده بود که اقدامات معمول دولت خشم آنان را برانگیخت؟ اساساً اقدام علاءالدوله تا چه اندازه تخطی از رویه نظام کهن حاکم بوده و تا چه میزان تحت تأثیر نظام مشروطه داورى شده است؟ مقاله می‌کوشد با دوری از رویکرد اراده‌گرایانه متکی به اشخاص از دیدگاه ساختاری به این واقعه توجه کند. به باور نگارنده، علاءالدوله در این رخداد از محدوده اختیارات معینه در نظامات کهن عدول نکرد بلکه اقداماتش با سازوکار دیوان حسبه و محکمه عدلیه در

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.12280.1224

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

masoud.a47@gmail.com

ساخت تشکیلات اداره شهری پیشینه دارد، بنابراین باید واکنش جامعه علیه اقدامات وی متوجه ناکارآمدی ساخت دولت در این زمان باشد که عمر آن به آخر رسیده بود.

واژه‌های کلیدی: حاکم تهران، تجار قند، علاءالدوله، دولت پیشامدرن،

دیوان حسبه، مشروطه.

مقدمه

منابع روایی انقلاب چوب‌زدن تجار قند را توسط حاکم تهران در ۱۴ و به روایتی ۱۵ شوال ۱۳۲۳ق، ظالمانه دانسته‌اند که به ایجاد جنبش عدالت‌خواهی منتهی شد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷: ۳۳۱ تا ۳۳۴ و شریف‌کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۸/۱ و ۲۹) و مردم برای احقاق حق و جلوگیری از مظالم شورش کردند. نگارنده در این مقاله می‌کوشد اقدام علاءالدوله را نه بر مفروض منابع خاطره‌نگاری انقلاب و تاریخ‌پژوهان یک سده گذشته بلکه با تکیه بر روش ساختاری و از دریچه ساخت تشکیلات اداره شهری این دوره مورد بررسی قرار دهد تا اقدام حاکم تهران در شعله‌ور کردن جنبش عدالت‌خواهی از نو مورد ارزیابی و سنجش قرار گیرد. از این رو بایستی ابعاد این اقدام با توجه به پیشینه عملکرد منصب «حاکم» و «سازمان حسبه» در دوران سنت بررسی شود، امری که تاکنون از این زاویه درباره آن اظهارنظری نشده است. در واقع اقدام دارالحکومه تهران با توجه به مشی «حاکم» و «سازمان حسبه»، از جنبه شرعی و به لحاظ عرف و رویه حاکم بی‌اشکال به نظر می‌آید، به ویژه رفتار علاءالدوله در مقام عاملی از جانب دیوان مظالم شاه - که بایستی از اجحاف کسبه به مردم جلوگیری کند - قابل توجیه است. لیکن به نظر می‌رسد اهمیت رخداد مشروطه پژوهشگران تاریخ را بیشتر در نگاه سیاسی مستغرق کرده است، به طوری که از ساختار دولت پیشامدرن که مبنای عمل علاءالدوله و رویه جاری دیگر حکام بوده به سادگی گذشته‌اند. گرچه از اواخر قرن سیزدهم قمری به بعد در ایران موج وسیعی از اعتراضات، نظامات کهن را با ویژگی تجمیع‌قوا آماج حمله قرار داده و به ترویج نظامات مدرن با ویژگی تفکیک‌قوا می‌پرداخت، با این حال اقدام علاءالدوله در مواجهه با تجار قند که به شائبه غرض‌ورزی متهم شده، برپایه نظام حاکم در حیطه اختیارات اعطایی او قرار داشت. برای باز شدن بحث حاضر، این سؤال معترضه گویا است که اگر دارالحکومه تهران به امور اجرایی محدود بود آیا باز هم محملی برای اقدام حاکم تهران باقی می‌ماند که اسباب شورش مردم شود؟! برای همین نگارنده بر این باور است که جهت‌گیری روایان واقعه و نادرست قلمداد کردن اقدام حاکم تهران

محصول محیط اجتماعی عصر مشروطه و پیدایش ساختار اجتماعی جدید می‌باشد. در واقع ایراد در درجه اول متوجه مناسبات قدرت و ساخت تشکیلات کهن اداره شهری بود که حالا در حاکمیت مشروطه خواهان، به مثابه عاملی منفی بر عملکرد حکام معرفی می‌شد.

از این رو پژوهش بایسته‌ای از این زاویه درباره واقعه یادشده انجام نگرفته است، به عکس رفتار علماءالدوله همواره از سوی تاریخ‌پژوهان با جهت‌گیری سیاسی و ملهم از حوادث بعدی امری قطعی و عرصه‌ای فاقد ارزش برای تحقیق معرفی شده است، بنابراین پیشینه پژوهش ندارد. طرح این مسئله می‌تواند ذهن محقق را به ابعاد دیگری از واقعه رهنمون سازد و نشان دهد همه واقعت آن چیزی نیست که تا به حال گفته شده بلکه پژوهشگران بایستی هر گزارشی را با دید انتقادی بنگرند و پیرامون هر رخداد مهم را بکاوند تا به دریافت دقیق‌تری از آن دست یابند، لذا این مهم از اهداف اساسی مقاله حاضر می‌باشد.

ساخت تشکیلات اداره شهری در دولت پیشامدرن

اداره و امور انتظام مراکز شهری در ایران دوره اسلامی تا دوره متأخر قاجاریه برعهده والی ایالات و حاکم ولایات بود که بالاترین مقام اجرایی-قضایی هر ولایت محسوب می‌گشت و دیگر مقامات اجرایی شهر مانند کلانتر، داروغه، کدخدا، محتسب، فراش و دیگر مأموران زیردست به وظایف محوله عمل می‌کردند. این الگو ریشه در میراث کهن داشت و سازوکار آن تا این دوره با اندک تفاوتی به سان گذشته عمل می‌کرد. در شهرهای اسلامی از دوره بنی‌امیه دیوان «شرطه» یا «حرس» به عنوان شهربان دوره ساسانی محافظت از شهر و امور داخلی آن را برعهده داشت و زیر نظر قاضی‌القضات احکام دادرسان را اجرا می‌کرد (انصاف‌پور، ۲۵۳۶: ۳۱۱). در زمان عباسیان نیز همین وضع برقرار بود، به تعبیر دیگر «امور اجرایی» برعهده رئیس شهربان یا حاکم شهر بود و «امور دادرسی» در اختیار قاضی‌القضات بود که این دو حوزه اقتدار را از هم تفکیک می‌کرد. (همان) در عهد سلجوقیان حکومت بسیاری از شهرها با منصب «رئیس» بود که مهم‌ترین وظایف او حراست از آسایش مردم و تضمین گردآوری در ست مالیات‌های دیوانی بود، به طوری که از تعدی و زورگویی محصلان مالیاتی و طفره‌رفتن مؤدیان مالیاتی جلوگیری نماید (بویل، ۱۳۶۶: ۲۶۷ و ۲۶۸). لمبتون از وظایف قضایی رئیس سخنی نمی‌گوید اما قاضی در این دوره تحت نظر سلطان فعالیت می‌کرد (همان، ۲۶۰). در مجموع از زمان سلاطین ایرانی وظایف هر دو حوزه اجرایی و قضایی توأمان به دیوان شرطه محول شد که زیر نظر حاکم هر شهر فعالیت می‌کرد و فرمان سلطان جانشین فتوای قاضی‌القضات شده بود (انصاف‌پور، ۲۵۳۶: ۳۱۲)، در این

میان دیوان حسبه برای جلوگیری از مناهای در معابر و شوارع و نظارت بر صحت داد و ستد در میان مردم در بازار وظایفی را برعهده داشت.

دیوان حسبه در میان دو قوه اجرایی و قضایی

در کنار دیوان قضا یک دیوان حسبه نیز زیر نظر حاکم وجود داشت که سبب می شد محتسب بر بازار، بازاریان و فعالیت مبادله‌ای آن نظارت کند؛ نظارت بر تعیین قیمت‌ها و منع احتکار کالاها و مواد مصرفی از دیگر وظایف این دیوان بود (یوسفی فر، ۱۳۹۰: ۱۵۱). واژه محتسب در لغت به معنای تعرض و اعتراض می باشد و چون متصدی این منصب معترض و متعرض اعمال خلاف شرع یا عرف از جانب متجاوزین می شود و در مقام رفع تجاوز افراد به یکدیگر و به مصالح عمومی اقدام می کند محتسب نامیده می شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۶۲۳). دارنده این منصب در مسائل محتاج به اجتهاد نداشت، چنان که اگر حقی مورد اقرار بود و مُقر نمی داد از او می گرفت و به مُقر لَه برمی گرداند، ولی اگر انکار می کرد مطلب در صلاحیت محاکم بود نه محتسب (همان، ۶۲۴). اساساً کاربرد واژگان «**احتساب**» و «**محتسب**» که اولی در معنای «**بازداشتن از کار ناپسند**» و دومی به معنای «**بازدارنده**» می باشد (ساکت، ۱۳۸۲: ۳۹۲) گویای جایگاه این مقام در جوامع اسلامی است. بنابر نقل محمد قُرشی از محدثان قرن هفتم هجری در «**معالم القربه فی احکام الحسبه**» که با تکیه بر آراء ابن ماوردی «**حسبه**» را امری در میان احکام قضا و احکام مظالم می داند بر این باور است به هنگام وقوع منکر اگرچه شکایتی در کار نباشد محتسب اجازه اقدام دارد درحالی که قاضی جز به وجود مدعی شاکی نمی تواند اقدام کند (قُرشی، ۱۳۹۴: ۵۰). وی با این استدلال که امر حسبت بر پایه ترس نهاده شده استفاده محتسب از سلطه و درستی را در برابر مرتکب و مجرم جایز دانسته، تعدی و تجاوز از منصب تلقی نمی نماید (همان، ۵۱). از این رو با توجه به وظیفه محتسب در شهرهای ایران دوره پیشامدرن چنانچه کالایی از نرخ مقرر گران تر فروخته می شد او می بایست فرد یا افراد خاطی را جلب و مجازات نماید (انصاف پور، ۲۵۳۶: ۳۱۳). در این ساخت سنتی که شخص و جایگاه او در جامعه حرف اول را می زد، سازوکار ارگانیک معنایی نداشت و برای اقدام محتسب نیازی به محکمه و حکم قضایی نبود، بلکه وی در اموری که شایستگی رسیدگی داشت چشم به راه تشکیل پرونده یا اعلام شکایت شاکی خصوصی نمی ماند.

ساخت اجرایی - قضایی دارالحکومه دوره ناصری و مظفری

اداره شهرها در دوره قاجارها کم و بیش به سیره گذشته ادامه یافت، اما از نیمه دوم عصر ناصری به لحاظ اثرپذیری از دستاورد جوامع صنعتی، گسترش پایتخت و اهمیت برقراری امنیت آن، در

دارالحکومه تهران اداره پلیس ایجاد شد. آغاز این تغییرات به نخستین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ بازمی گشت که در پی آن شاه با ترتیبات اداره پلیس در کشورهای اروپایی آشنا شد و کنت دومونت فورت اتریشی را برای ایجاد این تشکیلات در تهران با خود به ایران آورد. فورت با الغای اداره نظمیة پیشین با وظایف انتظام و احتساب در شهر، به ایجاد اداره پلیس در تهران اقدام کرد و برای اولین بار در ایران رئیس پلیس پایتخت شد. با اقدامات وی ابتدا نظم پایتخت قوت گرفت اما در این اواخر اداره پلیس در تهران چنان از انظار افتاده و خوار گشته بود که مظفرالدین شاه در ابتدای سلطنت خود در رمضان ۱۳۱۴ ق مجبور شد بار دیگر نظمیة را با عنوان «وزارت نظمیة و احتساب» ایجاد و زیر نظر حکمران تهران قرار دهد (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب اول/۱۳۰). این تشکیلات بر وضع نرخ و اوزان در بازار نظارت داشته اختیار داشت و با اتکاء به اختیارات وزیر احتساب به سرعت به تخلفات عمومی و صنفی رسیدگی و صدور رأی کرده متخلف را مجازات می نمود.

در سال ۱۳۲۳ ق هنگام حکمرانی علاءالدوله بر تهران، وی یکی از نزدیکان خود را به ریاست وزارت یادشده گماشت (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم/۲۲۵-۲۲۷) زیرا در دوره صدارت عین الدوله عزل و نصب وزارت احتساب که همان رئیس نظمیة پایتخت محسوب می شد با حاکم تهران بود (همان). این وزارت افزون بر جنبه اجرایی جهت اداره بهتر امور شهر از جنبه قانون گذاری نیز بهره مند و پیشتر بر پایه عرف دستورالعمل هایی وضع کرده بود که در منبع تاریخ نگاری این دوره ثبت شده است (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب اول/۲۲۲).

تشکیلات «وزارت نظمیة و احتساب» در دارالحکومه پایتخت

این نهاد که فقط اسم وزارت داشت از یک وزیر و چند مأمور دولت تشکیل می شد که از حیث محدوده کار، همسان با شهرداری امروزه بود با این تفاوت که حوزه وظایف آن براساس انتظارات شهر در دوره سنت تنظیم شده و متمایز از شرایط کنونی قرار داشت، به نحوی که کارکنان این وزارت زیر نظر شخص وزیر نظمیة و احتساب موظف بودند در صورت ارتکاب تخلف یا جرم، متخلفین یا مرتکبین خلاف و اعمال مناهی را شناسایی کرده دستگیر و نزد حاکم شهر یا نماینده او ببرند تا به وضع او رسیدگی شده به مکافات عمل خود برسند. این وزیر و مافوق آن حاکم تهران در جایگاه محتسب حق رسیدگی به وضع این متهمین را داشتند. وزارت یادشده همان محکمه احتساب بود و شخص وزیر این محکمه دولتی را زیر نظر حاکم شهر اداره می کرد، اما چنان که موضوع برای حاکم شهر اهمیت ویژه داشت خود او به امور رسیدگی می نمود. حال اگر پرسش

شود در این میانه آیا امکان تشخیص و تعیین محدوده محکمه عدلیه از محکمه حسبه وجود داشته البته پاسخی برای آن نخواهیم یافت.

امر مسلم اینکه معمولاً احکام این دست محاکم بدون ملاحظه جهات شرعی و فارغ از رعایت آیین یا تشریفات دادرسی بلافاصله به اجرا درمی آمد و از قید و بند رایج در محاکم شرع رها بود؛ چنان که ماوردی در احکام السلطانیه خود دادرسی سلطانی را از اختیارات ویژه و قدرتی بیشتر بهره مند می داند که قاضی عادی فاقد آن بوده است (حجتی کرمانی، ۱۳۶۹: ۴۰۱ و انصاف پور، ۲۵۳۶: ۳۱۹). از سوی دیگر باید توجه داشت شاه در مقام ریاست دیوان مظالم گاه مأموران حکومتی را از جانب خود به نیابت، اختیار صدور رأی و اجرا می داد (کرزن، ۱۳۶۲: ۱/۵۹۱) و شاه پیش از این عین الدوله را مسئول امور مظالم و رسیدگی به عرایض متظلمین کرده بود (سپهر، ۱۳۶۸: ۵۴/کتاب دوم). وی نیز به عنوان صدراعظم یعنی عالی ترین مقام اجرایی و مسئول دیوان مظالم قدرت لازم را به علاءالدوله حاکم پایتخت داده بود و در این واقعه اقدام او را نیز تأیید کرد (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷: ۳۳۳)، از این رو زمانی که مردم از گرانی قند شاکی بودند علاءالدوله به نیابت از شاه مؤظف بود به عرایض مردم رسیدگی کند تا مشکل مردم متظلم حل و فصل شود.

بنابراین دارالحکومه تهران در این ساخت دیوانی مقر حکومت علاءالدوله محسوب می شد و از کارکردهای ویژه ای برخوردار بود: نخست دارالحکومه محل حکومت او شناخته می شد جایی که وی می بایست درباره امور شهر به تصمیم گیری پردازد و دستورات مقتضی را صادر کند. هم زمان با این مقام از جایگاه احتساب، صدور حکم و اجرای احکام ویژه محتسب برخوردار بود که بدون تشریفات به سرعت عمل می کرد. با این وصف مقر حکومت حاکم بدون اینکه رسماً دستگاه احتساب یا دیوان قضا باشد عملاً محکمه عرف و حسبه نیز محسوب می گشت که شخص حاکم یا نماینده او مانند رئیس بلدی به عنوان دادرسی پادشاه شناخته می شد. وی اختیار داشت به جرایم متخلفین و متهمین رسیدگی کرده و همان موقع آن را اجرا نماید. در این دیوان احکام صادره بی ضابطه، قطعی و لازم الاجرا بود. همچنین در این سنت حکام ایالات و ولایات هر دو قوه اجرایی و قضایی را توأمان در اختیار داشته آن را اعمال می کردند (احتشام السلطنه، ۱۳۶۶: ۱۲۳-۱۳۰) برپایه نظامات جدید این الگو زمینه را برای سوءاستفاده حکام، ارائه احکام دلبخواهی و وجه المصالحه شدن عدالت هموار می نمود، به ویژه این زمان دادرسان عدلیه نه تنها از دانش قضایی بهره ای نداشتند که احکام آنان بر وفق شرع نیز نبود (کرزن، ۱۳۶۲: ۱/۵۹۰). این اوضاع آشفته در اداره کشور تجددگرایان را از اواخر قرن سیزدهم واداشت تا مبانی نظام سیاسی حاکم و ساخت تشکیلاتی آن را اصلاح کرده دو قوه را از هم تفکیک نمایند.

نزول در ساختار نظامات کهن در دوره میانه قاجار

چهار دهه ناکامی در اصلاح ساخت دیوان‌سالاری ایران برای اداره درست امور کشور به ویژه تفکیک قوای قضایی از حاکمان اجرایی، سبب شد تلاش‌های جدیدی این بار از سطح جامعه و از پایین به بالا جریان یابد. انعکاس اخبار تحولات سیاسی - اجتماعی جوامع صنعتی و اشاعه مفاهیم جدید و نمادهای مدنیت غربی مانند «مبعوثان ملت، تفکیک قوا، وضع قانون، و وکالت مردمی» در روزنامه اختر به ویژه در دهه پایانی قرن سیزدهم نقش بارزی داشت (اختر، س ۱، ش ۵۹، ۱۲۹۲ق و س ۲، ش ۱ و ۳ و ۴۹، ۱۲۹۳ق). این مهم از طریق آشنا ساختن مردم از حقوق حقه خود در برابر دولت بی‌قانون و اشاعه فرهنگ سیاسی مدرن مبتنی بر «ملت‌سازی و دولت‌سازی» دنبال می‌شد (همان، س ۲، ش ۵۱، ۱۲۹۳ق) و سیطره بی‌محابای حکام در ایالات بر مردم همراه با مناسبات ناعادلانه قدرت و رابطه نابرابر «شاه و رعیت» را رد می‌کرد. سیدجمال‌الدین اسدآبادی از پیشگامان علمای متجدد از این رابطه با عنوان «استبداد» یاد می‌کرد و در میان هوادارانش از آن انتقاد می‌نمود (سیاح، ۱۳۴۶: ۲۹۳). در عوض از دولت برای کوتاهی در تأسیس «حاکم عدلیه» و «مجلس شورا» موافق احتیاجات عصر جهت برقراری عدالت میان مردم شکوه می‌کرد (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲۱۸ و ۲۳۱ و ۲۴۹)، روزنامه قانون نیز هم‌سو با این تقاضا در سال ۱۳۰۷ق در پی ایجاد نظامات جدید و تفکیک قوا در ایران برآمد (میرزاملکم خان ۲۵۳۵: ش ۱-۱۵). ردپای این خواسته‌ها با عنوان «حرف قانون و عدل و نظم» به صورت کلمه کلمه در روزنامه‌ها نوشته می‌شد و گاه به زبان می‌آمد (حاجی سیاح، ۱۳۴۶: ۵۵۱). در سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ نیز همین خواسته‌ها با ادبیاتی دیگر مطرح است (مراغه‌ای، ۱۳۵۳: ۸۱ و ۲۳۴). روزنامه اختر بارها با ارائه گزارش از مجالس مشروطه اروپایی بر اعلام هواخواهی از مشروطیت، (اختر، س ۳، ش ۶۶، ۱۲۹۴ق) تأکید می‌کرد و خواست خود را مبنی بر تشکیل مجلس دارالشوری و اصلاح ساخت اداره کشور تکرار می‌نمود (همان، س ۳، ش ۶۷، ۱۲۹۴ق).

چوب‌خوردن تجار قند به روایت برخی منابع

گزارش‌های تاریخ‌نگار ایرانی از اوضاع کشور به ویژه رویدادهای دو ساله منتهی به جنبش سال ۱۳۲۳ق، حاکی از تکاپوی کم‌سابقه مردم در انتقاد از ظلم و تعدی گسترده است (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم / ۲۱ تا ۲۷۴). سپهر بارها از الصاق اعلانات پرخاشگرانه به دیوارها علیه عین‌الدوله رئیس دولت وقت خبر می‌دهد (همان، ۲۱ و ۵۸ و ۵۹ و ۱۱۵). با شکست روس‌ها در جنگ بین روسیه و ژاپن و ایجاد آشوب در این کشور حجم تجارت میان ایران و روسیه دچار کاهش شدید شد،

قیمت کالاهای اساسی در ایران به سرعت رو به ترقی گذاشت و قیمت قند و شکر تا ۳۳٪ در تهران و چند شهر بزرگ دیگر افزایش یافت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۴). در ماه رمضان و شوال ۱۳۲۳ ق تلاش‌هایی در میان بود تا قیمت را به نحوی کاهش دهند، حتی علما در فکر تحریم استفاده از قند بودند. بنا به گزارش مورخ این دوره در پی گران شدن نرخ قند علاءالدوله روز سه‌شنبه ۱۵ شوال ۱۳۲۳ ق تجار قند را به دارالحکومه احضار کرد و بر سر علت گرانی قند بین دو طرف گفتگو شد (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم/ ۲۷۳ و ۲۷۴). وی گمان می‌کرد کمیابی قند و ترقی قیمت آن در بازار به سبب احتکار آن از سوی تجار قند حاصل شده است (بزرگ‌امید، ۱۳۶۳: ۱۳۷). برخی اولیای دولت نیز فکر می‌کردند قرارداد تجار قند با بانک روس در گرانی این کالا دخالت داشته است (دولت‌آبادی، ۱۳۲۸: ۱۰/۲) در نهایت با تشخیص حاکم تهران تجار قند چوب و فلک شدند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷: ۳۳۳ و ۳۳۴). دسته‌ای سبب هیجان اولیه تجار پایتخت پس از این رخداد را میرزا جواد سعدالدوله وزیر تجارت می‌دانستند (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم/ ۳۱۲) یکی از دیوانیان بلندمرتبه، عداوت میان اعضای دولت را در بزرگ‌نمایی چوب‌خوردن تجار دخیل می‌داند که آن را پیراهن عثمان ساختند (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۶: ۵۱۵). نکته مهم در گزارش سپهر در وهله نخست روند طبیعی وقایع پایتخت فارغ از ادبیات انقلابی عصر مشروطه است که در منابع روایی انقلاب مندرج است. در متن گزارش وی از استبداد علاءالدوله یا عین‌الدوله نه تنها سخنی نیست (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم/ ۲۷۳ تا ۲۸۵) بلکه تلویحاً بر تفصیر تجار قند هم اشاره شده است.

واکنش جامعه بر ناکارآمدی ساخت دولت یا اقدام علاءالدوله

این زمان از دید برخی ناظران آگاه خارجی مقیم ایران، منشأ اوضاع آشفته و نارضایتی پنهانی در بین مردم، خودسری‌ها و سودجویی طبقات عالی کشور است که در کنار بی‌پناهی اقشار ضعیف به اشکال گوناگون خودنمایی می‌کرد (ایوانف، ۱۳۵۷: ۳۱). شاه و دولت با درپیش گرفتن تصمیمات غیرمسئولانه و مقروض ساختن کشور به دول روس و انگلیس برای مصارف بی‌مورد، اقتصاد بیمار ایران را در شرایط ورشکستگی قرار دادند که مداخله دول روس و انگلیس در امور ایران را فزاینده ساخت. حمایت از نوز بلژیکی در فشار بر بازرگانان و بی‌توجهی به نظر روحانیون از سوی دولت به ویژه وضعیت پایتخت را بحرانی کرده بود، پذیرش برخی برنامه‌های غربی‌سازی برای بقا در عصر امپریالیسم افزون بر منزوی ساختن مراجع مذهبی، ناخودآگاه اصل حق الهی پادشاهان را تضعیف کرد و نفوذ غرب شکاف بین شاه و بازار را بیشتر گسترش داد (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۱۳). نامه جسورانه و طعنه‌آمیز سیدعبدالله بهبهانی حاوی هشدار سخت به شاه در هجدم صفر

۱۳۲۳ق (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم/۱۴۱) شاهدهی بر این مدعاست که در پی نامه‌نگاری‌های مستمر و بی‌نتیجه او به شاه در حمایت از تجار خشمگین برای عزل نوز انجام شد. پیامد این وضع در ۱۹ صفر تجار ناراضی را در زاویه عبدالعظیم بست‌نشین کرد. (همان، ۱۴۱ و ۱۴۲) به هر روی تجار با ادعای تعدی نوز و طیف علمای معترض به واسطه بیگانه‌پروری دولت، (آدمیت، ۲۵۳۵: ۱۲۰-۱۲۱) گرداننده جریان مخالف عین‌الدوله در پایتخت بودند.

هم‌زمان صحبت از مشروطه نیز در میان بود تا جایی که به گوش شاه هم می‌رسید (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم / ۳۰۴). مورخ دوره از خبری سه ماه پیش از این در اوایل ماه شوال ۱۳۲۳ق قبل از شروع جنبش به نقل از علم درباره دولت و سلطنت مبنی بر ضرورت ایجاد سلطنت مشروطه در ایران آورده است. او سپس بلافاصله اذعان می‌نماید این ادعا هنوز به صورت عام مطرح نیست (همان، ۲۷۰). وی در آستانه وقوع شورش اهالی پایتخت به اعلام نزاع بین علما و دولت اشاره می‌کند که قصد دارند صدراعظم را از میان بردارند و می‌گویند بلوای عام خواهد شد، گاهی هم میان مردم صحبت از سلطنت مشروطه به میان می‌آید (همان، ۲۷۱). سپهر در بیان بلوای عام در قم در همین ماه بر اعتراض علما به دولت به سبب حادثه‌ای خلاف شرع اشاره دارد و اینکه دولت در واکنش به آن از مجتهدان خواسته در امور حکومت و دولت مداخله نکنند. (همان، ۲۷۰ و ۲۷۱) وی در آخرین گزارش خویش پیش از واقعه فلک‌شدن تجار قند از کشمکش سخت میان علما و دولت و نیز تکاپوهای بهبهانی و اظهاراتش برای مردم مبنی بر اصلاح امور و اجرای اسلام خبر می‌دهد (همان، ۲۷۳). در واقع آشفتگی اوضاع و بی‌اعتمادی به دولت علما را وادار کرد در اداره امور آن دخالت نمایند، اتفاقی که به مذاق دولت متحکم عین‌الدوله خوش نمی‌آمد زیرا بیم آن می‌رفت مناسبات حاکم به هم بریزد. در این میان برخی از اهالی دولت هم محرمانه به بهبهانی پیغام دادند مسئله نوز چندان اهمیتی ندارد به جهت اصلاح امور مملکت «**عدالتخانه**» بخواهید (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۰/۱). پیشتر در لایحه پیشنهادی مخالفان دولت در ربیع‌الاول ۱۳۲۳ق «**قانون عدل**» و ایجاد «**عدالتخانه**» مطرح شده بود (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۵۷: ۳۰۲) که برای دگرگون کردن ساختار اداره امور و تنظیم امور آشفته محاکم دادرسی پیشنهاداتی ارائه داده بود، با این حال لمبتون هدف آنان را اصلاح امور کشور و نه شکل‌دادن یک انقلاب می‌داند (لمبتون، ۱۹۸۸). گزارش‌های بالا عمق شرایط بحرانی جامعه از یک سو و اشاعه نظامات جدید مشروطه در ایران را از دیگر سو به تصویر می‌کشد که به قول هارتویگ کاردار سفارت روس در ایران، واکنش جامعه به چوب‌خوردن تجار قند تنها دستاویزی برای اعلام اعتراض و عصیان مردم و ابراز مخالفت و ناخشنودی روحانیون از دولت بود (کتاب نارنجی، ۱۳۶۷: ۱۴/۱ و ۱۵). وی در این اظهار

با خودداری از داوری درباره اقدام حاکم تهران مسئله اصلی را ایجاد شکاف میان سران جامعه یعنی علما و دولت ناکارآمد می‌داند که اسباب شورش در پایتخت شده است، چنان‌که پیشتر سفیر مختار انگلیس با ارائه گزارشی، اوضاع ایران را غیر قابل تحمل اعلام کرده بود (کتاب آبی، ۱۳۶۳: ۴/۱ و ۵). بنابراین آنچه سبب آشوب در تهران شد با بحران ناکارآمدی ساخت دولت در پایتخت گره خورده است والا اقدام حاکم تهران در چارچوب سنن تشکیلات اداری شهری قرار داشت و حداقل در ظاهر امر علاءالدوله به عملی مغایر با ساخت دولت پیشامدرن دست نزده است. چنان‌که یک ماه پیش از این، علاءالدوله بیست نفر بقال را به جرم کم‌فروشی در قند چوب زده بود (سپهر، ۱۳۶۸: کتاب دوم/۲۴۷) اما این عمل پیامد خاصی به بار نیاورده بود. سپهر در گزارش خویش از مجازات تجار قند حتی به خلاف منابع روایی انقلاب، تلویحاً حق را به جانب حاکم تهران می‌دهد (همان، ۲۷۳ و ۲۷۴) که متهمین را مطابق اختیاراتی که داشته چوب و فلک کرده است.

نتیجه‌گیری

عمده منابع تاریخی عصر مشروطه و تاریخ‌نگاری یک سده اخیر همچون میراث گذشته براساس پارادایم سنتی تمرکز خود را معطوف به اقدامات اشخاص کرده‌اند و از توجه به نگاه ساختاری در بررسی وقایع تاریخی غفلت ورزیده‌اند. این زمان «وزارت‌نظمیه و احتساب» زیر نظر حاکم تهران فعالیت می‌کرد اما بی‌اعتباری دولت بر نقش اجتماعی دارالحکومه تهران تأثیر منفی گذاشته بود، بنابراین نارضایتی مردم از چوب‌زدن تجار قند با مداخله خواص مخالف دولت، تاریخ‌ساز شد. در دوره مشروطه دوم که غالب راویان به نگارش وقایع جنبش اهتمام داشتند به سبب تغییر بافت موقعیتی جامعه و تحت تأثیر فضای گفتمانی مشروطه، اقدام حاکم تهران را بی‌اندازه بزرگ جلوه دادند. این اتفاق بیش از آن‌که نشان‌دهنده اقدام ظالمانه حاکم تهران باشد حکایت‌گر ضعف ساختاری و ناکارآمدی نظامات کهن بود و عمده ویژگی‌های آن به شرح ذیل آمده است، نظم حاکم تا پیش از استقرار مشروطه به سبب ویژگی‌های ایستایی جوامع سنتی همچنان کارآمدی خود را حفظ کرده بود.

۱. توأمان بودن قوه اجرایی و قضایی در دست حکام ایالات و ولایات
۲. تبعیت حکام شهرها از قانون عرف به جای احکام شرع
۳. مدون نبودن قانون عرف که امکان صدور احکام دلبخواهانه را توسط حکام افزایش می‌داد.
۴. فقدان قوه تقنینی برای وضع قوانین به مقتضای هر عصر
۵. هر سه نهاد محاکم عدلیه، دیوان مظالم و دیوان حسبه به منزله زیرمجموعه دستگاه حکمرانی دارای قدرت قضایی - اجرایی بودند که فارغ از تشریفات دادرسی به اتهام افراد رسیدگی می‌کردند.

منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون (۲۵۳۵). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، تهران: پیام.
- آبراهامیان، پروانه (۱۳۹۱). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- ادیب، غلامحسین (۱۳۶۱). *افضل التواریخ*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- ابن‌اخوه، محمد (۱۳۹۴). *معالم القریه فی احکام الحسبه*. مترجم جعفر شعار. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- احتشام السلطنه، مهدی (۱۳۶۶). *خاطرات احتشام السلطنه*. به کوشش سیدمحمد مهدی موسوی. تهران: زوار.
- انصاف‌پور، غلامرضا (۲۵۳۶). *ساخت دولت در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- بزرگ‌امید، ابوالحسن (۱۳۶۳). *از ماست که بر ماست*. تهران: دنیای کتاب.
- بویل، جی. آ. (۱۳۶۶). *تاریخ ایران کمبریج*. جلد پنجم. تهران: امیرکبیر.
- جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۶۸). *ترمینولوژی حقوقی*. تهران: گنج دانش.
- حجتی کرمانی، علی (۱۳۶۹). *سیر قضاوت در ادوار تاریخ*. تهران: مشعل دانشجو.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۲۸). *حیات یحیی*. جلد دوم. تهران: آثار جاویدان و شرکت نسبی اقبال.
- سپهر، عبدالحسین (۱۳۶۸). *مرآة الوقایع مظفری و یادداشت ملک‌المورخین*. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: زرین.
- ساکت، محمدحسین (۱۳۸۲). *دادرسی در حقوق اسلامی*. تهران: میزان.
- شریف‌کاشانی، محمد مهدی (۱۳۶۲). *واقعات اتفاقیه در روزگار*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: تاریخ ایران.
- کرزن، ن. جرج (۱۳۶۲). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه وحید مازندرانی. جلد اول. تهران: مرکز انتشارات علمی - فرهنگی.
- *کتاب آبی (اسناد وزارت امور خارجه انگلیس)* (۱۳۶۳). جلد اول. تهران: نو.
- *کتاب نارنجی (اسناد وزارت امور خارجه روسیه)* (۱۳۶۷). جلد اول. تهران: نور.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۵۷). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۹۰). *جستارهایی در مناسبات شهر و شهرنشینی در دوره سلجوقیان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Reference

- _____. 1984. Kitābi Ābi (Asnādi Wizārati Umūri Khāridjī Ingilestān). Vol.1. Nūr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. 1988. Kitābi Nārindjī (Asnādi Wizārati Umūri Khāridjī Rūsīyih). Vol.1. Nūr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ābrāhāmīyān, Y. 2012. Tārīkhi Īrāni Mudirn. M.E. Fatāhī. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ādamīat, M. 1976. Īdeülūzhī Nihzati Mashrūfīat. Payām, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Adīb, Gh. 1982. Afzhal al-Tawārikh. M. Itihādīh and S. Sa’dwandīyān. Tārīkhi Īrān Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Boyle, J.A. 1987. Tārīkhi Īrān Kambrīdj. Vol.5. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Buzurg Umīd, A. 1984. Az Māst ki bar Māst. Duniyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Curzon, N.G. 1983. Īrān wa Kaḏīyih Īrān. W. Māzandarānī, (Translator). Vol.1. ‘Ilmī wa Farhangī Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dja’farī Langrūdī, M.Dj. 1989. Tirmīnūlūzhī Hūḏūkī. Gandjī Dānīsh, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Dūlatābādī, Y. 1949. Ḥayāti Yahyā. Vol.2. Āthāri Djāwīdān wa Shirkati Nīsbī Iḳbāl, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Enṣāfpūr, Gh. 1977. Sākhti Dūlat dar Īrān. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hudjati Kirmānī, ‘A. 1990. Siyri Ḳidāwat dar Īrān. Mash‘ali Dānīshdjū, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Ikhwi, M. 2013. Ma‘ālim al-Ḳurbīh fi Ahkāmī al-Hisbīh. Dj. Shu‘ār, (Translator). ‘Ilmī wa Farhangī Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ihtīshām al-Saltānih, M. 1987. Khātirāti Ihtīshām al-Saltānih. S.M.M. Mūsawī. Zawār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 1987. Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-1906. 1988. Qatar Persian, Austin. University of Texas Press
- Nāzīm al-Islām Kirmānī, M. 1978. Tārīkhi Bīdārīyī Īrānīyān. ‘A.A. Sa‘īd Sīrdjānī. Bunyādi Fargangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sipīhr, ‘A. 1989. Mirāt al- Waḳāyī‘ Muzaḑarī wa Yāddāshī Malīk al-Muwarīkhīn. ‘A. Nawāī. Zarīn, Tehran. . (In Persian) (**Book**)
- Sākit, M.H. 2003. Dādrīsī dar Hūḏūkī Islāmī. Mīzān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sharīf Kāshānī, M.M. 1983. Wāḳī‘āt Itīfākīh dar Rūzīgār. M. Itihādīh and S. Sa’dwandīyān. Tārīkhi Īrān Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Yūsīffār, Sh. 2011. Djastārī dar Munāsibāti Shahr wa Shahrnīshīnī dar Dūriyī Saldjūḳīyān. Pazhūhīshgāhi ‘Ulūmī Insānī wa Muṭālī‘āti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

بررسی کارکرد اقتصادی بنیاد پهلوی^۱

حمید آزاد^۲

داریوش رحمانیان^۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۷

چکیده

محمدرضا شاه پهلوی در سال ۱۳۳۷ ش بنیاد پهلوی را تأسیس کرد. این بنیاد در مدت بیست سال فعالیت خود (۱۳۳۷-۱۳۵۷) در ظاهر سازمانی خیریه بود که تنها برای تأمین مالی اهداف خیریه شاه به فعالیت اقتصادی می پرداخت، اما در واقع سازمان اقتصادی‌ای بود که در حوزه‌های مختلف اقتصادی سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای انجام می داد. تاکنون پژوهش‌های انجام شده دلیل این سرمایه‌گذاری‌های گسترده را ثروت‌اندوزی شاه از طریق پوشش خیریه این بنیاد دانسته‌اند. اما این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه‌ای نشان داده است که شاه به‌جز انگیزه مزبور، از طریق بنیاد پهلوی قصد مداخله، هدایت و تقویت جریان توسعه اقتصادی و صنعتی را داشته است. جریان مزبور جریانی در بین شاه و سیاست‌گذاران اقتصادی حکومت پهلوی از نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ ش به بعد بود که بر توسعه سریع اقتصادی و صنعتی تأکید داشت. پژوهش حاضر به بررسی چگونگی و چرایی مداخله شاه در این جریان از طریق

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.17315.1475

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛ hamid.azad@ut.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران؛ rahmanian@ut.ac.ir

بنیاد پهلوی، که در این پژوهش «کارکرد اقتصادی» بنیاد پهلوی نام گرفته است، پرداخته است. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که به جز عامل مالی (ثروت‌اندوزی)، چه عاملی مبین سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت‌های گسترده بنیاد پهلوی در حوزه اقتصادی است؟ براساس یافته‌های این پژوهش، شاه با این سرمایه‌گذاری‌ها، از بنیاد در واقع اقتصادی پهلوی به مثابه ابزاری برای تحقق هرچه سریع‌تر برنامه‌های بلندپروازانه اقتصادی و صنعتی خود و تقویت و پشتیبانی از سیاست‌های اقتصادی حکومت خود در حوزه‌های بانک‌داری، صنعت و معدن، بازرگانی دریایی، توریسم و مسکن در دو دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش بهره‌برداری کرده است.

واژه‌های کلیدی: بنیاد پهلوی، کارکرد اقتصادی، محمدرضا شاه پهلوی، سیاست‌های اقتصادی، توسعه صنعتی.

مقدمه

بنیاد پهلوی یکی از مهم‌ترین سازمان‌های وابسته به دربار و شخص محمدرضا پهلوی بود که در سال ۱۳۳۷ ش تأسیس شد و تا پایان حکومت پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ ش به کار خود ادامه داد. بنیاد مزبور در مدت بیست سال حیات خود به فعالیت‌های گوناگون اقتصادی، خیریه و اقدامات عام‌المنفعه در حوزه اجتماعی، فرهنگی، درمانی اشتغال داشت. در این مقاله، صرفاً فعالیت‌های اقتصادی بنیاد پهلوی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

با خط‌مشی‌های محمدرضا شاه، بنیاد پهلوی از بدو تأسیس تا هنگام سقوط حکومت پهلوی به صورت گسترده در برخی حوزه‌های اقتصادی جدید به سرمایه‌گذاری پرداخت و از این طریق کارکردهای^۱ مهمی برای شاه در پی داشت. تقریباً تمام پژوهش‌ها و آثاری که به بنیاد پهلوی پرداخته‌اند تنها یک کارکرد برای آن ذکر کرده‌اند و آن این که بنیاد ابزاری برای ثروت‌اندوزی شاه بوده است. اما این پژوهش معتقد است که به جز کارکرد مزبور، بنیاد پهلوی کارکرد بسیاری مهم‌تر دیگری برای شاه داشته است که مغفول مانده است. بر همین اساس، سؤال اصلی نوشتار پیش‌رو این است که جز انگیزه مالی (ثروت‌اندوزی)، چه عامل دیگری سبب شد که شاه بنیاد پهلوی را به سمت سرمایه‌گذاری‌های گسترده اقتصادی سوق دهد؟ براساس فرضیه این پژوهش،

۱. منظور از کارکرد در این پژوهش، اهداف و مقاصد مشخص اما اعلام‌نشده و غیرآشکاری است که از فعالیت‌های اقتصادی بنیاد پهلوی برای شاه حاصل شده است.

پس از آغاز برنامه‌های اقتصادی و توسعه صنعتی، شاه از بنیاد پهلوی به عنوان یک سازمان قدرتمند اقتصادی برای تسریع در تحقق سیاست‌های اقتصادی و صنعتی و تقویت و یا تأسیس حوزه‌های جدید صنعتی در دو دههٔ چهل و پنجاه شمسی بهره‌برداری کرده است. توضیح بیشتر این که در برنامهٔ دوم توسعه (۱۳۳۴-۱۳۴۱) و پس از انجام سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و با افزایش درآمد نفت و با کمک‌های مالی خارجی تحولات اقتصادی‌ای در کشور آغاز شد و در طی آن و برنامه‌های توسعهٔ بعدی، جریانی برای صنعتی کردن کشور در بین شاه و دولتمردان حکومت پهلوی شکل گرفت و تا پایان این حکومت ادامه یافت. مهم‌ترین رویکرد این جریان، تمرکز و تأکید بر روی صنعتی شدن هر چه سریع‌تر ایران بود. مهم‌ترین راهبرد ایشان برای تحقق این امر نیز سرمایه‌گذاری‌های گسترده برای تأسیس و یا توسعهٔ حوزه‌های اقتصادی و صنعتی جدید از جمله بانک‌داری و بیمه، صنایع و معادن، بازرگانی دریایی، تورسم و مسکن بود. این جریان حاکم بر ذهن شاه باعث شد که وی بنیاد پهلوی را که برای اهداف شخصی مالی و برخی اهداف خیرخواهانه تأسیس کرده بود، در راستای تحقق امر صنعتی شدن به سمت تقویت و توسعهٔ حوزه‌های مذکور بکشانند.

از نظر پیشینهٔ پژوهش، تاکنون در زمینهٔ موضوع این مقاله، پژوهشی صورت نگرفته است. تألیفاتی که در قالب مقاله و کتاب به بنیاد پهلوی و فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی آن اشاره کرده‌اند، همگی تنها منظور این فعالیت‌ها را ثروت‌اندوزی برای شاه عنوان کرده‌اند. رابرت گراهام در اثرش *ایران سراب قدرت* بنیاد پهلوی را یک «سرمایهٔ پنهان» در پوشش خیریه برای محمدرضاشاه دانسته که از طریق این پوشش، وی به سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی دست زده است. او می‌نویسد، بنیاد پهلوی عملاً از سه طریق در راستای خدمت به خاندان پهلوی کار می‌کرد: مجرای مطمئن برای مستمری‌های طبقات ممتاز، وسیله‌ای برای کنترل و نفوذ اقتصادی از طریق سرمایه‌گذاری اقتصادی و یک منبع سرمایه برای شرکت‌های متعلق به شاه (گراهام، ۱۳۵۸: ۱۹۷). هرچند گراهام از کنترل و نفوذ اقتصادی نام برده اما آن را تشریح نکرده تا بدانیم منظور وی از «کنترل و نفوذ» دقیقاً چیست. محمدرضا سوداگر در کتاب *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: مرحله گسترش ۱۳۴۲-۱۳۵۷* بنیاد پهلوی را «که به ظاهر صورت یک مؤسسه خیریه داشت»، مهم‌ترین منبع درآمد شاه و دربار قلمداد کرده که «سود بی حساب و کتاب» سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی‌اش به حساب شاه و درباریان «منظور» می‌شده است (سوداگر، ۱۳۶۹: ۱۴۳). آبراهامیان نیز در اثرش *تاریخ ایران مدرن* بنیاد خیریهٔ پهلوی را که معاف از مالیات بود، وسیله‌ای برای «ادارهٔ بخش اعظم دارایی‌های ثابت محمدرضاشاه» معرفی کرده است (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

به جز کتب یادشده، در جلد چهارم دانشنامه جهان اسلام مدخلی تحت عنوان «بنیاد پهلوی» توسط منیره ربیعی منتشر شده است که تنها اطلاعات مختصری درباره بنیاد پهلوی ارائه داده است. کبری شوندی مطلق در مقاله‌ای با عنوان «تأسیس بنیاد پهلوی و ماهیت آن» از برخی از شرکت‌ها، کارخانه‌ها و مؤسسات بنیاد پهلوی نام برده و اقدامات خیریه این بنیاد را اقدامات تبلیغی برای محبوبیت بخشی به خاندان سلطنتی و «سرپوشی» برای اقدامات «چپاول گرانه» سلطنت دانسته است.^۱ اخیراً نیز در مقالات برخی مجلات و مقالات اینترنتی به مسئله بحث برانگیز سرمایه گذاری‌های گسترده اقتصادی بنیاد پهلوی پرداخته شده که نویسندگان آن‌ها با رویکردی یک‌سونگرانه و غیرعلمی به بنیاد پهلوی پرداخته‌اند.^۲ در پایان‌نامه‌ای در مقطع کارشناسی ارشد نیز که اخیراً درباره بنیاد پهلوی نوشته شده است، به جز برشمردن فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی بنیاد پهلوی و اذعان به ثروت‌اندوزی شاه از طریق بنیاد، مطلبی درباره مداخله شاه در جریان توسعه اقتصادی و صنعتی از طریق این بنیاد به چشم نمی‌خورد.^۳

همان‌گونه که پیداست آثاری که به موضوع بنیاد پهلوی پرداخته‌اند، تنها کارکرد آن را ثروت‌اندوزی عنوان کرده‌اند. در مقاله پیش‌رو، نگارندگان قصد دارند پژوهش جامعی از فعالیت‌های اقتصادی بنیاد پهلوی ارائه دهند تا کارکرد بسیار مهم اقتصادی آن برای شاه در حوزه اقتصادی و صنعتی روشن شود. ضرورت این پژوهش نیز بدین علت است که تحلیل جامع‌تری از کارنامه بحث برانگیز اقتصادی بنیاد پهلوی ارائه می‌دهد و آن را از تک‌عاملی دیدن خارج می‌کند. مهم‌ترین اتکای نوشتار پیش‌رو به اسناد، نشریات و برخی کتب خاطرات دوره پهلوی است. عمده اسناد مورد استفاده در این نوشتار، اسناد دست اول بایگانی بنیاد پهلوی است که اکنون در آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نگهداری می‌شود. علاوه بر اسناد، نشریات تخصصی اقتصادی آن دوره و خاطرات برخی از رجال عصر پهلوی که در سیاست‌گذاری اقتصادی نقش داشته‌اند نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. لازم به توضیح است که در متن مقاله برای رعایت اختصار به جای آرشیو «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» از «مُتَمَّا»، به جای آرشیو «مرکز اسناد

۱. کبری شوندی مطلق. «تأسیس بنیاد پهلوی و ماهیت آن»، (بی‌تاریخ)، پژوهشکده باقرالعلوم، **بانک مقالات علوم انسانی و اسلامی (پژوهه)**: www.pajooh.ir.

۲. به‌عنوان نمونه رک: «پنج‌جاه و هشت سال تبه‌کاری، خیانت و غارت؛ بخش دوم: تأملاتی پیرامون بنیاد پهلوی و فساد مالی رژیم شاه»، سیدمحمدجواد قربی و فرهاد سهامی، **فصلنامه یازده خرداد**، شماره‌های ۳۹ و ۴۰، بهار و تابستان ۱۳۹۳.

۳. فرهاد سهامی. **عملکرد بنیاد پهلوی و مواضع نیروهای انقلابی نسبت به آن** (پایان‌نامه). استاد راهنما: علیرضا ملائی توانی، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲.

انقلاب اسلامی» از «مراسان» و به جای شماره بازیابی اسناد و مدارک آرشیوی از «ش ب» استفاده شده است.

زمینه‌های تأسیس بنیاد پهلوی و وقف اموال محمدرضاشاه

اموال غیرمنقول محمدرضاشاه، که بنیاد پهلوی برپایه آن‌ها شکل گرفت، اموالی بودند که از رضاشاه به وی رسیده بود. رضاشاه در دوران سلطنتش املاک بسیاری از مالکان کوچک و بزرگ را تصرف کرد. پس از سقوط رضاشاه و تبعید وی، املاک و مستغلات گسترده وی در فضای سیاسی و اجتماعی پدیدآمده در خصوص «غصب» املاک مردم، با فرمان محمدرضاشاه جوان به دولت واگذار شد (عاقلی، ۱۳۶۷: ۱۶۸). اما در سال ۱۳۲۸ ش با تلاش دربار املاک و مستغلات مذکور با تصویب مجلس شورای ملی مجدداً در اختیار شاه قرار گرفت و به «موقوفه خاندان پهلوی» موسوم گردید (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ۱۵، جلسه ۱۸۸، ۲۰ تیر ۱۳۲۸). پس از آن املاک و مستغلات مذکور کار خود را در قالب تشکیلاتی موسوم به اداره املاک و مستغلات پهلوی زیر نظر دربار آغاز نمود. اداره مزبور ضمن بهره‌برداری از «عواید نقد و جنس» املاک و مستغلات شاه، به کار محدود خیریه در حوزه بهداشت و درمان و فرهنگ اشتغال یافت (مُتَمَّا، ش ب: ۰-۰-۲۶۴۳-۱۹۵؛ ۰-۰-۲۶۱۱-۱۹۵، ۰-۰-۷۹۴-۳۰۳۷-۶ع). فعالیت‌های اداره املاک و مستغلات پهلوی همچنان بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ ش که موقعیت شاه و حکومتش تثبیت شد ادامه یافت، تا اینکه شاه در فروردین سال ۱۳۳۷ ش فرمان تأسیس سازمانی خیریه با نام «بنیاد پهلوی» را صادر کرد و قسمتی از اموال خود (عمدتاً هتل‌ها) را برای اجرای «مقاصد خیر خواهانه» از جمله «توسعه و پیشرفت بهداشت عمومی و فرهنگ و آموزش و پرورش و کمک به مستمندان و امور خیریه و عام‌المنفعه» در اختیار این سازمان قرار داد (مُتَمَّا، ش ب: ۸۵-۲۱۰۱-۱۹۵؛ مَرَّاسان، ش ب: ۲-۱۸۶۶، ۴-۱۸۶۶، صفحات ۱۴-۱۵). شاه در سال ۱۳۴۰ نیز با صدور فرمانی دیگر تمام اموال خود را به صورت مادام‌العمر وقف کرد. براساس این فرمان وی املاک، هتل‌ها، چند شرکت سهامی، که تا آن تاریخ تأسیس کرده بود، و برخی از اموال دیگر خود را به‌عنوان سرمایه وقفی در اختیار بنیاد پهلوی قرار داد. شاه در این فرمان علت وقف اموال خود را تحقق اهداف پنجگانه خیریه: «بهداشت، توسعه فرهنگ، کمک به مستمندان، کمک به امور مذهبی، کمک به امور اجتماعی» ذکر کرده و ورود بنیاد پهلوی به‌عنوان متولی اموال خود را به فعالیت‌های اقتصادی فقط برای تأمین مالی اهداف مذکور «مجاز» دانست (مُتَمَّا، ش ب: ۰-۱-۱۶۵۵-۱۹۵، ۰-۹۴-۲۰۲۲-۷۹۴ع).

هرچند شاه با وقف مادام‌العمر اموال خود به دنبال ایجاد مأمونی برای ثروت شخصی خود در برابر افکار عمومی و محلی برای تمرکز و توسعه دارایی‌هایش بود (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۲۳۳؛ گراهام، ۱۳۵۸: ۱۹۷)، اما نیت وی از تأسیس بنیاد خیریه و سپردن اموال خود به آن تنها اهداف انتفاعی و مالی نبود؛ بلکه در این وقف و تأسیس بنیاد خیریه، شخصیت و روحیات شاه و نیز تحولات اقتصادی نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ش تأثیرگذار بوده است. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش و تثبیت موقعیت شاه و حکومتش، برنامه هفت‌ساله دوم توسعه (۱۳۳۴-۱۳۴۱ش) آغاز شد. در پی افزایش عواید نفت و کمک‌های مالی آمریکا و همچنین سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که در برنامه دوم انجام شد برنامه‌های عمرانی، اقتصادی و صنعتی در کشور به اجرا گذاشته شد که پیش از آن سابقه نداشت (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۳۶۲/۱-۳۷۵؛ مهران، ۱۳۹۴: ۳۶؛ کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۴۷-۲۴۸). خود شاه نیز درباره‌ی این برهه از تاریخ ایران گفته است پس از «قیام ملی ۲۸ مرداد» ۱۳۳۲ش و با برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده مقدمات «جهش بزرگ» اقتصادی و «تمدن بزرگ» آغاز شد که با اعلام انقلاب سفید در بهمن ۱۳۴۱ش پا به «مرحله قاطعی» گذاشت (پهلوی، ۲۵۳۶: ۸۱). در برنامه‌های دوم و سوم توسعه (۱۳۴۲-۱۳۴۶)، میل به صنعتی کردن سریع ایران و فکر دخالت دولت در اقتصاد در بین شاه، نخبگان سیاسی و برنامه‌ریزان اقتصادی حکومت پهلوی فراگیر بود و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی در برنامه‌های توسعه تحت تأثیر این امیال صورت می‌گرفت (لیلاز، ۱۳۹۲: ۶۷-۶۸؛ کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۲۸۲ و ۳۰۰). هم‌زمان با این تحولات اقتصادی، شاه برای خود «مأموریت» الهی قائل بود که براساس آن خود را موظف می‌دید جامعه ایرانی را به سوی رشد و اعتلای فرهنگی و اقتصادی پیش ببرد. او در این دوران خود را پدری خیر برای جامعه می‌دید که می‌بایست از راه‌های گوناگون، از جمله تأسیس «مؤسسات خیریه و اجتماعی»، «در بهبود وضع مردم کشور و مخصوصاً طبقه معمولی کوشش» کند (پهلوی، ۱۳۴۷: ۳۳-۳۵ و ۹۵؛ همو، ۱۳۴۵: ۳، ۱۲-۱۶ و ۲۹-۳۰). در همین تحولات اقتصادی کشور و احوال شخصی شاه بود که وی بنیاد پهلوی تازه تأسیس را تجدید سازمان کرد و تمام اموالش را در قالب وقف در اختیار این سازمان قرار داد. با انتقال این سرمایه‌های بزرگ به بنیاد خیریه پهلوی، از یک طرف «مطامع مادی» شاه تحقق می‌یافت و از طرف دیگر منابع مالی جهت مقاصد خیریه و عام‌المنفعه‌ای که شاه در نظر داشت، تأمین می‌شد (میلانی، ۲۰۱۳: ۳۲۲). ولی مهم‌تر از آن‌ها، تشکیل بنیاد اقتصادی قدرتمند این امکان را برای شاه فراهم می‌ساخت تا از طریق آن در هدایت جریان توسعه صنعتی که در برنامه‌های توسعه حکومت پهلوی پیش‌بینی شده بود، اثرگذار باشد. شاه این اثرگذاری و مداخله را از طریق سرمایه‌گذاری‌های گسترده در طرح‌های صنعتی و اقتصادی جدید و مهم انجام

داد(اشرف احمدی، ۱۳۵۰: ۴۹۴-۴۹۵؛ مُتَمَّا، ش.ب: ۷۱-۱۰۱-۲۱۰-۱۹۵ب)؛ کاری که در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به طور گسترده و حتی در برخی موارد به طور انحصاری در برخی از حوزه‌های اقتصادی انجام شد و حتی منجر به حاشیه‌راندن نقش دولت (قوه مجریه) در برخی حوزه‌ها می‌شد (نراقی، ۱۳۷۲: ۹۲-۹۳).

بنیاد پهلوی و حوزه‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی

بانکداری و بیمه

در دهه ۱۳۳۰ش و مطابق با برنامه دوم توسعه فعالیت‌های بانکی و مالی توسعه یافت و بر تعداد بانک‌های دولتی و خصوصی افزوده شد. با وجود این، تحولات اساسی در شبکه بانکی ایران با تأسیس بانک مرکزی در سال ۱۳۳۹ش آغاز شد (مهران، ۱۳۹۴: ۴۳-۵۷). به دنبال تأسیس بانک مرکزی و آغاز انقلاب سفید، حکومت پهلوی در دهه ۱۳۴۰ش برای پیشرفت سریع اقتصادی طبق برنامه‌های توسعه، با جدیت به دنبال اجرای سیاست‌های پولی و مالی توسط بانک‌ها بود. در دهه مزبور و مطابق برنامه سوم توسعه، تعداد بانک‌ها به ۲۶ بانک افزایش پیدا کرد و شبکه بانکی به سرعت توسعه یافت. بانک‌ها در دهه مزبور با سیاست‌گذاری‌ها و هدایت دولت و بانک مرکزی نقش مؤثری در تأمین منابع مالی مورد نیاز جهت سرمایه‌گذاری‌های گسترده صنعتی و اقتصادی در نتیجه رشد سریع اقتصادی و توسعه صنعتی ایفا نمودند («بانک‌های خصوصی و توسعه اقتصادی»، ۱۳۵۱: ۴۰). در میان بانک‌های کشور بانک‌های تخصصی نقش مهمی را در توسعه سریع صنعتی از طریق اعطای وام به بخش خصوصی در پروژه‌های بزرگ صنعتی، معدنی، ساختمانی، بازرگانی دریایی و توریستی برعهده داشتند (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۸۲-۸۳)؛ کارنامه بانکداری کشور در نخستین دهه انقلاب شاه و ملت، ۱۳۵۱: ۲۷-۲۸ و ۳۵). در میان بانک‌های تخصصی به جز «بانک اعتبارات صنعتی» وابسته به سازمان برنامه و بودجه، «بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران» (تأسیس ۱۳۳۸ش) کلیدی‌ترین نقش را در توسعه اقتصادی و اعطای وام به بخش خصوصی در حوزه‌های اقتصادی و صنعتی برعهده داشت. این بانک خصوصی منابع مالی بسیاری در اختیار داشت و غیر از اعطای وام به صاحبان صنایع، خود نیز در سرمایه‌گذاری‌های صنعتی مشارکت می‌نمود (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۸۲ و ۲۵۵). جعفر شریف‌امامی که در زمان تأسیس بانک مزبور، وزیر صنایع و معادن بود و در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ش نیابت تولیت بنیاد پهلوی را برعهده داشت، در تأسیس این بانک نقش مؤثری داشت. نکته بسیار مهم این که وی هم‌زمان هم نایب‌التولیه بنیاد پهلوی بود و هم رئیس هیئت‌مدیره بانک مزبور (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۱۸۱-۱۸۳)؛

«بانک‌های تخصصی و توسعه تولید در ایران»، دی ۱۳۴۴: ۵۲۰-۵۲۶؛ کارنامه بانکداری کشور در نخستین دهه انقلاب شاه و ملت، ۱۳۵۱: ۳۸-۳۹ و ۴۶).

تحولات اقتصادی و صنعتی که شبکه بانکی در توسعه و جهت‌دهی آن نقش مهمی داشت، برای بنیاد پهلوی به‌عنوان یک سازمان اقتصادی قدرتمند و نماینده شاه، شرایط استثنائی به‌وجود آورد. پیش از تأسیس بنیاد پهلوی، اداره املاک و مستغلات پهلوی به منابع قابل توجهی از درآمدهای املاک، مستغلات، هتل‌ها، برخی کارخانه‌ها دسترسی داشت. هرچند همه این منابع مالی پس از وقف اموال شاه به بنیاد مذکور منتقل گشت، اما این منابع تکافوی برنامه‌های اقتصادی این بنیاد را، که تحت تأثیر افکار جاه‌طلبانه شاه درباره «جهش» اقتصادی و صنعتی بود، نمی‌کرد. این امر باعث گردید بنیاد پهلوی منابع مالی برای طرح‌های اقتصادی خود و تأسیس شرکت‌های سهامی گوناگون جدید را، که جزو رئوس برنامه‌های توسعه صنعتی شاه و حکومت پهلوی بود، علاوه بر منابع قدیم از راه‌های دیگر تأمین کند. یکی از این راه‌ها استقراض وام از بانک‌های خارجی بود که بنیاد پهلوی از ابتدای تأسیس این سیاست را تعقیب نمود (مُتَمَّا، ش ب: ۱۱-۱۲۲-۲-۳ ح، ۱۱-۲-۳ ح، ۱۱-۲-۱۲۳ ح، ۵۵-۱۵۵۶-۱۹۵ ب).

بنیاد پهلوی، از اعتبارات و وام‌های شبکه بانکی داخلی که در برنامه سوم توسعه (۱۳۴۱-۱۳۴۶) به بعد در راستای توسعه سریع صنعتی به بخش خصوصی اعطا می‌شد (مهران، ۱۳۹۴: ۱۸۲-۱۸۶؛ لیلاز، ۱۳۹۲: ۱۱۴) نیز بسیار استفاده کرد. علاوه بر انتساب بنیاد به شاه، مهم‌ترین عامل تسهیل‌کننده استفاده بنیاد پهلوی از منابع مزبور، شریف‌امامی نایب‌التولیه بنیاد پهلوی بود که علاوه بر تبحر در امور مالی و نفوذ در شبکه بانکی، ریاست هیئت‌مدیره بانک توسعه صنعتی و معدنی را برعهده داشت. این شرایط و موقعیت استثنائی، دریافت وام برای بنیاد پهلوی را در راستای توسعه سرمایه‌گذاری‌های صنعتی و اقتصادی‌اش در حوزه‌های موردنظر شاه تسهیل می‌کرد. بنیه مالی به‌وجودآمده، باعث شد بنیاد پهلوی در کسوت بخش خصوصی سهام‌شمار زیادی از شرکت‌های بزرگ صنعتی و اقتصادی را که بانک توسعه صنعتی برای تأسیس یا توسعه آن‌ها بدان‌ها وام پرداخت کرده بود خریداری کند. این بنیاد حتی با کمک و یا با مشارکت بانک توسعه صنعتی از بانک‌های خارجی مختلفی درخواست وام می‌کرد و از طرف دیگر، در سرمایه‌گذاری‌های اختصاصی بانک توسعه صنعتی نیز مشارکت می‌کرد (مُتَمَّا، ش ب: ۰-۰-۱۹۶۶-۱۹۵؛ همان، ش ب: ۰-۰-۵۰۷۷-۱۹۵ ب، ۰-۰-۱۶۹۹-۱۹۵ ب، ۰-۰-۱۷۲۵-۱۹۵ ب، ۰-۰-۱۵۹۰-۱۹۵ ب). افزون بر بانک مزبور بنیاد پهلوی برای سرمایه‌گذاری در سهام شرکت‌های مختلف و یا توسعه فعالیت‌های اقتصادی خود از بانک‌های داخلی دیگری نیز استقراض می‌کرد (همان، ش ب: ۱۸-۳-۲-۶۵۷۸ ص).

علاوه بر اخذ وام و تسهیلات مالی از بانک‌های ایرانی و خارجی برای توسعه فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌ها، بنیاد پهلوی با توجه به رشد صنعت بانکداری و سودآوری آن در ایران، یکی از حوزه‌های سرمایه‌گذاری خود را سرمایه‌گذاری در امور بانکی و مالی و سهام بانک‌ها قرار داد، که از جمله این بانک‌ها می‌توان به «بانک شهریار»، «بانک صنایع ایران» و «بانک ایران و انگلیس» اشاره کرد (بانک شهریار و نقش آینده آن...، شماره ۹۶، اسفندماه ۱۳۵۱، بدون شماره صفحه؛ مئما، ش ب: ۰-۱۸۴۸-۱۹۵ ب).

علاوه بر سرمایه‌گذاری‌های بنیاد پهلوی در سهام بانک‌های مختلف، مهم‌ترین فعالیت بانکداری بنیاد پهلوی به صورت مستقیم «بانک عمران و تعاون روستایی» بود که تمامی سهام آن متعلق به بنیاد بود. این بانک از لحاظ نوع مالکیت در شمار بانک‌های خصوصی - چون متعلق به شخص شاه بود - و به لحاظ نوع فعالیت از نوع بانک‌های تجاری به‌شمار می‌آمد (بانک و بانکداری در ایران»، اردیبهشت ۱۳۳۸: ۳۵). رئیس هیئت‌مدیره این بانک نیز همانند دیگر سازمان‌های تابع بنیاد پهلوی، نایب‌التولیه این بنیاد بود. محمدرضا شاه این بانک را در سال ۱۳۳۱ برای اجرای برنامه تقسیم املاک سلطنتی و توسعه امور کشاورزی در املاک تقسیم‌شده تأسیس نمود (مئما، ش ب: ۴۳-۶۵۹-۱۱۸). تا سال ۱۳۴۰ ش عمده‌ترین فعالیت این بانک را همین برنامه تشکیل می‌داد (ماهنامه اطاق بازرگانی تهران، تیر ۱۳۳۸: ۵). پس از وقف اموال شاه در سال ۱۳۴۰ ش، کلیه سهام بانک عمران طبق دستور شاه به بنیاد پهلوی واگذار شد (کارنامه بانکداری کشور در نخستین دهه انقلاب شاه و ملت، ۱۳۵۱: ۶۸). از این تاریخ به بعد، بانک عمران هم‌زمان با جریان توسعه صنعتی ایران، ضمن توسعه تشکیلات خود و جذب سپرده‌های مردم، زیر نظر بنیاد پهلوی فعالیت‌های تجاری و اقتصادی خود را مطابق با برنامه‌های شاه در حوزه‌های عمرانی، اقتصادی و صنعتی از قبیل خانه‌سازی، صنعت، کشاورزی، هتل‌داری و غیره آغاز کرد و نقش مؤثری در اجرای طرح‌های بزرگ صنعتی و اقتصادی ایفا نمود (بیگدلی‌مقتدر، مهر ۱۳۴۹: ۱۳۸؛ تهران اکونومیست سالانه، فروردین ۱۳۴۳: ۱۲۸-۱۲۹). مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌های این بانک در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش در حوزه‌های مسکن و احداث شهرک‌های جدید، ویلاسازی، هتل‌سازی و تأسیسات توریستی بود که همگی این طرح‌ها با حمایت، نظارت و دستورالعمل‌های شخص شاه انجام می‌شد (عظیم‌ترین طرح شهرسازی...، اسفند ۱۳۵۱: ۹؛ «هتل‌سازی هایت در ایران»، ۱۳ بهمن ۱۳۵۲: ۱۷؛ علم، ۱۳۷۷: ۶/۶۲). از جمله پروژه‌های بسیار هزینه‌بردار این بانک مشارکت و سرمایه‌گذاری در طرح‌های توریستی و عمرانی جزیره کیش بود که با نظارت مستقیم شاه و اسدالله علم فاز اول و بخشی از فاز دوم آن را با الگو قراردادن جزایر هاوایی و کرانه‌های

جنوبی دریای مدیترانه، با هزینه زیادی احداث کردند (علم، همان: ۲۵۱/۲ و ۳۹۷-۳۹۸؛ ۳/۸۲؛ ۲۵۴/۴؛ ۲۹۱/۵؛ ۴۹۹/۶).

بنیاد پهلوی در زمینه صنعت نوپای بیمه نیز از طریق شرکت سهامی بیمه ملی وارد فعالیت شد. شاه شرکت مزبور را در سال ۱۳۳۵ با سرمایه ۵۰ میلیون ریال تأسیس کرد و پس از وقف دارایی هایش آن را نیز همانند سایر شرکت‌ها به بنیاد پهلوی واگذار نمود. شرکت بیمه مزبور در زمینه بیمه‌های عمر، آتش سوزی، باربری، حوادث، اتومبیل و غیره فعالیت می‌کرد (مُتَمَّا، ش:ب: ۱۲۳-۳۰۷۲-۳۰۹۰، ۹۴-۲۱۰۴-۱۹۵ب).

صنعت و معدن

پس از سیاست گذاری‌های اقتصادی در قالب برنامه دوم توسعه و رشد و توسعه شبکه بانکی، که زمینه‌های پیشرفت اقتصادی در سایر حوزه‌ها را فراهم کرد، دیگر عرصه‌ها نیز شروع به پیشرفت کرد. یکی از این عرصه‌ها بخش صنعت و معدن بود که توسعه آن بسیار مورد توجه شاه و دولتمردان پهلوی قرار داشت. در جریان برنامه دوم، سرمایه‌گذاری در بخش صنایع و معادن بیش از پیش مورد توجه حکومت پهلوی قرار گرفت و سیاست توسعه صنعتی کشور عمدتاً متوجه تقویت صنایع و اجرای برنامه‌های صنعتی توسط بخش دولتی و خصوصی گردید (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۱۷۵-۱۷۷). پرداخت وام‌های صنعتی توسط دولت و یا با نظارت دولت از طریق بانک‌های خصوصی و دولتی به ویژه بانک ملی ایران، بانک اعتبارات صنعتی و بانک توسعه صنعتی و معدنی را باید یکی از مهم‌ترین اقدامات حکومت پهلوی در این دوره برای توسعه صنعتی کشور به‌شمار آورد که باعث رشد بخش صنعت و معدن ایران شد (نصیری و جهانشاهی، ۱۳۳۸: ۲۹۶؛ مُتَمَّا، «نقش صنعت در توسعه اقتصادی کشور»، وزارت صنایع و معادن، ۱۳۴۱ش، ش:ب: ۴۱-۲-۸۳۲؛ هانسن، بهار ۱۳۵۴: ۱۹-۵۶). از برنامه سوم توسعه (۱۳۴۲-۱۳۴۶) توجه و تمرکز بیشتری به بخش صنعت و معدن شد و دولت اعتبارات تخصیص یافته به این حوزه را افزایش داد. این سرمایه‌گذاری‌ها منجر به پیشرفت سریع‌تر بخش صنعتی و بالتبع افزایش تعداد شرکت‌های صنعتی در ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش شد (عالیخانی، ۱۳۸۱: ۸۸-۱۰۰؛ لیلانز، ۱۳۹۲: ۱۰۸-۱۱۰ و ۱۹۶؛ کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۳۲۴-۳۲۸). شاه که صنعت را «پیشروترین بخش اقتصاد ما» می‌خواند رشد سریع این حوزه در دو دهه مزبور را به یک «جهش بزرگ» و «استثنایی» تعبیر می‌کرد (پهلوی، ۲۵۳۶: ۸۱ و ۱۰۰).

رشد روزافزون اقتصادی و ضرورتی که حکومت پهلوی برای تأسیس کارخانجات و شرکت‌های سهامی جدید در حوزه‌های خدماتی، بازرگانی و صنعتی و معدنی احساس می‌کرد،

باعث شد شاه و بنیاد پهلوی هم‌زمان با شروع توسعه صنعتی کشور از برنامه دوم و سیاست اعطای وام‌های صنعتی به بخش خصوصی، بخش عمده‌ای از فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی خود را در حوزه صنایع متمرکز کنند. در همین راستا بنیاد پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ش برخی از شرکت‌ها و کارخانه‌های سهامی جدید را تأسیس کرد و یا سهام بسیاری از شرکت‌ها و کارخانجات صنعتی را در دست خود گرفت. بنیاد پهلوی معمولاً در پروژه‌های صنعتی بزرگ سرمایه‌گذاری می‌کرد. پیش از این ذکر شد که بانک توسعه صنعتی وام‌های صنعتی زیادی برای پروژه‌های بزرگ صنعتی بخش خصوصی پرداخت کرد. سرمایه‌داران بخش خصوصی و بنیاد پهلوی «پروپوزال»های پروژه‌های صنعتی و کارخانجات بسیاری را جهت درخواست وام به این بانک ارائه کردند (مُتْمَا، ش:ب: ۰-۰-۱۹۷۴-۱۹۵؛ ۰-۰-۱۶۸۵-۱۹۵؛ ۰-۰-۱۷۰۹-۱۹۵؛ ۰-۰-۱۹۵). شریف‌امامی که همچون شاه و بسیاری از دولتمردان این دوره علاقه وافری به رشد بخش صنعت داشت (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۱۸۲)، در بسیاری موارد به‌ویژه در مورد شرکت‌ها و کارخانجات بزرگ صنعتی، گزارش وضعیت و عملکرد آن‌ها را به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال می‌کرد. با توجه به سرمایه‌گذاری گسترده بنیاد پهلوی در شرکت‌ها و کارخانه‌های صنعتی در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ش و نیز با عنایت به خرید و فروش و یا واگذاری سهام بنیاد در این شرکت‌ها، ارائه صورت کامل و دقیقی از تمام کارخانه‌ها و شرکت‌های بنیاد پهلوی دشوار است.^۱

دو نمونه از مهم‌ترین صنایعی که بنیاد در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرده بود و در توسعه آن‌ها نقش مهمی داشت، صنعت سیمان و صنعت قند و شکر بود. صنعت سیمان یکی از بزرگ‌ترین صنایع ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش بود که برنامه‌های عمرانی و زیرساختی ایران از قبیل سدسازی و ساختمان‌سازی بدان متکی بود (عاطفی‌پور، آذر ۱۳۴۸: ۸۲). با توجه به ضرورت توسعه این بخش، بنیاد پهلوی نیز در این حوزه نفوذ و اقتدار خود را همانند سایر حوزه‌ها با خط‌مشی‌های شاه گسترش داد و در برخی از کارخانجات سیمان به صورت سهام‌دار عمده و یا مالک کل وارد عمل شد. به‌طور کلی بنیاد پهلوی از میان ۹ کارخانه‌ای که در سال ۱۳۴۸ مشغول به فعالیت بودند در پنج کارخانه دارای سهام عمده بود («ایجاد شبکه توزیع سیمان»، ۱۳۴۹: بدون شماره صفحه؛ مُتْمَا، ش:ب: ۰-۰-۱۹۶۷-۱۹۵؛ ۰-۰-۵۳۲۵-۱۹۵؛ ۰-۰-۵۴۱۴-۱۹۵؛ ۰-۰-۱۹۵-۵۴۱۱).

۱. برای آگاهی بیشتر از این شرکت‌ها و کارخانجات از جمله ایرانیت، جنرال موتورز ایران، مونتکس ایران، لاستیک‌سازی بی‌اف گودریچ و غیره، رک: مُتْمَا، ش:ب: ۰-۰-۱۳۶۱-۱۹۵؛ ۰-۰-۲۱۹۵-۱۹۵؛ ۰-۰-۱۸۴۸-۱۹۵؛ ۰-۰-۱۶۸۸-۱۹۵؛ ۰-۰-۴۹۵۷-۱۹۵؛ ۰-۰-۵۳۱۹-۱۹۵.

از دیگر صنایع مهم دوره پهلوی، صنعت قند و شکر بود که صنایع غذایی وابسته به آن بود، به همین دلیل در زمره صنایع اساسی ای به شمار می‌رفت و نیازمند توسعه و سرمایه‌گذاری بود (شریف‌امامی، ۱۳۸۰: ۱۷۹). با سرمایه‌گذاری‌های دولت و بخش خصوصی در صنعت قند، تولید قند و شکر در دهه ۱۳۳۰ افزایش پیدا کرد («نمو اقتصادی در کشورهای توسعه‌نیافته»، ۴ تیر ۱۳۳۸: ۳۶). با افزایش جمعیت در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ و توسعه و رشد اقتصادی کشور به ویژه توسعه صنایع غذایی، مصرف قند و شکر افزایش پیدا کرد و موجب افزایش کارخانجات قند در ایران شد («توسعه صنعت قند در ایران (۱)»، دی ۱۳۵۳: ۲۸). با توجه به ضرورت توسعه این صنعت و از طرف دیگر سودآوری آن، بنیاد پهلوی در صنعت مزبور به سرمایه‌گذاری گسترده پرداخت، به طوری که بنیاد مزبور در اواخر حکومت محمدرضا شاه از میان قریب چهل کارخانه قند و شکر، سهام عمده ۹ کارخانه بزرگ را در اختیار داشت (مُتَمَّا، ش.ب: ۸۷-۲۱۶۰-۱۹۵ب، ۳۱-۱۸۶۴-۱۹۵ب).

حمل و نقل و بازرگانی دریایی

یکی دیگر از حوزه‌هایی که شاه از طریق بنیاد پهلوی در آن به سرمایه‌گذاری پرداخت، حمل و نقل دریایی بود. با رشد و توسعه صنعتی ایران در دهه ۱۳۴۰ و افزایش واردات، روزبه‌روز بر ضرورت توسعه بخش بازرگانی دریایی ایران و افزایش کشتی‌ها و ظرفیت اسکله‌ها و بنادر برای بارگیری و تخلیه کالاها افزوده می‌شد. به همین علت در این سال‌ها توسعه این حوزه مورد توجه حکومت پهلوی قرار گرفت (صدرزاده، ۱۳۴۶: ۲۷۷ و ۵۷۰). با توجه به همین ضرورت‌ها بود که «شرکت سهامی کشتیرانی ملی آریا» در ۱۳۴۶ش تأسیس شد و روزبه‌روز بر ظرفیت کشتی‌های تجاری ایران افزوده شد. شاه که بر این حوزه همانند سایر حوزه‌های توسعه نظارت داشت، در اوایل دهه ۱۳۵۰ش دستور داد ظرفیت حمل و نقل دریایی کالاها افزایش یابد («مصاحبه با مهندس رضا شایگان، مدیر عامل کشتیرانی ملی آریا»، آبان ۱۳۵۱: ۴۹-۴۸). خود او پیش از این در سال ۱۳۳۵ش، «شرکت ملی سهامی نفت کش ایران» را با توجه به نیاز ایران به صادرات نفت به وجود آورده بود. وی ضمن صدور دستور منع تدریجی صادرات نفت توسط کشتی‌های نفت‌کش خارجی، سهام آن را پس از وقف اموالش به بنیاد پهلوی واگذار کرد. در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ش با افزایش تولید و صادرات دریایی نفت، که نیاز به نفت‌کش‌های غول‌پیکر جدید افزایش یافت، شرکت ملی نفت کش ایران به تدریج اقدام به خرید نفت‌کش برای حمل فرآورده‌های نفتی کرد. برای خرید این نفت‌کش‌ها از شبکه بانکی کشور استقراض شده بود. نخستین نفت‌کش‌های شرکت ملی نفت کش که چهار فروند بودند در سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۳۸ش خریداری شدند (مُتَمَّا، ش.ب: ۰-۵۳۱۷-۱۹۵ب؛ علم، ۱۳۷۷: ۱/ ۳۶۴-۳۶۵).

علاوه بر نفت کش‌های مزبور و هم‌زمان با تأسیس شرکت ملی نفت کش، شاه شرکتی به نام «شرکت کشتیرانی حمل و نقل خلیج» جهت حمل و نقل کالاها در خلیج فارس تأسیس کرد. این شرکت فعالیت در عرصه حمل و نقل دریایی را با خرید دو فروند کشتی باری با نام‌های پرسپولیس و پارس آغاز کرد. پس از اعلام فرمان وقف اموال شاه در سال ۱۳۴۰ش، شرکت ملی نفت کش و شرکت کشتیرانی خلیج همانند مؤسسات دیگر به بنیاد پهلوی واگذار گردیدند و شریف‌امامی نایب‌التولیه بنیاد پهلوی (۱۳۴۱-۱۳۵۷) از طرف شاه به ریاست هیئت‌مدیره آن‌ها منصوب شد (مراسان، ش.ب: ۱۴-۱۸۶۷، ص ۲۳-۲۸؛ ۱۵-۱۸۶۷، ص ۲۹-۳۱ و ۵-۱۸۶۷، ص ۸-۱۰). علاوه بر شرکت‌های مذکور، در دوره نیابت شریف‌امامی بر موقوفات محمدرضاشاه، با ضرورتی که حکومت پهلوی برای توسعه حمل و نقل دریایی و واردات کالاها احساس می‌کرد، بنیاد پهلوی نیز همگام با دولت (قوه مجریه) فعالیت‌های خود را در این زمینه گسترش داد و زیر نظر شاه در چند شرکت کشتیرانی جدید سرمایه‌گذاری کرد، که از جمله آن‌ها می‌توان به «شرکت سهامی دریانوردی خرمشهر» و «شرکت سهامی کشتیرانی جنوب» (ایران لاین) اشاره کرد که با کشتی‌های خود تا پایان حکومت پهلوی، محموله‌های صنعتی مهمی را حمل نمودند (مُتَمَّا، ش.ب: ۰-۰-۰-۴۹۶۲-۱۹۵؛ تهران اکونومیست، شماره ۹۳۷، مورخه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱، «کارنامه درخشان کشتیرانی جنوب (ایران لاین)»، ص ۳۰).

به‌طور کلی در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ش شرکت کشتیرانی آریا و شرکت‌های کشتیرانی بنیاد پهلوی و نیز نفتکش‌های آن، حمل و نقل دریایی جنوب ایران را در انحصار خود گرفتند. این شرکت‌ها متعلق و یا تحت حمایت ویژه شخص شاه بودند. شاه نه تنها از این شرکت‌ها برای حمل محموله‌های عادی نفتی و بازرگانی مورد نیاز کشور استفاده می‌کرد، بلکه از آن‌ها برای واردات محموله‌های سربّی نظامی خریداری شده نیز استفاده می‌کرد (مُتَمَّا، ش.ب: ۶۴-۱۶۵۵-۱۹۵، ص ۷۲-۱۶۵۵-۱۹۵، ص ۵۶-۱۶۵۵-۱۹۵). در حمل مواد و فرآورده‌های نفتی جنوب نیز بنیاد پهلوی از طریق شرکت حمل و نقل خلیج و شرکت نفتکش ملی ایران سهم مهمی داشت (مُتَمَّا: ۰-۰-۰-۵۳۲۱-۱۹۵؛ ۰-۰-۰-۵۳۱۷-۱۹۵؛ ۰-۰-۰-۱۶۴۵-۱۹۵؛ ۰-۰-۰-۲۱۰۱-۱۹۵؛ ۰-۰-۰-۲۱۱۶-۱۹۵؛ ۰-۰-۰-۴۹۶۲-۱۹۵). در این دوره بنیاد پهلوی با شرکت‌های حمل و نقلی که مالک آن‌ها و یا سهامدار عمده آن‌ها بود در جابه‌جایی محموله‌های نفتی و غیرنفتی ایران و در مجموع رشد و توسعه حمل و نقل دریایی در جنوب ایران نقش مهمی ایفا می‌کرد و قاعدتاً سود زیادی نیز از این راه عاید آن می‌شد. این بنیاد با خط‌مشی‌ها و دستورات شاه در کنار سازمان بنادر و کشتیرانی و شرکت ملی نفت ایران، بازرگانی و حمل و نقل دریایی ایران را در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در انحصار خود

گرفتند و در مدیریت و توسعه بازار تجارت حمل و نقل مواد نفتی و کالاهای غیرنفتی در خلیج فارس نقش مهمی ایفا می کردند.

توریسم و هتل داری

یکی دیگر از عرصه‌هایی که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش توسعه پیدا کرد، صنعت توریسم بود. با توجه به اهمیت بخش توریسم در افزایش درآمد ملی و نقش آن در توسعه اقتصادی، حکومت پهلوی از برنامه سوم توسعه برنامه‌ریزی‌ها و اقدامات گسترده‌ای را در این بخش انجام داد (معصومی، ۱۳۸۷: ۵۳-۶۷؛ تقی‌زاده‌انصاری، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۶). در سال ۱۳۴۲ ش «سازمان جلب سیاحان» تأسیس شد و به احداث زیرساخت‌ها و تأسیسات لازم برای جذب جهانگرد خارجی اقدام گردید. همین اقدامات باعث افزایش درآمد ارزی ایران از صنعت توریسم در دهه ۱۳۴۰ ش شد (تهران‌اکنونیست، ۱۹ مرداد ۱۳۴۷: ۳۱؛ همان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۹: ۲۱). سودآوری این صنعت منجر به توجه بیشتر حکومت پهلوی به توسعه جهانگردی و افزایش تأسیسات توریستی در دهه ۱۳۵۰ و به ویژه در برنامه پنجم توسعه (۱۳۵۲-۱۳۵۶) شد («اولین ثمره همکاری دولت با بخش خصوصی»، ۱۸ دی ۱۳۳۵: ۱۶). توسعه بخش توریسم و افزایش شمار ورود جهانگردان به ایران پای شرکت‌های معروف هتل داری و هتل سازی جهان را به ایران باز کرد که از جمله آن‌ها می توان به شرکت‌های «هیلتون»، «آریا شرایتون» و «هایت» اشاره کرد (قراسان، ش: ۲-۱۸۷۶، ص: ۵؛ مٹما، ش: ۰-۰-۵۱۷۷-۱۹۵ ب).

بنابراین با توجه به ضرورت توسعه این صنعت جدید برای حکومت پهلوی، بنیاد پهلوی به نمایندگی از شاه وارد این حوزه شد. البته شاه پیش از تأسیس بنیاد پهلوی خود صاحب هتل‌هایی بود که به دستور رضاشاه ساخته شده بودند. پس از تأسیس بنیاد پهلوی در سال ۱۳۳۷ ش با هدایت شاه این بنیاد کار ساخت هتل‌های جدید را در شهرهای شمالی و شهر تهران و سایر نقاط توریست‌پذیر آغاز کرد (اسنادی از صنعت جهانگردی در ایران، ۱۳۸۰: اسناد ۱۳۰ و ۱۳۰/۱: ۳۹۸/۱-۴۰۳؛ نیز اسناد ۱۴۹ و ۱۵۰: ۴۹۶/۲-۵۰۶). یکی از طرح‌های بنیاد پهلوی که جزو بزرگ‌ترین طرح‌های هتل سازی ایران نیز بود، طرح ساخت هتل هیلتون بود. این هتل با سرمایه گذاری کمپانی بین‌المللی هیلتون تأسیس گردید. بنیاد پهلوی قرارداد ساخت این هتل را در اسفند سال ۱۳۳۸ ش با کمپانی مزبور منعقد ساخته بود (مٹما، ش: ۰-۰-۳۵۵۹-۱۹۵ ب، ۰-۰-۵۴۱۱-۱۹۵ ب). در بهمن ۱۳۴۱ این هتل با حضور شاه افتتاح شد. با ساخت این هتل، بنیاد پهلوی در اواخر سال ۱۳۴۲ صاحب ۲۰ هتل بود (همان، ش: ۸۸-۲۱۰۱-۱۹۵ ب). بنیاد پهلوی در دهه ۱۳۵۰ نیز

همگام با دولت و بخش خصوصی اقدامات خود را در زمینه توسعه و گسترش هتل‌ها افزایش داد. این بنیاد طرح توسعه هتل هیلتون را در دستور کار قرار داد. طرح دوم هتل هیلتون در سال ۱۳۵۱ به بهره‌برداری رسید (تهران‌اکنونیست، شماره ۹۴۵، ۲۴ تیر ۱۳۵۱: ۲۵). در سال ۱۳۵۶ کمپانی هیلتون با بنیاد پهلوی قرارداد ساخت سومین هتل هیلتون را با ظرفیت ۳۰۰ اتاق و در ۳۵ طبقه در کنار دو برج پیشین امضا کرد (همان، شماره ۱۲۰۶، ۲۵ تیر ۲۵۳۶، ص ۲۰). علاوه بر فعالیت مستقیم بنیاد پهلوی، بانک عمران وابسته به بنیاد پهلوی نیز در حوزه احداث و مدیریت تأسیسات جهانگردی همانند احداث هتل و مراکز اقامتی و تفریحی سرمایه‌گذاری گسترده‌ای کرده بود که پیش از این به گوشه‌ای از آن اشاره شد. در سال‌های پایانی حکومت شاه، بنیاد وی دارای شبکه گسترده‌ای از هتل‌ها در سرتاسر ایران بود و در توسعه و مدیریت بخش توریسم نقش قابل ملاحظه‌ای داشت (مُتَمَّا، ش ب: ۰-۲-۳۲۴۱-۱۲۴خ؛ گراهام، ۱۳۵۸: ۱۹۷).

مسکن و آپارتمان‌سازی

یکی از حوزه‌هایی که با افزایش جمعیت و ایجاد تحولات اساسی در جامعه به‌ویژه جامعه شهری به‌طور گسترده رشد پیدا کرد، حوزه مسکن، ساختمان‌سازی و شهرک‌سازی بود. افزایش نیاز به مسکن منجر به بروز مشکل کمبود مسکن و گرانی آن در دهه ۱۳۴۰ شده بود. این مسائل باعث شد تا در دهه مزبور بازار مسکن رونق فزاینده‌ای بگیرد و دولت آپارتمان‌سازی و شهرک‌سازی را در صدر توجه خود قرار دهد. پس از آن بود که آپارتمان‌سازی برای تأمین مسکن مردم با افزایش اعتبارات دولتی و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی روزبه‌روز افزایش یافت (آموزگار، آبان ۱۳۴۷: ۲ و ۶؛ تهران‌اکنونیست، شماره ۶۸۲، ۹ اردیبهشت ۱۳۴۶: ۴۰).

با توجه به نیاز روزافزون به مسکن و تلاش دولت برای تأمین آن، بنیاد پهلوی با هدایت شاه در این حوزه نیز مشارکت نمود و با توجه به بازار گرم آن از درآمد این حوزه نیز منتفع می‌شد. این بنیاد به اشکال مختلف در این حوزه سرمایه‌گذاری کرده بود. یکی از این اشکال، سرمایه‌گذاری مستقیم بنیاد پهلوی در حوزه مسکن به‌عنوان کارفرما بود که عمدتاً از طریق بانک عمران انجام می‌گرفت. یکی از مهم‌ترین طرح‌های بانک عمران در حوزه مسکن و شهرک‌سازی «طرح عمرانی غرب تهران» بود که در اراضی خوردین، فرحزاد و احمدآباد از سال ۱۳۴۸ش اجرا شد. براساس تصویب‌نامه هیئت وزیران اجرای آن طرح به عهده بنیاد پهلوی بود و بانک عمران به نمایندگی از طرف بنیاد پهلوی مجری این طرح بود (کارنامه بانکداری کشور در نخستین دهه انقلاب شاه و ملت، ۱۳۵۱: ص ۷۰). مرحله دوم شهرک‌سازی در مناطق مذکور از سال ۱۳۵۱ آغاز شد

«عظیم‌ترین طرح شهرسازی...»، اسفند ۱۳۵۱: ۹). تمام طرح‌های آپارتمان‌سازی و شهرک‌سازی بنیاد پهلوی در سطح شهر تهران با نظارت و هدایت شاه انجام می‌شد (علم، ۱۳۷۷، ۲۶۰/۴؛ همان: ۴۲/۵؛ مُتَمَّا، ش:ب: ۰-۰-۱۳۸۶-۱۹۵، ۰-۰-۱۸۸۸-۱۹۵).

علاوه بر سرمایه‌گذاری مستقیم بنیاد پهلوی در بخش مسکن، این بنیاد سهام عمده چند شرکت بزرگ ساختمان‌سازی را نیز در اختیار داشت و از طریق این شرکت‌ها در حوزه مسکن و خانه‌سازی سرمایه‌گذاری می‌کرد. یکی از این شرکت‌ها، «شرکت خانه‌سازی اسکان ایران» بود که یکی از مهم‌ترین طرح‌های ساختمانی این شرکت به‌عنوان کارفرما برج‌های معروف سه‌گانه اسکان در تهران بود (مُتَمَّا، ش:ب: ۰-۰-۵۳۲۳-۱۹۵؛ ۰-۰-۲۱۸۸-۱۹۵). یکی دیگر از مهم‌ترین شرکت‌های ساختمان‌سازی بنیاد پهلوی «شرکت سهامی آتی‌ساز» بود. شرکت مزبور آپارتمان‌ها، شهرک‌ها و مجتمع‌های مسکونی زیادی به‌ویژه در شهر تهران ساخت. مانند آپارتمان‌های اوین (همان، ش:ب: ۰-۰-۱۶۸۰-۱۹۵). شرکت آتی‌ساز در شهرهای شمالی نیز با نظارت بنیاد پهلوی و شاه شروع به ویلاسازی نمود که از مهم‌ترین پروژه‌های آن می‌توان به پروژه‌های ویلاسازی و شهرک‌سازی در دریاکنار (بابلسر)، زیباکنار (در رشت)، رامسر و چالوس و غیره اشاره نمود (همان، ش:ب: ۰-۰-۱۶۸۰-۱۹۵، ۰-۰-۵۰-۱۶۸۰-۱۹۵). خانه‌ها، ویلاها و آپارتمان‌های احداث شده در شهرهای شمالی و شهر تهران توسط شرکت مزبور به اشخاص مختلف و یا کارکنان دولت فروخته می‌شدند (همان، ش:ب: ۰-۰-۱۸۹۴-۱۹۵، ۰-۰-۵۱۹۱-۱۹۵، ۰-۰-۵۱۳۱-۱۹۵).

علاوه بر سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی فوق، بنیاد پهلوی در سال‌های نخستین دهه ۱۳۵۰ش و پس از تأسیس شعبه بنیاد پهلوی در آمریکا در سال‌های ۱۳۵۱-۱۳۵۲، در پوشش سازمانی خیریه وارد سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی در این کشور شد. مهم‌ترین پروژه این بنیاد در محله منهتن شهر نیویورک، ساختمان ۳۶ طبقه‌ای بود که با استقراض از بانک‌های آمریکا و با راهنمایی شرکت‌های بزرگ ساختمانی نیویورک برای بنیاد پهلوی در سال ۱۹۷۸ ساخته شد (مُتَمَّا، ش:ب: ۰-۰-۲۱۷۲-۱۹۵؛ ۰-۰-۲۱۷۲-۱۹۵؛ ۰-۰-۲۱۶۷-۱۹۵؛ ۰-۰-۴۹۵۵-۱۹۵؛ ۰-۰-۴۹۵۶-۱۹۵).

نتیجه‌گیری

بنیاد پهلوی با فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های گسترده اقتصادی خود علاوه بر کارکرد ثروت‌اندوزی برای شاه، در واقع ابزاری برای تحقق آمال اقتصادی و صنعتی شاه و پشتیبانی از سیاست‌های اقتصادی حکومت پهلوی بود. به عبارتی دیگر، شاه از بنیاد پهلوی به عنوان یک شبه‌دولت اقتصادی، برای «جهش» سریع صنعتی و هدایت و تقویت جریان توسعه صنعتی و

اقتصادی در دو دههٔ واپسین حکومت خود بهره‌برداری می‌کرد. واکاوی فعالیت‌ها و سرمایه‌گذاری‌های گستردهٔ اقتصادی این بنیاد و اشاراتی که به سیاست‌های اقتصادی شاه و حکومت پهلوی و روند توسعهٔ اقتصادی و صنعتی و حوزه‌های مدنظر توسعه یعنی بانکداری، صنعت و معدن، بازرگانی دریایی، توریسم، ساختمان‌سازی و شهرک‌سازی در دهه‌های مزبور شد، به‌خوبی این کارکرد را نشان داد. مداخله و ورود گستردهٔ بنیاد پهلوی در عرصه‌های اقتصادی و صنعتی نیز خود محصول تفکر مداخلهٔ گستردهٔ شاه و حکومت در اقتصاد، و میل به صنعتی‌شدن سریع بود. شاه با سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی از طریق بنیاد پهلوی، علاوه بر اینکه به اهداف خیریه و عام‌المنفعهٔ بنیاد - که بیشتر جنبهٔ صوری داشت - و نیز مطامع مادی خود می‌رسید، در حوزهٔ صنایع و حوزه‌هایی که براساس سیاست‌گذاری‌های انجام‌شده در برنامه‌های توسعه می‌بایست توسط دولت (قوه مجریه) توسعه پیدا می‌کردند، خود مستقیماً وارد می‌شد و مداخله می‌کرد. بنابراین شاه خود شخصاً از طریق بنیاد پهلوی - متتها در کسوت بخش خصوصی - در موج توسعهٔ صنعتی دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ وارد شد و از تسهیلات و اعتباراتی که برای توسعهٔ صنعتی و اقتصادی توسط دولت تزریق شده بود، استفاده نمود و علاوه بر کمک به تقویت و رونق این موج، خود نیز بر آن سوار شد و از آن منتفع گردید.

بنابراین کارکرد مادی - انتفاعی بنیاد برای شاه، که با عناوین مختلفی همچون ثروت‌اندوزی بیان شده است، تبیین‌کنندهٔ تام و تمام چرایی ورود گستردهٔ بنیاد پهلوی به حوزهٔ اقتصاد نمی‌تواند باشد. بلکه باید گفت شاه بنیاد پهلوی را با خط‌مشی‌ها و هدایت خود به صورت گسترده در اکثر عرصه‌های اقتصادی و صنعتی کشور - حتی موازی با نهاد دولت (قوهٔ مجریه) - وارد عمل کرد تا ضمن تأمین و تضمین مالی خود و خاندانش و همچنین تأمین مالی اهداف خیریه و عام‌المنفعهٔ مدنظر خود، به هدایت، جهت‌دهی، توسعه و تقویت بخش اقتصاد و صنعت در حال رشد پردازد.

منابع و مأخذ

الف) اسناد

- آرشیو مؤسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ب) کتاب‌ها

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۲). *تاریخ ایران مدرن*. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.

- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱). **خاطرات ابوالحسن ابتهاج**. جلد اول. تهران: علمی.
- **اسنادی از صنعت جهانگردی در ایران ۱۳۰۱-۱۳۵۷**. ش (۱۳۸۰). به کوشش ایرج محمدی و دیگران. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اشرف احمدی، علی (۱۳۵۰). **ایران در گذشته و حال**. بی.جا. بی.نا.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۵). **انقلاب سفید**. تهران: کتابخانه سلطنتی.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۴۷). **مأموریت برای وطنم**. چاپ سوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پهلوی، محمدرضا (۲۵۳۶). **به سوی تمدن بزرگ**. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی با همکاری کتابخانه پهلوی.
- تقی زاده انصاری، حسن (۱۳۸۳). **جهانگردی در ایران: سیاست‌ها، برنامه‌های عمرانی و توسعه**. تهران: اندیشه پویا.
- محمدرضا سوداگر (۱۳۶۹). **رشد روابط سرمایه‌داری در ایران (مرحله گسترش: ۱۳۴۲-۱۳۵۷)**. تهران: شعله اندیشه.
- صدرزاده، ضیاءالدین (۱۳۴۶). **صادرات ایران از دیدگاه رشد اقتصادی: تجزیه و تحلیل و نقد، مشکلات و راه‌های بهبود**. تهران: بی.نا.
- عاقلی، باقر (۱۳۶۷). **ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰**. تهران: علمی و سخن.
- علم، امیر اسدالله (۱۳۷۷). **یادداشت‌های امیر اسدالله علم**. جلد‌های دوم تا ششم. تهران: کتابسرا.
- عالیخانی، علینقی (۱۳۸۱). **خاطرات دکتر علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد (۱۳۴۱-۱۳۴۸)**. بنیاد مطالعات ایران. مجموعه تاریخ شفاهی. تهران: نشر آبی.
- **کارنامه بانکداری کشور در نخستین دهه انقلاب شاه و ملت (بهمن ۱۳۵۱)**. ضمیمه ماهنامه کانون بانک‌ها. شماره ۳۷-۳۸.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴). **اقتصاد سیاسی ایران**. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز. چاپ پنجم.
- گراهام، رابرت (۱۳۵۸). **ایران سراب قدرت**. ترجمه فیروز فیروزنیا. تهران: سحاب.
- لیلاز، سعید (۱۳۹۲). **موج دوم تجدیدسازی آمرانه در ایران، تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم**. تهران: نیلوفر.
- معصومی، مسعود (۱۳۸۷). **سابقه برنامه‌ریزی توسعه گردشگری در ایران**. تهران: سمیرا.
- میلانی، عباس (۲۰۱۳). **نگاهی به شاه**. تورنتو: پرشین سیرکل.
- مهران، حسنعلی (۱۳۹۴). **هدف‌ها و سیاست‌های بانک مرکزی ایران (۱۳۳۹-۱۳۵۷ش)**. تهران: نشر نی.

- نراقی، احسان (۱۳۷۲). *از کاخ شاه تا زندان اوین*. ترجمه سعید آذری. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- نصیری، محمد و جهانشاهی، عبدالعلی و دیگران (۱۳۳۸). *تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران ۱۳۰۷-۱۳۳۷*. تهران: چاپخانه بانک ملی ایران. شهریور ۱۳۳۸.

مقاله‌ها

- آموزگار، کورس، «مسئله مسکن»، *ماهنامه اطاق صنایع و معادن ایران*، دوره جدید، شماره سوم، آبان ۱۳۴۷: ص ۱-۱۴.
- «اولین ثمره همکاری دولت با بخش خصوصی»، *هفته‌نامه تهران اکونومیست*. ۱۸ دی ۲۵۳۵: ص ۱۶.
- «ایجاد شبکه توزیع سیمان». *سالنامه تهران اکونومیست*. سال ۱۳۴۹. شماره ۸: بدون شماره صفحه.
- «بانک شهریار و نقش آینده آن در تقویت صنایع و معادن و شرکت‌های ساختمانی». *ماهنامه اقتصاد و صنعت*. شماره ۹۶. اسفند ۱۳۵۱: بدون شماره صفحه.
- «بانک و بانکداری در ایران». *ماهنامه اطاق بازرگانی تهران*. سال سی‌ام. شماره ۸۰ اردیبهشت ۱۳۳۸: ص ۲۵-۳۵.
- «بانک‌های تخصصی و توسعه تولید در ایران (سخنرانی جعفر شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا در سی‌وهفتمین جلسه سخنرانی ماهیانه بانک مرکزی ایران: ۴ دی ۱۳۴۴). *ماهنامه بانک مرکزی*. شماره ۵۲، دی ۱۳۴۴: ص ۵۱۴-۵۲۹.
- «بانک‌های خصوصی و توسعه اقتصادی» (سخنرانی نیکپور، مدیرعامل بانک پارس در مورد نقش بانک‌های خصوصی در پیشرفت‌های اقتصادی و پیشبرد برنامه‌های عمرانی و اقتصادی ایران)، *ماهنامه اقتصاد و صنعت*، شماره ۹۲، آبان ۱۳۵۱، ص ۴۰-۴۵.
- بیگدلی مقتدر، علی. «بیان مشترک بانک‌ها». *ماهنامه کانون بانک‌ها*، سال هفتم، شماره ۲۸، مهر ۱۳۴۹، ص ۱۳۸-۱۴۰.
- «توسعه صنعت قند در ایران» (۱). *ماهنامه اطاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران*. سال پنجم. شماره ۱۰. دی ۱۳۵۳: ص ۲۶-۲۹.
- *سالنامه تهران اکونومیست*. سال دوازدهم. فروردین ۱۳۴۳: ص ۱۲۸-۱۲۹.
- عاطفی‌پور، نیک‌محمد. «صنعت سیمان در ایران و امکانات سرمایه‌گذاری در آن». *ماهنامه اطاق صنایع و معادن ایران*. دوره جدید. شماره هشتم. آذر ۱۳۴۸: ص ۸۲.

- «عظیم ترین طرح شهرسازی در شمال غرب تهران به عاملیت بانک عمران اجرا می شود». **ماهنامه بورس**. سال دهم. شماره ۱۱۵. اسفند ۱۳۵۱: ص ۹-۱۱.
- «کارنامه درخشان کشتیرانی جنوب (ایران لاین)». **هفته نامه تهران اکونومیست**. شماره ۹۳۷. ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱: ص ۳۰.
- **ماهنامه اطلاق بازرگانی تهران**. سال سی ام. شماره ۸۲. تیر ۱۳۳۸: ص ۵.
- «مصاحبه با مهندس رضا شایگان، مدیر عامل کشتیرانی ملی آریا». **ماهنامه اقتصاد و صنعت**. شماره ۹۲. آبان ۱۳۵۱: ص ۴۹-۴۸.
- «نمو اقتصادی در کشورهای توسعه نیافته». **ماهنامه شورای عالی اقتصاد**. شماره ۴. تیر ۱۳۳۸: ص ۳۶.
- هانسن، جان. ر، «رشد و بنیان بخش صنعتی در ایران ۱۹۶۰-۱۹۷۰م». **فصلنامه تحقیقات اقتصادی**. سال نهم. شماره ۳۳ و ۳۴. بهار ۱۳۵۴: ص ۱۹-۵۶.
- «هتل سازی هایت در ایران». **هفته نامه تهران اکونومیست**. ۱۳ بهمن ۱۳۵۲: ص ۱۷.
- **هفته نامه تهران اکونومیست**. شماره های مختلف.

لوح فشرده

- **مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی**. دوره ۱۵. جلسه ۱۸۸. ۲۰ تیر ۱۳۲۸.

Reference

- _____. 1949. The Description of National Consultative Assembly's Negotiations. 15, Session: 188. **CD**.
- _____. 1959. Bānk wa Bānk dārī dar Īrān. Tehran Chamber of Commerce. 30(80): P. 25-35. (**Journal**)
- _____. 1959. Nimuwi Iktisādī dar Kishwarhāyi Tūsi'i Nayāftih. High Economy Council. (4): 36. (**Journal**)
- _____. 1959. Tehran Monthly Chamber of Commerce. 30(82): 5. (**Journal**)
- _____. 1964. Yearbook of Tehran Economist. (12):128-129. (**Journal**)
- _____. 1965. Bānk hāyi Takhāshūsi wa Tūsi'ih Tūlid dar Īrān, The Presentation of Dj. Sharīf Imāmī, President of the Senate in 37th Monthly Lecture of Iran's Central Bank. Bānk Markazī. (52):514-529. (**Journal**)
- _____. 1970. Īdjādi Shabakih Tūzi'i Sīmān. Tehran Economist. (8): P (n.). (**Journal**)
- _____. 1972. 'Azīmtarīn Tarḥi Shahr Sāzi dar Shumālī Gharbi Tehran bi 'Āmiliāti Bānki 'Umrān Idjra Mīshawad. Exchange. 10(115): 9-11. (**Journal**)

- _____. 1972. Bānki Shahrīyār wa Naqshī ān dar Taqwīyati Şanāyi' wa Shirkathāyi Sākhtimānī. Economy & Industry. (96): P. (n.p). (**Journal**)
- _____. 1972. Bānkhāyi Khuşūşī wa Tūsi'ih Iktīşādī, Speech by Nīkpūr, Managing Director of Pars Bank on the Role of Private Banks in Economic Advancements and Developing Iran's Construction and Economic Programs. Economy & Industry. (92): P. (40-45). (**Journal**)
- _____. 1972. Kārnāmih Bānkdarī Kīshwar dar Dahiyih Nukhustīni Inklābi Shāh wa Millat. Dāmīmih Kānūni Bānkhā. No.37-38. (n.p), (n.p). (In Persian) (**Book**)
- _____. 1972. Kārnāmīyih Dirakhshāni Kīshtrānī Djunūb (Iran Line). Tehran Economist. (937): 30. (**Journal**)
- _____. 1972. The Interview with Rīzā Shygn, Managing Director of Ārīyā National Shipping. Economy & Industry. (92): 48-49. (**Journal**)
- _____. 1973. Hutil Sāzīyi Hāyt dar Īrān. Tehran Economist. P. 17. (**Journal**)
- _____. 1974. Tūsi'ih Şan'ati Kānd dar Īrān. Iran Chamber of Industries and Mines. (10):26-29. (**Journal**)
- _____. 1978. Awalīn Thamarīh Hamkārī Dūlat bā Bakhshi Khuşūşī. Tehran Economist. P. 16. (**Journal**)
- _____. 2001. Asāndī az Şan'ati Djahāngardī dar Īrān 1301-1357 SH. Ī. Muḥmadī and *et all*. Ministry of Culture & Islamic Guidance, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. Tehran Economist Weekly. Different Issues. (**Journal**)
- Abrahamian, E. 2013. Tārīkhi Īrāni Mudīrī. M.I. Fataḥī. (Translator). Nīy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- 'Ātifpūr, N. 1969. Şan'ati Sīmān dar Īrān wa Imkānāt Sarmāyīguzārī dar ān. Iran Chamber of Industries and Mines. (8): 82. (**Journal**)
- 'Ākīlī, B. 1998. Dhukā' al-Malik Furūghī wa Shahrwari 1320 SH. 'Ilmī wa Sukhan, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- 'Alam, A.A. 1998. Yāddāshthāyi Amīr Asadullh 'Alam. Vol. 2-6. Kitābsarā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- 'Alīkhānī, 'A. 2002. Khārtī Dr. 'Alī Nakī 'Alīkhānī Wazīri Iktīşād (1341-1348SH.); Institute of Persian Studies. The Collection of Oral History. Ābī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Āmūzigār, K. 1968. Mas'alih Maskan. Iran Chamber of Industries and Mines. (3): 1-14. (**Journal**)
- Ashraf Aḥmadī, 'A. 1971. Īrān dar Gudhashti wa Hāl. (n.p), (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Bīgdilī Muqtadir, 'A. 1970. Bīlāni Mushtaraki Bānkhā. Kānūni Bānkhā. 7(28): 138-140. (**Journal**)
- Graham, R. 1979. Īrān Sarābi Kudrat. F. Fīrūznīyā. (Translator). Saḥāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Hansen, R.J. 1975. Rushd wa Bunyān Bakhshi Şan'atī dar Īrān 1960-1970. Economic Researches. 9(33&34): 19-56. (**Journal**)

- Ibtihādī, A. 1992. *Khāṭirti Abulḥasan Ibtihādī*. Vol.1. ‘Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kātūziyān, M.‘A. 1995. *Iqtiṣādī Siyāsīyi Īrān*. M.R. Naffisī & K. ‘Azizī. (Translators). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Liylāz, S. 2013. *Mūdji Duwumi Taḍjadudi Āmirānih dar Īrān, Tārīkhi Barnāmihāyi ‘Umrāni 3-5*. Nīlūfār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ma‘šūmīh, M. 2008. *Sābīkih Barnāmihrizi Tūsi‘ih Gardishgarī dar Īrān*. Samīrā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mihrn, H. 2015. *Hadafhā wa Siyāsathāyi Bānki Markazi Īrān (1339-1357 SH.)*. Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mīlānī, ‘A. 2013. *Nigāhī bi Shāh*. Persian Circle, Toronto. (**Book**)
- Narāki, I. 1993. *Az Kākhi Shāh tā Zindāni Iwīn*. S. Ādharī. (Translator). Rasā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Naṣīrī, M, ‘A. *Djahānshāhī et all*. 1959. *Tārīkhchīh Bānki Millī Īrān (1307-1337 SH.)*. Bānki Millī Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pahlawī, M.R. 1966. *Inqilābi Sifid*. Royal Library, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pahlawī, M.R. 1968. *M’amūriat barāyi Waṭanam*. Bongāhi Tarḍjumih wa Nashr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pahlawī, M.R. 1977. *Bi Sūyi Tamaduni Buzurg*. Markazi Pazhūhish wa Nashri Farhangi Siyāsī Dūrāni Pahlawī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ṣadrzadih. D. 1967. *Ṣādirāti Īrān az Dīdgāhi Ruṣhdi Iqtiṣādī: Taḍjizīyih wa Tahliil wa Naqd, Mushkilāt wa Rāhhāyi Bihbūd*. Tehran, (n.p). (In Persian) (**Book**)
- Sūdāgar, M.R. 1990. *Ruṣhd Rawābiṭi Sarmāyidārī dar Īrān (Marḥalih Gustarish: 1342-1357 SH.)*. Shu’lih Andīshih, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- TaḴizādih Anṣārī, H. 2004. *Djahāngardī dar Īrān; Siyāsathā, Barnāmihāyi ‘Umrāni wa Tūsi‘ih*. Andīshih Pūyā, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- The Archive of institute for Iranian Historical Studies
- The Archive of Islamic Revolution Documents Center

فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

مطالعه انتقادی سیاست خارجی محمدرضا شاه پهلوی در آینه نوشته‌ها و بیانات او^۱

هما اسدی^۲

فرهاد ساسانی^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۹

چکیده

گفتمان مجموعه‌ای از نشانه‌هاست که به صورت فراگیر به شکل دهی رفتارهای فردی و اجتماعی جامعه می‌پردازد. در هر نظم گفتمانی مجموعه‌ای از قوانین و قراردادهای وضع می‌شود که به ساختاربندهی اصول گفتمانی می‌پردازد. کنشگران اجتماعی با هدف‌های ایدئولوژیکِ مدنظر خود اقدام به وارد کردن نشانه‌ها در چارچوب گفتمانی خود می‌کنند و اینجاست که زبان به عنوان بخش مهم سازنده گفتمان وارد عرصه می‌شود و به صورت نرم‌افزاری به تثبیت معنای مدنظر کنشگران می‌پردازد. محمدرضا پهلوی نیز با استفاده از سازوکارهای زبانی در سطح روابط بین‌الملل، واقعیت‌های سیاسی را بازنمایی می‌کرد و متناسب با سیر تحولات سیاسی و اجتماعی و فضای حاکم دوران خود به تثبیت نشانه‌ها در چارچوب گفتمان سیاست خارجی خود می‌پرداخت. در یک الگوی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.6530

۲. دانشجوی دکتری زبان شناسی همگانی دانشگاه الزهراء(نویسنده مسئول)؛ h.asadi@alzahra.ac.ir

۳. دانشیار گروه زبان شناسی دانشگاه الزهراء؛ fsasani@alzahra.ac.ir

نشانه‌شناختی از این گفتمان، محوری‌ترین نشانه در مرکز قرار گرفته و سایر عناصر در پیوند با آن قرار می‌گیرند. این پژوهش توجه خود را به چگونگی کارکرد برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در گفتمان سیاست خارجی شاه معطوف کرده و از این طریق نشانه‌های مسلط‌شده و غالب در گفتمان شاه را مشخص می‌کند. در این پژوهش، پنج دوره تاریخی براساس مفصل‌بندی نشانه‌های مسلط و ویژگی‌های غالب گفتمانی برای گفتمان سیاست خارجی شاه به این شرح تعیین شده است: دوره یکم: ۱۳۲۰-۱۳۲۴، دوره دوم: ۱۳۲۵-۱۳۳۲، دوره سوم: ۱۳۳۳-۱۳۴۴، دوره چهارم: ۱۳۴۵-۱۳۵۲ و دوره پنجم: ۱۳۵۳-۱۳۵۶. نتایج به دست آمده از این تحقیق نشان می‌دهد که شرایط و رویدادهای حساس تاریخی در هر برهه زمانی منجر به جابه‌جایی نشانه‌ها و تغییر چارچوب گفتمانی شاه نیز می‌شود.

واژه‌های کلیدی: گفتمان محمدرضا پهلوی، سیاست خارجی ایران، برجسته-

سازی، حاشیه‌رانی.

۱- مقدمه

زبان به مثابه پدیده‌ای اجتماعی، خنثی نیست زیرا نمایانگر باورهای گویندگان آن است که گاه به شکلی پنهان در آن رمزگذاری شده است. هاوکینز^۱ (۲۰۰۱: ۷) می‌نویسد «ایدئولوژی‌ها چنان حضور مطلق و فراگیری دارند که به گونه‌ای شگفت‌انگیز نادیده گرفتن شان آسان شده است». فان دیک^۲ (۱۹۹۸: ۵) ایدئولوژی را «نظامی از باورها»^۳ می‌داند. ایدئولوژی‌ها در بطن زبان پنهان می‌شوند و به‌طور نامحسوس در ساختارهای اجتماعی رسوب می‌کنند و به‌صورت نشانه‌ها تبدیل به قراردادهای اجتماعی می‌شوند. گفتمان قدرت در چارچوب معیارها و هدف‌های خود به تولید و بازتولید نشانه‌ها می‌پردازد و تلاش می‌کند این نشانه‌ها را تثبیت کند تا به سلطه خود مشروعیت ببخشد، زیرا «زبان مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌بخشی به صاحبان قدرت است» (فان لیوون^۴، ۲۰۰۸: ۱۰۵). واقعیت‌ها هرگز به‌طور کامل بازنمایانده نمی‌شود بلکه کنشگر متناسب با هدفی که دنبال می‌کند تنها به بازنمایی جنبه‌های مهم واقعیت از دید خود می‌پردازد و سایر جنبه‌ها را به حاشیه می‌راند و کم‌رنگ می‌سازد. فان دیک (۱۹۹۳: ۲۵۴) می‌گوید «استیلا»^۵ از طریق صورت‌های

1. Bruce Hawkins

2. Teun van Dijk

3. system of ideas

4. Theo van Leeuwen

5. dominance

روزمره، نامحسوس و معمولی متن و گفتگویی طبیعی و کاملاً پذیرفتنی اجرا و باز تولید می‌شود». هنگامی که استیلا از سوی جامعه پذیرفته شود به هژمونی^۱ یا سلطه تبدیل می‌شود. هنگامی که هژمونی حاصل شد، گروه‌های تحت کنترل بدون هیچ واکنشی نشانه‌ها را می‌پذیرند. در واقع سیاستمداران از طریق زبان، افکار مردم را مدیریت و ایدئولوژی‌های برساخته گفتمان خود را به مردم تحمیل می‌کنند. آن‌ها به واسطه زبان به سلطه خود مشروعیت می‌بخشند و واقعیت را در چارچوب ساختارهای گفتمانی خود و مطابق با ایدئولوژی‌های مدنظر خود بازنمایی کرده، آنگاه با استفاده از عوامل سخت‌افزاری و نرم‌افزاری به گسترش معناهای مطلوب خود و به تعبیری خاص تر هژمونیک کردن معناها می‌پردازند.

در این پژوهش با توجه به نقش مهم سازوکارهای زبانی در باز تولید سلطه اجتماعی و کنترل ذهن سوژه‌ها از طریق باز نشر ایدئولوژی‌ها، مفاهیم برجسته شده و به حاشیه رانده شده در متن‌های سیاست خارجی محمدرضا شاه پهلوی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶ بررسی می‌شود. در این پژوهش، سخنان شخص شاه، صرف نظر از عملکرد وی، مدنظر قرار گرفته است. بدین منظور، همه سخنان شاه در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۵۶ در قالب سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و نطق‌های شاه در مجموعه کتاب‌هایی با عنوان مجموعه *تالیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی آریامهر شاهنشاه ایران* در یازده جلد بررسی شده است. پس از بررسی اولیه، پنج دوره تاریخی برای تعیین چارچوب اصلی ساختار گفتمانی سیاست خارجی شاه تشخیص داده شد: دوره یکم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴، دوره دوم از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲، دوره سوم از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۴، دوره چهارم از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲ و دوره پنجم از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶. این تقسیم‌بندی براساس نقاط عطف غیرت‌سازی و ویژگی‌های گفتمانی غالب هر دوره صورت گرفته است.

۲- مطالعات تاریخی و گفتمانی سیاست خارجی محمدرضا شاه پهلوی

در زمینه سیاست خارجی محمدرضا پهلوی، مطالعات تاریخی و گفتمانی صورت گرفته است. رضانی (۱۹۷۵) در کتاب خود با عنوان *سیاست خارجی ایران: بررسی سیاست خارجی در جوامع در حال توسعه*^۲ به بررسی سیاست خارجی ایران طی سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۷۳ میلادی [۱۳۲۰-۱۳۵۲ ش] می‌پردازد. رضانی استراتژی‌های سیاست خارجی ایران طی این دوران را به چهار دوره تقسیم می‌کند و از آن‌ها با عنوان استراتژی نیروی سوم، موازنه منفی، ناسیونالیسم مثبت و سیاست مستقل ملی یاد می‌کند. مهدوی (۱۳۸۶) در کتاب خود با عنوان *سیاست خارجی ایران در دوران*

1. hegemony

2. *Iran's Foreign Policy: A study of Foreign Policy in Modernizing Nations*

پهلوی به روی داده‌های مهم از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می‌پردازد. مهدوی سیاست خارجی ایران در دوران محمدرضا شاه پهلوی را به این صورت تقسیم‌بندی می‌کند: جنگ سرد بین سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰، سیاست موازنه منفی بین سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲، وابستگی به بلوک غرب بین سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، سال‌های تنش‌زدایی بین سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱ و ژاندارم منطقه بین سال‌های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷. از جمله آثار تاریخ‌محور دیگر می‌توان به هرمن^۱ (۱۹۹۰)، گازیوروسکی^۲ (۱۹۹۰) و کدی^۳ (۲۰۰۳) اشاره کرد.

از جمله آثار گفتمانی در این زمینه می‌توان ادیب‌زاده (۱۳۸۷) و اسدی و ساسانی (۱۳۹۲) را نام برد. ادیب‌زاده (۱۳۸۷) با بررسی گفتمان پسااستعماری پهلوی و گفتمان‌های اجتماعی ضد قدرت در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۶ و نگاه این نظم‌های گفتمانی به غرب، نشان داده است چگونه از «دیالکتیک» و «انقلاب» بین این دو نظم گفتمانی، گفتمان انقلاب اسلامی تکوین یافته و به ظهور گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی منجر شده است.

اسدی و ساسانی (۱۳۹۲) در پژوهش خود از طریق تحلیل مؤلفه‌های گفتمان‌مدار در متن‌های مربوط به سیاست خارجی محمدرضا پهلوی، به بررسی چگونگی بازنمایی کنشگران اجتماعی در گفتمان سیاست خارجی وی پرداخته‌اند. همچنین اسدی و ساسانی (۱۳۹۶) در پژوهشی دیگر توجه خود را معطوف به چگونگی کارکرد برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی ساخته و غیریت‌سازی و هویت‌های «خودی» و «دیگری» را در این گفتمان مشخص کرده‌اند.

۳- بررسی انتقادی گفتمان سیاست خارجی محمدرضا شاه پهلوی

۳-۱- چارچوب بررسی

لاکلا^۴ و موف^۵ (۱۹۸۵) بر این باورند که امور اجتماعی در قالب ساختارهای گفتمانی قابل درک‌اند و همه پدیده‌های اجتماعی را می‌توان با استفاده از ابزارهای تحلیل گفتمان بررسی کرد. لاکلا و موف بارز تمایز حوزه گفتمانی و غیرگفتمانی که در نظریه فوکو و بسیاری از اندیشمندان دیگر وجود دارد بر گفتمانی بودن تمام حوزه‌های اجتماعی تأکید می‌کنند. در نظریه لاکلا و موف، مفهوم مفصل‌بندی^۶ اهمیت آشکاری دارد. لاکلا و موف (۱۹۸۵: ۱۰۵) مفصل‌بندی را عملی

1. Ricahrd Herrmann
2. Mark.J Gasiorowski
3. Nikki Keddie
4. Ernesto Laclau
5. Chantal Mouffe
6. articulation

می‌دانند که موجب برقراری روابط بین عناصر می‌شود، به گونه‌ای که هویت این عناصر در نتیجه این عمل تغییر می‌کند. عناصر، دال‌ها و نشانه‌هایی هستند که معنای آنها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف سعی در معنادهی به آن‌ها دارند. هنگامی که عناصر وارد گفتمان می‌شوند و معنا می‌یابند تبدیل به دال می‌شوند. لاکلا و موف (۱۹۸۵: ۱۱۲) ساخت کلیت‌مند حاصل از عمل مفصل‌بندی را گفتمان می‌نامند و روند شکل‌گیری گفتمان‌ها را از طریق تثبیت نسبی معنا حول نقطه‌های قانونی^۱ می‌دانند. یورگسن^۲ و فیلیپس^۳ (۲۰۰۲: ۲۶) می‌گویند «نقطه قانونی در تعریف لاکلا و موف نشانه‌ای است که در مرکز قرار می‌گیرد و سایر نشانه‌ها معنایشان را در پیوند با این نقطه دریافت می‌کنند». لاکلا و موف با اتخاذ نگرش پسا ساختارگرایانه‌ی دریدا،^۴ رابطه ثابتی بین دال و مدلول قائل نیستند. سلطانی (۱۳۸۴: ۸۳) می‌گوید لاکلا و موف با نشانه‌ی دریدایی به هژمونی پیوند می‌زنند و بر این باورند که اگر مدلول خاصی به دالی نزدیک شود و بر سر یک معنای خاص برای یک دال اجماع حاصل شود آن دال هژمونیک می‌شود و با هژمونیک شدن دال‌های گفتمان، کل آن گفتمان هژمونیک می‌شود.

در پژوهش حاضر نگارندگان با اتخاذ مدل تلفیقی به ارائه مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی براساس تعریف دال هژمونیک لاکلا و موف، الگوی پردازشی واژه - دستور هلیدی (۱۹۹۴؛ ۲۰۰۴) و ارزش‌های واژگانی فرکلاف (۲۰۰۱) پرداخته‌اند و بر این اساس مفاهیم برجسته شده و به حاشیه‌رانده شده در متن‌های سیاست خارجی محمدرضا پهلوی مشخص شده است.

هلیدی (۱۹۹۴: ۱۷۰) می‌نویسد «یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های زبان این است که انسان‌ها را قادر می‌سازد تصویری ذهنی از واقعیت بسازند و تجربه‌هایشان را از آنچه در پیرامونشان و در درونشان می‌گذرد درک کنند». او این نقش ذاتی زبان را فرانش اندیشگانی می‌نامد که در ساختار گذرایی زبان تجلی می‌یابد. هلیدی (۲۰۰۴: ۱۷۰) می‌گوید نظام گذرایی، جهان تجربه را به مجموعه‌ای از انواع فرایندها تقسیم می‌کند. هر فرآیندی الگوی خاص خود را برای تفسیر و تعبیر قلمروی خاصی از تجربه‌ها دارد. گذرایی به چگونگی بازنمایی معنا در بند اشاره دارد، این که چگونه کاربران زبان به تصویر ذهنی خود از واقعیت در قالب زبان تجسم می‌بخشند. هلیدی بر این باور است که ما واقعیت را در قالب فرایندهایی هم‌چون «انجام‌دادن»، «روی‌دادن»، «حس کردن»

1. nodal point

2. Marianne Jorgensen

3. Louise Phillips

4. Jacques Derrida

و «درک کردن»، «بودن» و «داشتن» درک می‌کنیم و این فرایندها در نظام معنایی زبان در چارچوب قواعد دستوری حاکم بر بند و در قالب ساختار گذرایی بیان می‌شوند. هلیدی (۱۷۱:۲۰۰۴) فرایندهای اصلی در نظام گذرایی را به سه نوع مادی،^۱ ذهنی^۲ و رابطه‌ای^۳ تقسیم می‌کند و از سه گروه فرعی فرایندهای رفتاری،^۴ کلامی^۵ و وجودی^۶ نیز نام می‌برد.

بندهای مادی شکل‌های انجام دادن و روی دادن را تعبیر و تفسیر می‌کنند و در آن‌ها یک موجود کاری انجام می‌دهد که می‌تواند روی موجود دیگر اثر بگذارد. این فرایندها شامل دو شرکت‌کننده کنشگر^۷ و هدف^۸ است. هلیدی (۱۷۹:۲۰۰۴) منبع انرژی را که باعث ایجاد تغییر می‌شود کنشگر می‌نامد. هدف نیز تحت تأثیر عمل کنشگر قرار دارد. در بند «بچه توپ را گرفت» بچه کنشگر، توپ هدف و گرفت فرایند مادی است

هلیدی (۱۹۷:۲۰۰۴) می‌گوید «همان‌گونه که بندهای مادی مربوط به تجربه ما از جهان مادی است، بندهای ذهنی نیز مربوط به تجربه ما از جهان ذهنی ماست». هلیدی (۲۱۰:۲۰۰۴) اضافه می‌کند «در فرایندهای ذهنی همیشه یک شرکت‌کننده وجود دارد که انسان و یا به تعبیر درست‌تر مانند انسان است و آن حسگر^۹ نام دارد»: کسی که حس می‌کند، لمس می‌کند، فکر می‌کند، می‌خواهد و درک می‌کند. آن چیزی که حس می‌شود، در مورد آن فکر می‌شود، خواسته و یا درک می‌شود پدیده^{۱۰} نام دارد. در بند بچه از سوسک می‌ترسد، بچه حسگر، سوسک پدیده و می‌ترسد فرایند ذهنی است.

فرآیندهای رابطه‌ای برای توصیف و شناسایی به کار می‌روند (هلیدی، ۲۱۰:۲۰۰۴). این فرآیندها به دو دسته اسنادی یا توصیفی^{۱۱} و شناسایی^{۱۲} تقسیم می‌شوند. در فرآیندهای اسنادی یک ویژگی^{۱۳} به کسی (حامل)^{۱۴} نسبت داده می‌شود. مثلاً در بند درخت چنار زیباست، زیبا ویژگی و درخت چنار حامل است. در فرآیندهای شناسایی چیزی برای شناسایی چیز دیگری به کار می‌رود.

1. material
2. mental
3. relational
4. behavioural
5. verbal
6. existential
7. actor
8. goal
9. senser
10. phenomenon
11. attributive
12. identifying
13. attribute
14. carrier

این فرآیند دو شرکت کننده شناسنده^۱ و شناخته^۲ دارد. در بند شهین زرننگ ترین شاگرد کلاس است، شهین شناخته و زرننگ ترین شناسنده است.

بندهای رفتاری به رفتار فیزیولوژیک و روان شناختی مانند نفس کشیدن، سرفه کردن، لبخند زدن، خواب دیدن و خیره شدن دلالت می کنند (هلیدی، ۲۰۰۴: ۲۴۸). در این فرآیندها تنها یک شرکت کننده به نام رفتار گر^۳ وجود دارد، مانند مریم در بند رفتاری مریم مدام غرغر می کند. بندهای کلامی بندهای گفتن اند. فعل اصلی این بندها معمولاً گفتن و سایر فعل هایی است که در این حوزه معنایی قرار دارد. شرکت کننده های فرآیند کلامی عبارت است از: گوینده،^۴ گیرنده (مخاطب)^۵ و گفته^۶. در بند مریم به من گفت من گرسنه ام، مریم گوینده، من گیرنده و بند پیرو من گرسنه ام گفته است. به باور فاولر (۱۹۹۱: ۷۵)، سیاست و قانون که حجم وسیعی از رسانه ها به آن ها ربط دارند عمدتاً مبتنی بر کنش ها و فرآیندهای کلامی اند مانند مناظره ها، گفتگوها، بیانیه های رسمی، قضاوت ها و روال های دادگاهی.

و سرانجام، بندهای وجودی نشانگر این اند که چیزی وجود دارد یا روی می دهد (هلیدی، ۲۰۰۴: ۲۵۶). در این بندها تنها یک شرکت کننده به نام موجود^۷ وجود دارد، مانند مریم در مریم توی اتاقش است.

انتخاب واژه ها نیز در بازنمایی ایدئولوژی نقش بسزایی دارد. فر کلاف (۲۰۰۱) معتقد است مشخصه های صوری مانند مجموعه ای بازند و تولید کننده متن از میان گزینه های موجود حق انتخاب دارد، اگرچه برای درک متن توجه به سایر گزینه های بالقوه که از سوی تولید کننده متن انتخاب نشده نیز بسیار مهم است. فر کلاف برای هر مشخصه صوری سه ارزش قائل است: ارزش تجربی، ارزش رابطه ای و ارزش بیانی. فر کلاف (۲۰۰۱: ۹۳) می گوید ارزش تجربی مرتبط با محتوا، دانش و باورها است و به شیوه ای اشاره دارد که در آن تجربه تولید کننده متن از دنیای اجتماعی بازنمایی می شود. فر کلاف (همان) در ادامه می گوید ارزش رابطه ای مربوط به رابطه ها و روابط اجتماعی است و این ارزش به روابط اجتماعی، که از طریق متن ها در گفتمان به اجرا در می آید، اشاره می کند. در نهایت وی ارزش بیانی را در ارتباط با سوژه ها و هویت های اجتماعی

1. identifier
2. identified
3. behaviourer
4. sayer
5. receiver
6. verbiage
7. existent

می‌داند و معتقد است این ارزش به ارزیابی تولیدکنندگان متن از خرده‌واقعیتی که با آن در ارتباط هستند می‌پردازد.

در ادامه بر پایه سخنان شاه درباره سیاست خارجی، بر مبنای چارچوب معرفی شده و بر اساس رخدادهای مهم در سیاست خارجی ایران و ویژگی‌های غالب گفتمانی دوره محمدرضا شاه پهلوی، پنج دوره گفتمانی تعیین می‌شود و سپس مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه در آن پنج دوره بررسی می‌گردد.

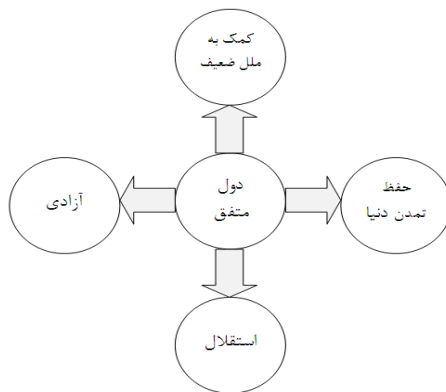
۲-۳- مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی محمدرضا شاه پهلوی

محمدرضا پهلوی در شهریور سال ۱۳۲۰ به پادشاهی ایران رسید. در این دوران جنگ جهانی دوم در جریان است و ایران به اشغال نیروهای انگلیس و شوروی درمی‌آید. ایران در سال ۱۳۲۱ وارد اتحاد سه‌جانبه با دولت‌های متفق می‌شود که طبق مفاد آن، دولت‌های متفق متعهد می‌شوند تمامیت ارضی ایران را محترم شمرده و شش ماه پس از جنگ خاک ایران را تخلیه کنند. در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ [۱۳۲۲ش] نیز ایران رسماً به آلمان اعلان جنگ می‌دهد. پس از حمله ژاپن به بندر پرل‌هاربور در ۷ دسامبر ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ش] آمریکا رسماً وارد جنگ می‌شود. ورود آمریکا به صحنه جنگ سرآغاز ورود این کشور در امور سیاسی ایران است.

در گفتمان سیاست خارجی شاه در این دوران (۱۳۲۰-۱۳۲۴) ایران جزو ملت‌های ضعیف است و دولت‌های متفق در جرگه دولت‌های بزرگ یا به تعبیر خود شاه «دول معظمه». نکته‌های مثبت دولت‌های متفق از طریق فعال‌سازی واژه‌های مثبت مانند *فداکاری*، *آزادی*، *صلح‌دوستی* و *فاتح برجسته* می‌شود. هنگام صحبت از دولت‌های متفق، فرآیند مادی جلوه آشکاری دارد که نشانگر برجسته‌سازی کنش‌های مثبت این دولت‌هاست. گاهی متفقین و ایران به صورت حسگری بازنمایی می‌شوند که از طریق فرآیندهای حسی شاهد جنگ جهانی دوم‌اند. این گونه بازنمایی‌ها رفع مسئولیت جنگ از دوش دولت‌های متفق است و برجسته‌سازی این امر که آلمان، باعث و بانی جنگ و کنش‌های منفی مانند *زورگویی*، *تجاوز* و *خراب‌کاری* در جهان است. «حمایت از دولت‌های متفق» در مرکز گفتمان شاه قرار دارد و همان‌گونه که نمودار (۱) نشان می‌دهد، دال‌های «آزادی»، «حفظ تمدن دنیا»، «استقلال» و «کمک به ملل ضعیف» حول محور این دال مرکزی قرار گرفته و مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه را در این دوره تشکیل می‌دهند.

ویژگی گفتمانی بارز این دوران به کارگیری تکرار واژه‌ها و عبارت‌هایی مانند *آزادی*، *عدالت*، *صلح*، *استقلال* و *دفاع از میهن* و همچنین استفاده از واژه‌های هم‌معنا مانند *اتحاد*، *یگانگی*، *مقدس*

و عالی است. اعلان جنگ به آلمان پیوسته در سخنان شاه تکرار و کمک‌های ایران با واژه‌هایی همچون «بزرگ» توصیف می‌شود. برای مثال شاه در پیام خود به مناسبت پایان جنگ در اروپا می‌گوید: «بدیهی است منظور مللی که علیه آلمان داخل جنگ شدند جلوگیری از تجاوز و خودسری به خاطر رفاهیت و حفظ تمدن دنیا و دفاع از میهن و آزادی و استقلال کشور خود بوده است، و البته مقصود و مرام آن‌ها عالی و مقدس است» (۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴: ۲/ ۱۰۴۶). در این متن فضای دوقطبی به وجود آمده است که هدف ملل مخالف آلمان از طریق باهم‌آیی واژه‌های هم‌حوزه مانند «رفاهیت»، «حفظ تمدن دنیا»، «دفاع از میهن»، «آزادی» و «استقلال» برجسته می‌شود و آلمان با واژه‌های هم‌معنای «تجاوز» و «خودسری» توصیف می‌شود.



نمودار (۱): مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴

پس از پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، شوروی برخلاف پیمان اتحاد سه‌جانبه عمل کرده و خاک ایران را تخلیه نمی‌کند. حکومت مرکزی ایران پس از جنبش‌های جدایی‌خواهانه در شهرهای آذربایجان و نیز تأسیس جمهوری دموکراتیک کردستان توسط حزب کومله کمونیستی کردستان (ک.ک.ک) به دلیل مداخلات شوروی و تخلیه‌نکردن نیروهای خود به شورای امنیت سازمان ملل شکایت می‌کند. در نهایت با طرح این شکایت و انعقاد قرارداد قوام - سادچیکوف، استالین ارتش سرخ را از خاک ایران خارج می‌سازد.

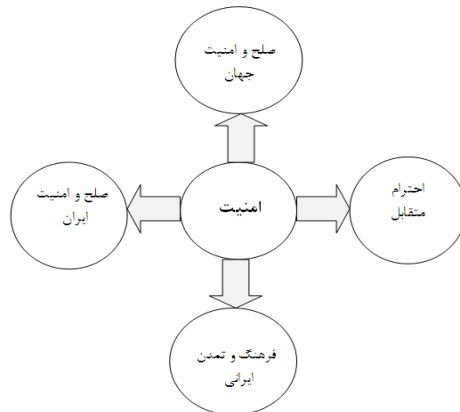
شاه در دوره دوم گفتمان سیاست خارجی خود (۱۳۲۵-۱۳۳۲)، رویه ترویج فرهنگ و تمدن ایرانی و شناساندن آن به دیگر ملت‌ها را در پی می‌گیرد. ویژگی بارز گفتمانی این دوران ارجاع‌های بینامتنی به متن‌های ادبی، تاریخی و فرهنگی و وارد کردن آن‌ها در گفتمان سیاسی است. شاه با تأکید بر تمدن ایران و قدمت فرهنگ ۲۵۰۰ ساله آن، معتقد است با توجه به موقعیت

استراتژیک ایران، باید دولت‌های متفق و به‌ویژه آمریکا به صورت کنشگر مثبت وارد عرصه عمل شوند و به ایران بهره برسانند. برای مثال در بیانات خود در انجمن روابط خارجی آمریکا اذعان می‌دارد: «آیا باعث تأسف نیست که ایرانی که قرن‌ها کمک معنوی و اخلاقی به تمدن بشری کرده است اکنون در اثر نداشتن وسایل دفاعی مکفی، فاقد تأمین برای ادامه زندگی خود باشد؟» (اول آذر ۱۳۲۸: ۱۲۲۷/۲). در این مثال «ایرانی» کنشگر مثبتی است که در شرایط پیرامونی «قرن‌ها» به هدف «تمدن بشری» کمک کرده است. شاه در ادامه می‌گوید: «ایران خواهان چیزی جز امنیت برای یک زندگی مسالمت‌آمیز نیست» (اول آذر ۱۳۲۸: ۱۲۲۷/۲). در این بند که از نوع رابطه‌ای شناسایی است «ایران» شناخته و «امنیت برای یک زندگی مسالمت‌آمیز» شناسنده است.

شاه با تکرار واژه‌ها و عبارت‌ها بر کمک‌های ایران به دولت‌های متفق تأکید می‌کند. برای مثال در مصاحبه با روزنامه دیلی میل می‌گوید: «ما شما را قادر ساختیم ۱۱۰۰۰۰۰۰ تن تدارکات جنگی از راه ایران به روسیه بفرستید، جاده‌ها و راه‌های ایران در اثر استفاده سنگینی که شما نمودید فرسوده شده‌اند، ذخیره رایج مالی ما تضعیف شده است و در نتیجه حضور نیروهای متفقین در ایران اسکناس به اندازه‌ای چاپ شد که تورم وسیع پولی به وجود آمد و قیمت‌ها به طور سرسام‌آوری بالا رفت [...] ما به کمک احتیاج داریم و وقت وصول این کمک دارد می‌گذرد» (۳۰ تیر ۱۳۲۸: ۱۱۷۸-۱۱۷۷/۲). بازنمایی ملت ایران از کنشگر مثبت فعال در دوره پیشین به حسگر پدیده منفی در این دوره تبدیل می‌شود که شاهد پدیده «بی‌اعتنایی متفقین به ایران» است. ملت‌هایی که پیشتر دشمن متفقین بودند با نقش معنایی بهره‌ور مثبت بازنمایی می‌شوند که از کنش‌های مثبت متفقین سود می‌برند. شاه هم نقش ملت ایران و آگاهی بالای آنان را برجسته می‌کند و هم به کمک‌نکردن دولت‌های متفق جلوه‌ای منفی می‌دهد.

در این دوران شاه از متفقین ناراضی است اما دولت‌های بزرگ هم‌چنان به صورت کنشگر مثبت حفظ «امنیت»، «عدالت» و «آزادی» بازنمایی می‌شوند که باید حقوق ملت‌های ضعیف را حفظ کنند. شاه در نطق خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌گوید: «از طرف یکی از ملل کوچک به نمایندگان دول معظمه که در این جا حاضرند درخواست می‌کنم که آقایان امید بدهید، صلح و صفا عطا کنید، به ما از روی خلوص نیت به استقرار صلح که هیچ تجهیز و سلاحی قادر به ایجاد آن نیست اطمینان بدهید. ما را در داشتن استقلال و آزادی خاطر جمع سازید» (یکم آذر ۱۳۲۸: ۱۲۱۵/۲). در این متن، «نمایندگان دولت‌های بزرگ» کنشگران مثبت فعالی‌اند که باید طی یک فرایند مادی به هدف یعنی «دولت‌های کوچک» سود برسانند. در این دوران، قطب‌بندی دوگانه دولت‌های ضعیف و دولت‌های معظمه هم‌چنان پابرجاست و ایران هنوز هم در جرگه

ملت‌های ضعیف است که امنیت او باید از سوی دولت‌های معظمه تثبیت شود. مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه در این دوران در نمودار (۲) آمده است.



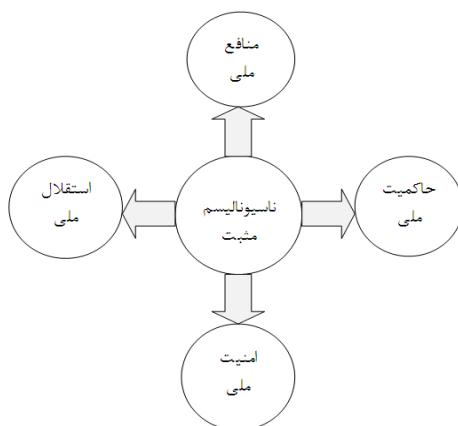
نمودار (۲): مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه از ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲

شاه با تأکید و برجسته‌سازی دال‌های حوزه معنایی امنیت مانند «صلح»، «امنیت» و «احترام متقابل» بر احقاق حقوق ملت‌های کوچک در نیل به این هدف‌ها تأکید می‌کند و امنیت ایران را در گرو امنیت جهان می‌بیند و نکته‌های منفی مانند داشتن ادعای ارضی را از ایران به حاشیه می‌راند.

دوره سوم سیاست خارجی شاه پس از سقوط دولت مصدق در سال ۱۳۳۲ آغاز می‌شود. در این دوران سیاست خارجی شاه وارد مرحله تازه‌ای می‌شود. شاه مبنای سیاست خارجی خود را در تقابل با «سیاست موازنه منفی» مصدق قرار می‌دهد و از آن با نام «ناسیونالیسم مثبت» یاد می‌کند. قرارداد با کنسرسیوم نفت و ورود ایران به پیمان بغداد از جمله مهم‌ترین رخداد‌های مربوط به سیاست خارجی شاه در این دوران است.

گفتمان سیاست خارجی شاه در این دوران (۱۳۳۳-۱۳۴۴) تحت تأثیر واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. این برهه از زمان نقطه عطفی در تغییر سیاست خارجی و مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی اوست. در این مقطع روال به کارگیری واژه‌ها تغییر می‌کند. از این زمان به بعد عبارت «ناسیونالیسم مثبت» وارد مفصل‌بندی گفتمان سیاسی شاه می‌شود و جایگاه دال مرکزی را پیدا می‌کند. در این دوره دال «امنیت» از کانون خارج می‌شود و جای خود را به دال «ناسیونالیسم مثبت» می‌دهد. شاه از طریق غیریت‌سازی با گفتمان ملی‌گرایی مصدق، دال «ناسیونالیسم منفی» در کانون گفتمان

مصدق را واسازی کرده و به حاشیه می‌راند و با اتخاذ سیاست ناسیونالیسم مثبت هویت گفتمانی خود را در تقابل با آن بازنمایی می‌کند. دال ناسیونالیسم مثبت با مدل‌های هم‌چون «منافع ملی»، «استقلال ملی»، «حاکمیت ملی» و «امنیت ملی» و ناسیونالیسم منفی گفتمان رقیب با مدل‌های هم‌چون «ضعف»، «سستی» و «ناکارآمدی» پیوند داده می‌شود. ناسیونالیسم مثبت به شکل کنشگر مثبت فعال وارد می‌شود و باعث ترقی، رشد، پیشرفت و شکوفایی ایران می‌شود. این نشانه پس از ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وارد گفتمان سیاسی پهلوی شده و در نهایت به دال مرکزی گفتمان شاه در این دوران تبدیل می‌شود. نمودار (۳) نمایانگر این چارچوب گفتمانی است.



نمودار (۳): مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۴

شاه در بسیاری از موارد «مردم» را کنشگر مثبت فعال بازنمایی می‌کند که در واقعه ۲۸ مرداد به حمایت از وی برخاسته و کشور را نجات داده‌اند. شاه واقعه ۲۸ مرداد را قیام و مخالفان او، آن را کودتا نام‌گذاری می‌کنند. در این دوران، یعنی پس از سال ۱۳۳۲، شاه دیگر ایران را جزو ملت‌های ضعیف نمی‌داند بلکه آن را کشوری مستقل با سابقه تمدن ۲۵۰۰ ساله بازنمایی می‌کند و با برجسته‌سازی و تکرار عبارت‌ها و واژه‌های منافع ملی، استقلال، حاکمیت و امنیت ملی اذعان می‌دارد که هرگز حاضر نیست استقلال و منافع ایران را به بیگانگان واگذارد. ملت ایران نیز در نقش کنشگر مثبت فعال حافظ ایران و نیز حامل ویژگی ایران‌دوستی و میهن‌پرستی بازنمایی می‌شود.

درباره شوروی، انتخاب واژه‌ها و روند به کارگیری ابزارهای زبانی به گونه‌ای است که هویت و نقش دولت و سران دولت شوروی منفعل‌سازی می‌شود و تنها به سیستم‌های تبلیغاتی آنان ارجاع

داده می‌شود. برای مثال شاه در مصاحبه مطبوعاتی خود با مدیران و سردبیران جراید می‌گوید: «گاهی اوقات ما از شنیدن مطالب رادیوی همسایه شمالی خود این‌طور استنباط می‌کنیم که این رویه رویه‌ای مستعمراتی است و مملکتی این‌طور فکر می‌کند که دارد با مستعمره خود حرف می‌زند» (۳ تیر ۱۳۳۸: ۲۱۵۸/۳). در این متن ارجاع مستقیم به دولتمردان شوروی صورت نمی‌گیرد و کنشگران واقعی به صراحت بازنمایی نمی‌شوند. «مملکت» شوروی به صورت حسگری بازنمایی می‌شود که پدیده «دارد با مستعمره خود حرف می‌زند» را درک می‌کند. شاه درباره شوروی از موضع حق‌خواهی وارد و هنوز هم شوروی عامل ناامنی معرفی می‌شود.

درباره آمریکا، شاه از دال امنیت بهره می‌برد و به برجسته‌سازی نکته‌های مثبت می‌پردازد. برای مثال در نطق خود هنگام استقبال از رئیس‌جمهور آمریکا می‌گوید: «بدیهی است برای ملت و دولت ایران، آمریکا همواره قهرمان حقوق بشر و مدافع عدالت و آزادی بوده است» (۲۲ آذر ۱۳۳۸: ۲۲۶۴/۳). «آمریکا» در بند رابطه‌ای شناسایی به عنوان شناخته و «قهرمان حقوق بشر» به عنوان شناسنده بازنمایی می‌شود. شاه با استفاده از فرآیندهای مادی همانند دوره پیشین تأکید می‌کند که غرب و آمریکا باید کنشگر مثبت فعال برای برقراری صلح و امنیت در جهان باشند.

در گفته‌های سیاست خارجی شاه در این دوران، ملت ایران با سه نقش معنایی کنشگر مثبت فعال در ماجرای ۲۸ مرداد در بندهای مادی، حامل ویژگی‌های مثبت «ایران‌دوستی» و «میهن‌پرستی» یا مالک دارایی «احساسات میهن پرستانه» در بندهای رابطه‌ای و هم‌چنین با نقش معنایی بهره‌ور مثبت در مورد مسائل نفتی بازنمایی می‌شود. برای مثال شاه در یکی از پیام‌های خود به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد می‌گوید: «در چنین روزی که حاکمیت و شرافت و استقلال این سرزمین کهنسال در آستانه فنا بود، شما میهن پرستان ایران با قیام دلیرانه‌ای که پرافتخارترین قیام‌های گذشته فرزندان این مرزوبوم را به خاطر می‌آورد، موجب آن شدید که کشور ما از لحاظ حاکمیت و استقلال با هر مملکت دیگری در جهان برابر شود» (۲۸ مرداد ۱۳۳۸: ۲۱۷۸/۳). در این متن، مردم ایران با صفت «میهن پرست» توصیف می‌شود و به مثابه کنشگری بازنمایی می‌شوند که طی یک فرایند مادی موجب شدند تا «حاکمیت و استقلال ایران» با مملکت‌های دیگر برابر گردد. در مورد استقلال‌طلبی در بسیاری از بندها (که مادی است) به مردم نقش معنایی کنشگر اعطا می‌شود. شاه در دیدار با نمایندگان مجلس شورای ملی می‌گوید: «مشاهده شد که چطور مردم بساط کسانی که مملکت را به آن روز انداخته بودند و از اصول نهضت حقیقی منحرف شده بودند، برچیدند» (۱۱ تیر ۱۳۳۳: ۱۴۶۴/۲). در این متن نیز، «مردم» کنشگر مثبت فعالی هستند که در یک فرایند مادی «بساط منحرفین از اصول نهضت حقیقی را برچیدند».

با انعقاد قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳، هنگام صحبت کردن از مسائل نفتی، مردم نقش معنایی بهره‌ور دارند و ما (دولت ایران و شخص شاه) کنشگران مثبتی‌اند که در فرآیندهای مادی، باعث انعقاد قراردادهای سودآور نفتی شدند و به مردم بهره رساندند. در این دوران در روابط ایران با دولت‌های مسلمان و به‌ویژه عرب دال مذهب برجسته و شاه با تأکید بر اسلام و یگانگی مذهب با دولت‌هایی مانند عراق و اردن سعی در نزدیک‌سازی اصول گفتمانی دو سو دارد. هم‌چنین سیاست بی‌طرفی را، که به نوعی یادآور سیاست عدم‌تعهد مصدق است، به شدت نکوهش می‌کند و با استفاده از واژه‌های دارای بار معنایی منفی و تکرار این عبارت‌ها بر نکته‌های منفی آن تأکید می‌کند. برای مثال در نطق خود هنگام گشایش ششمین دوره مجلس سنا می‌گوید: «حوادثی که طی این قرن افتاد خلاف این تصور را بر جهانیان مخصوصاً ملل ضعیف هویدا ساخت و مبرهن گردید که بی‌طرفی نه تنها زورمندان را از زورگویی و درازدستی باز نمی‌دارد، بلکه آنان را به قهر و غلبه بر ما می‌انگیزد» (۱۴ مهر ۱۳۳۴: ۱۶۰۷/۲). در این متن، «بی‌طرفی» کنشگری منفی است که با واژه‌های هم‌حوزه دارای بار منفی مانند «زورگویی»، «درازدستی»، «قهر» و «غلبه» بازنمایی می‌شود.

دوره چهارم گفتمان سیاست خارجی شاه (۱۳۴۵-۱۳۵۲) تحت تأثیر «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱ است. سیاست خارجی شاه در این دوران که نام «سیاست مستقل ملی» بر آن نهاده است، ادامه همان سیاست ناسیونالیسم مثبت است. شاه در این دوران محور روابط خود با آمریکا را گسترده و با دریافت کمک‌های نظامی از آمریکا به بالا بردن توان تسلیحاتی ارتش خود می‌پردازد. بهبود روابط ایران و شوروی، جدایی بحرین از خاک ایران و همچنین بازپس‌گیری جزیره‌های سه‌گانه دهانه خلیج فارس از جمله رخدادهای مهم این دوران است. شاه در این دوران با اشاره به ظهور وارثان جدید استعمار انگلیس مانند عراق بر لزوم افزایش توان دفاعی ایران تأکید می‌کند.

برقراری روابط خوب با همسایگان یکی از محورهای اساسی گفتمان این دوران است. شاه در مراسم گشایش بیست‌وسومین دوره مجلس شورای ملی و ششمین دوره مجلس سنا می‌گوید: «ما نه فقط با همسایگان هم‌کیش و مسلمان خودمان روابط خوبی داریم بلکه توانسته‌ایم با همسایه شمالی خودمان یعنی اتحاد جماهیر شوروی روابط خویش را سال به سال تقویت کنیم و البته در آینده نیز این راه را ادامه خواهیم داد» (۹ شهریور ۱۳۵۰: ۶۱۸۲/۷). در این متن، «ما» یعنی دولت ایران مالک دارایی روابط خوب با همسایگان خود است. شاه با استفاده از واژه‌هایی چون بسیار خوب، صاف، روشن و با فعال‌سازی صفت‌های مثبت مانند ثروتمند و علاقه‌مند به دوستی و اعتماد متقابل به هر

دو کشور روابط ایران و شوروی را به صورت مثبت برجسته می‌کند. شاه شوروی را کنشگر مثبت فعالی بازنمایی می‌کند که می‌تواند در هدف «صنعتی کردن» ایران نقش مهمی ایفا کند ولی در مورد هدف‌هایی مانند فرهنگ و علم هر دو کشور را کنشگر مثبت فعال، که می‌تواند به همدیگر یاری برسانند، بازنمایی می‌کند.

در زمینه روابط ایران با کشورهای عرب، مسئله عراق و اختلاف بر سر اروندرود در این دوران باعث ایجاد کشمکش‌هایی بین دو کشور شد. عراق، حامل ویژگی «وارث استعمار» و «مُخلّ صلح منطقه» تبدیل به عامل نامنی می‌شود. شاه در مصاحبه با روزنامه *واشنگتن پست* می‌گوید: «به نظر آورید که اگر ما فاقد قدرت دفاعی بودیم، عراقی‌ها با اژدرافکن‌های خود با ما چه می‌کردند. اگر ایران به حد کافی قوی نبود قربانی میراث‌خواران استعمار انگلیس در این منطقه شده بود» (۱۸ خرداد ۱۳۴۸: ۵۲۲۳/۶). در این متن، عراق با واژه «میراث‌خوار استعمار انگلیس» توصیف می‌شود و کنشگر منفی‌ای بازنمایی می‌شود که می‌تواند طی فرایند مادی با کنش‌های منفی خود به ایران صدمه برساند. شاه همچنین انگلیس را کنشگر منفی فعالی که از طریق کنش‌های امپریالیستی، آسیب‌هایی را به ایران و ملت ایران وارد آورده بازنمایی می‌کند.

در سال ۱۳۴۸ مسئله بحرین دوباره مطرح می‌شود. این بار شاه با تأکید بر اصول منشور سازمان ملل متحد اذعان می‌دارد که ایران رأی صادر شده را می‌پذیرد و با برجسته‌سازی عامل جمعیت در بحرین آن را از مسئله جزیره‌های سه‌گانه دهانه خلیج فارس متمایز می‌سازد. هم‌چنین با تأکید بر مسئله فلسطین خواستار اسلامی شدن این موضوع می‌شود و مسئله هویت عرب فلسطینیان را کم‌رنگ می‌سازد. برای مثال در مصاحبه با روزنامه *الرأی العام* کویت می‌گوید: «چنان‌چه از ابتدا به این مشکل جنبه اسلامی داده می‌شد و در انحصار اعراب باقی نمی‌ماند سرانجامش به این‌جا کشیده نمی‌شد، زیرا اعراب ۸۰ میلیون نفر هستند درحالی‌که مسلمانان جهان را بیش از ۶۰۰ میلیون نفر تشکیل می‌دهند» (۱۲ خرداد ۱۳۴۸: ۵۲۵۸/۶). در این متن با استفاده از بندهای وجودی، جمعیت مسلمانان غیرعرب برجسته می‌شود. از این دوران به بعد شاه دال اسلام را از عرب‌ها و اساسی می‌کند و با تکیه بر عامل جمعیتی (جمعیت مسلمانان بیشتر از عرب‌هاست)، دال اسلام را برجسته می‌کند. وی با توجه به بالاگرفتن اختلافات با کشورهای عربی با تأکید بر آریایی بودن ایرانیان و سامی بودن اعراب «ما»ی ایرانی را در تقابل با «آن‌ها»ی عرب قرار می‌دهد. او در رابطه با موضوع فلسطین، با برشمردن نکته‌های مثبت و منفی اسرائیل سیاستی خنثی اتخاذ می‌کند و معتقد است در نهایت سازمان ملل باید به عنوان کنشگر مثبت فعال عمل کند. شاه برای به رسمیت شناختن اسرائیل از بندهای وجودی استفاده می‌کند. برای مثال در مصاحبه با نمایندگان رادیو تلویزیون فرانسه

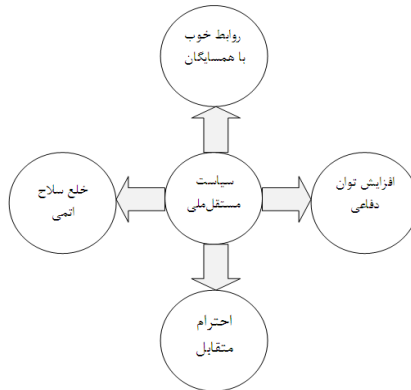
می‌گوید: «ما اسرائیل را فقط به صورت دوفاکتو شناخته‌ایم نه به طور دوزور، زیرا عقیده داریم اسرائیل کشوری است که وجود دارد، این واقعیتی است که همه به آن اذعان دارند» (۶ خرداد ۱۳۴۹: ۵۵۹۱/۶). در این متن، «ما» یعنی ایران حسگری است که پدیده «به رسمیت شناختن اسرائیل» را در قالب یک بند وجودی به رسمیت شناخته است.

در این دوران، در رابطه بین‌افردی شاه با دولت‌های عرب استفاده از وجه پرسشی آغاز و بین سال‌های ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ کاملاً غالب می‌شود. برای مثال در مصاحبه با مجله *الحوادث* بیروت می‌گوید: «چرا آن‌چه را که ما برای شما انجام می‌دهیم به یاد نمی‌آورید و فقط آن‌چه را که انجام نداده‌ایم به یاد می‌آورید؟ چرا به یاد نمی‌آورید ما دعوت مصالحه را که عراق از ما کرد از نخستین ساعات پذیرفتیم؟ [...] چرا شما فراموش می‌کنید که ما از عبور داوطلبان یهودی که در استرالیا گرد آمده بودند و می‌خواستند از راه ایران به اسرائیل بروند جلوگیری کردیم؟ می‌دانید که شما در ازای این کار چه پاداشی به ما دادید؟» (۳ آذر ۱۳۵۲: ۶۹۶۸/۸). در این متن که وجه پرسشی غالب است «کشورهای عربی» به عنوان حسگری بازنمایی می‌شوند که پدیده «کنش‌های مثبت ایران» را درک نمی‌کنند.

در مورد آمریکا تغییری در سیاست شاه دیده نمی‌شود و هم‌چنان آمریکا در قطب خودی و با ویژگی‌های مثبت حضور دارد، اگرچه دیگر به شدت سال‌های پیش به عنوان عامل امنیت برجسته نمی‌شود. وی در زمینه مسائل نفتی، با برجسته‌سازی ویژگی‌های منفی انگلیسی‌ها، ایران را با نقش معنایی مالک دارایی حق و حقوق در بندهای رابطه‌ای شناسایی می‌کند و صفت‌های منفی *امپریالیست* و *استعمارگر* را به انگلستان نسبت می‌دهد.

مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی در این دوران را می‌توان با استفاده از عبارت خود شاه «سیاست مستقل ملی» نامید. او بیشتر بر خلع سلاح اتمی و بالابردن توان نظامی کشور تأکید می‌کند زیرا با توجه به زوال پیمان سنتو و ناکارآمدی جنبه دفاعی آن و هم‌چنین ظهور عامل ناامنی جدید (عراق) و با توجه به انتقادات شاه به سازمان ملل در این دوران، مجاب شده است که بالابردن سطح توان دفاعی کشور اولویت دارد. شاه در مصاحبه مطبوعاتی و رادیوتلوویزیونی خود با نمایندگان خبرگزاری‌ها و مطبوعات ایران و جهان می‌گوید: «سیاست مستقل ملی ما بر پایه آتوهای مخصوص خود ما و نیروهای خود ما استوار است و به همین علت ما مجبوریم سطح نظامی خودمان را تا آن‌جا که امکان دارد بالا ببریم» (۴ بهمن ۱۳۴۹: ۵۹۴۴/۷). در بند اول که از نوع رابطه‌ای شناسایی است، «سیاست مستقل ملی» شناخته و «برپایه آتوهای مخصوص خود ما و

نیروهای خود ما» شناسنده است. مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه در این دوران در نمودار (۴) ارائه شده است.



نمودار(۴): مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۲

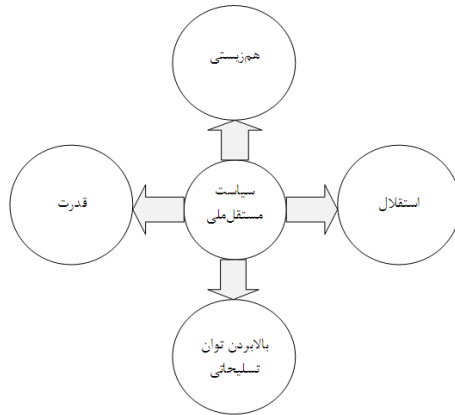
دوره پنجم گفتمان سیاست خارجی شاه بین ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ است. سیاست خارجی شاه در این دوران با نام پیشین خود یعنی سیاست مستقل ملی ادامه می‌یابد. در این دوران پس از خروج نیروهای انگلیس از خلیج فارس ایران تبدیل به قدرت اول منطقه می‌شود. محور سیاست خارجی شاه در این دوران مبتنی بر گسترش نفوذ ایران در منطقه خاورمیانه و هم‌چنین منطقه اقیانوس هند است. افزون بر این موارد، شاه در این دوران تصمیم‌گیرنده اصلی در اوپک است و به دلیل افزایش چندبرابری قیمت نفت، هدف آماج حمله‌های رسانه‌ای و تبلیغاتی غرب نیز قرار می‌گیرد.

در این دوران، در سیاست خارجی شاه با عنوان «سیاست مستقل ملی» تغییری ایجاد نمی‌شود. تنها جرح و تعدیل‌هایی اندک در دال‌های پیرامونی نقطه‌ی کانونی صورت می‌گیرد. شاه با برجسته‌سازی مثبت سیاست مستقل ملی ایران، آن را کشگر مثبت فعالی بازنمایی می‌کند که باعث کسب احترام و حیثیت بین‌المللی برای ایران شده است. ایران در این دوران در جرگه ملت‌های قوی قرار دارد و از لحاظ دفاعی و ثروت بی‌نیاز است. برای مثال در نطق خود در آیین ملی بزرگداشت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی می‌گوید: «ما نیک می‌دانیم و همه جهانیان نیز می‌دانند که ایران امروز کشوری نیرومند با قدرت روزافزون سیاسی و اقتصادی و نظامی و برخوردار از حیثیت بی‌سابقه جهانی است ولی ما اعلام کرده‌ایم که این نیرو جز در راه خیر و صلاح بشری به کار نخواهد رفت» (یکم فروردین ۱۳۵۵: ۱۰/۸۴۵۴). در این متن «ما» و «همه جهانیان» حسگری است که پدیده «قدرتمندبودن ایران» را درک می‌کند.

سیاست شاه در قبال کشورهای عربی مانند دوره پیشین است. شاه پرسش‌گر است و اعراب پاسخ‌گو. برای مثال در مصاحبه با حسنین هیکل، روزنامه‌نگار مصری می‌گوید: «شما ضمن صحبت خود دو بار کلمه خلیج را ذکر کردید ولی هیچ نامی از خلیج نبردید، گفتید خلیج و سکوت کردید، آیا این خلیج نام ندارد؟ بگذارید از شما بپرسم وقتی شما در مدرسه درس می‌خواندید خلیج را چه می‌نامیدید؟ آیا حقایق تاریخ و جغرافیا بدین طریق تغییر می‌یابد؟ آیا مثلاً پاکستان می‌تواند نام اقیانوس هند را تغییر دهد و نام پاکستان را بدان بیفزاید؟» (۲۲ شهریور ۱۳۵۴: ۸۲۱۴/۹). در این متن وجه پرسشی غالب است و با استفاده از آن تغییر نام خلیج فارس به چالش کشیده شده است.

در این دوران، شاه با برجسته‌سازی ویژگی‌های منفی عرب‌ها و نیز برجسته‌سازی ویژگی‌های مثبت ایران، با زدودن پیوندهای اسلامی، دو قطب ایرانی و عرب به وجود می‌آورد. عراق هم‌چنان عامل ناامنی و حامل ویژگی «وارث استعمار» است و با واژه‌های «استعمار و امپریالیست باهم‌آیی می‌شود. شاه در مصاحبه با روزنامه‌السیاسه کویت می‌گوید: «عراق هم‌چنان خواستار ادامه سیاست سابق بریتانیاست. آن‌ها اعلام می‌کنند که مخالف استعمارند اما میراث استعمار را در منطقه دنبال می‌کنند» (۲ دی ۱۳۵۳: ۷۷۰۹/۹). در این متن «عراق» هم‌حامل ویژگی «خواستار ادامه سیاست سابق بریتانیا» و هم‌کنشگر منفی «دنبال‌کننده میراث استعمار» است. در مورد مسئله اسرائیل شاه هم‌چنان سیاست پیروی از منشور سازمان ملل متحد را دنبال می‌کند و به دلیل موجود بودن اسرائیل، رسمیت آن را قانونی می‌داند.

شاه در زمینه مسائل نفتی خود را کنشگر افزایش بهای نفت و هم‌چنین تثبیت آن در برهه‌ای از زمان می‌داند و بر نقش کنشگری مثبت و فعال ایران در اتخاذ تصمیم‌های نفتی در اوپک تأکید می‌ورزد و سایر کشورها را تابع تصمیم‌های ایران می‌داند. برای مثال در مصاحبه با هفته‌نامه آلمانی *اشپیگل* درباره بهای نفت می‌گوید: «از آخرین افزایش بهای نفت در اکتبر ۱۹۷۵، ما بهای نفت را ثابت نگه داشتیم تا به دنیا فرصتی برای تثبیت وضع اقتصادی و کنترل تورم بدهیم» (۱۶ آذر ۱۳۵۵: ۸۷۸۸/۱۰). در این متن، «ما» یعنی شاه کنشگری است که طی یک فرایند مادی بهای نفت را ثابت نگه داشته است. شاه ایران را از لحاظ دفاعی با نقش معنایی حامل ویژگی آمادگی بازنمایی می‌کند و تأکید می‌کند هر خطری که ایران را تهدید کند به شدت سرکوب می‌شود. مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه در نمودار (۵) ترسیم می‌شود.



نمودار (۵): مفصل‌بندی گفتمان سیاست خارجی شاه از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶

در این دوران، غرب دیگر عامل امنیت نیست بلکه ایران خود قوی شده است و از هیچ نیرویی هراس ندارد. شاه بر خطر جنگ و ناامنی از سوی عراق تأکید می‌کند و معتقد است ایران باید به لحاظ نظامی قوی باشد و سیاست‌های سلطه‌جویی، امپریالیسم و مقاصد تجاوزکارانه را از سیاست‌های ایران به حاشیه می‌راند. برای مثال در مصاحبه با نشریه بیلیتز هندوستان می‌گوید: «سیاست دفاعی ما یک و هم و یا یک فکر جنون‌آمیز نیست. ما برای مخارج دفاعی خود دلایل موجهی داریم. به علاوه این مخارج توسط یک کشور صلح‌دوست و آشنا به مسئولیت صورت می‌گیرد که آینده‌اش را در گرو آبادانی و احتراز از جنگ گذاشته است. ما امپریالیست نیستیم، ما تجاوزکار نیستیم، قدرت دفاعی ما در خدمت صلح خواهد بود، جز این چه انتظاری می‌توان از ما داشت؟» (۱۷ بهمن ۱۳۵۳: ۷۱۷۶/۱۰). در این متن سیاست ایران حامل ویژگی «وهم» یا «فکر جنون‌آمیز» نیست. واژه‌های دارای بار منفی مانند «امپریالیست» و «تجاوزکار» از سیاست ایران به حاشیه رانده می‌شود و سیاست ایران با واژه‌های دارای بار معنایی مثبت مانند «صلح‌دوست»، «آشنا به مسئولیت»، «آبادانی» و «احتراز از جنگ» توصیف می‌شود.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش با استفاده از نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و ابزارهای تحلیلی زبان‌شناختی هلیدی (۱۹۹۴ و ۲۰۰۴) و فرکلاف (۲۰۰۱) و با تأکید بر محوریت مسئله تنها به روایت رویدادهای تاریخی در محور زمان پرداخته نشد؛ بلکه تلاش شد تا این رویدادها و تحولات اجتماعی - سیاسی در سایه تحولات معنایی و جابه‌جایی نشانه‌های هژمونیک در بستر زمان بررسی شود. در این

پژوهش با تأکید بر نقش و اهمیت زبان در معناسازی جهان پیرامون نشان داده شد که زبان صرفاً واسطه انتقال اطلاعات نیست بلکه زبان می‌تواند سازنده جهان اجتماعی باشد و به هویت‌ها، روابط اجتماعی، نشانه‌ها و روابط میان عناصر پراکنده معنا دهد. همچنین در این پژوهش با استفاده از الگوهای زبان‌شناختی یادشده پس از بررسی سخنان شاه، پنج دوره تاریخی براساس ویژگی‌های غالب گفتمانی و زبانی دوران سلطنت شاه تعیین شد و متناسب با این ویژگی‌ها، برای هر دوره یک چارچوب گفتمانی خاص ارائه شد. این دوران به ترتیب عبارت است از: دوره یکم ۱۳۲۰-۱۳۲۴، دوره دوم ۱۳۲۵-۱۳۳۲، دوره سوم ۱۳۳۳-۱۳۴۴، دوره چهارم ۱۳۴۵-۱۳۵۲ و دوره پنجم ۱۳۵۳-۱۳۵۶. *دول متفق، امنیت، ناسیونالیسم مثبت و سیاست مستقل ملی* (برای دو دوره آخر) به ترتیب نشانه‌های کانونی این پنج دوره بود. نتایج هم‌چنین نشانگر این امر است که رویدادهای مهم تاریخی در هر برهه سبب جابه‌جایی نشانه‌های کانونی و پیرامونی چارچوب شده و این مسئله خود موجب تغییر مفصل‌بندی گفتمانی شاه شده است.

منابع و مآخذ

- ادیب‌زاده، مجید (۱۳۸۷). *زبان، گفتمان و سیاست خارجی دیالکتیک بازنمایی از غرب در جهان نمایان ایرانی*. تهران: نشر اختران.
- اسدی، هما و ساسانی، فرهاد، (۱۳۹۲). «بازنمایی کنشگران اجتماعی در گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی براساس مدل اجتماعی-معنایی فان‌لیوون»، *مجله زبان و زبان‌شناسی*. دوره ۹. شماره ۱۸: ص ۳۹-۶۴.
- _____ (۱۳۹۶). «غیریت‌سازی در گفتمان سیاست خارجی محمدرضا پهلوی»، *مجله زبان پژوهی*. دوره ۹. شماره ۲۲: ص ۲۴-۲۷.
- پهلوی، محمدرضا (بی‌تا). *مجموعه تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت آریامهر شاهنشاه ایران*. جلد ۱ تا ۱۱.
- سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴). *قدرت، گفتمان و زبان*. تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۳). «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، *فصلنامه علوم سیاسی*. شماره ۲۸: صفحه ۱۵۳-۱۸۰.
- مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۶). *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی*. تهران: نشر پیکان.

Reference

- Adīb-zādi, M. 2008. Zabān, Guftimān wa Sīāsati Khāridjī Dīālīktīk Bāznamāi az Gharb dar Djahāni Numādīni Īrāni. Akhtarān Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Asādī, H. and F. Sāsānī. 2013. Bāznamāi Kunīshgarāni Idjīmā'ī dar Guftimāni Sīāsati Khāridjī Muḥammad Riḍā Pahlawī bar Asāsi Mudili Idjīmā'ī-Ma'nāi Van Leeuwen. Journal of Language and Linguistics, 9(18): 39-64. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Asādī, H. and F. Sāsānī. 2017. Ghiyriyatsāzi dar Guftimāni Sīāsati Khāridjī Muḥammad Riḍā Pahlawī. Journal of Language Research, 9(22): 7-24. (In Persian with English Abstract) (**Journal**)
- Fairclough, N. 2001. Language and Power. Longman, London. (**Book**)
- Fowler, R. 1991. Language in the News; Discourse and Ideology in the Press. Routledge, London/ New York. (**Book**)
- Gasiorowski, M. 1990. Security relation between the United States and Iran, 1953-1978. In Keddie, N. and Gasiorowski, M. (eds.), Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union and the United States: 145- 165. Yale University, New Haven & London. (**Journal**)
- Halliday, M.A.K. 1994. An Introduction to Functional Grammar. Arnold, London. (**Book**)
- Halliday, M.A.K. 2004. An Introduction to Functional Grammar. Arnold, London. (**Book**)
- Hawkins, B. 2001. Incorporating tension on the treatment of ideology in cognitive linguistics. In Dirven, R. and Hawkins, B. and Esra, S. (eds.), Language and Ideology: Theoretical Cognitive Approaches, 1-22. John Benjamins, Amsterdam. (**Journal**)
- Herrmann, R. 1990. The Role of Iran in Soviet Perception and Policy, 1946-1988. In Keddie, N. and Gasiorowski, M. (eds.), Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States, 63-99. Yale University. New Haven & London. (**Journal**)
- Jorgensen, M. and P. Louise. 2002. Discourse Analysis as Theory Method. SAGE, London. (**Book**)
- Keddie, N. 2003. Modern Iran: Roots and Results of Revolution. Yale University Press, New Haven & London. (**Book**)
- Laclau, E. and C. Mouffe. 1985. Hegemony and Socialist Strategy: Toward a Radical Democratic Politics. VERSO, London & New York. (**Book**)
- Mahdawī, 'A. 2006. Sīāsati Khāridjī Īrān dar Durāni Pahlawī. Piykān Press, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Pahlawī, M.R. (n.d). Maḍjmū'ih Ta'līfāt, Nuṭkhā, Payāmhā, Muṣāhibihā wa Bayānāti A'lā'Ḥaḍrat Āriyāmīhr Shāhanshāhi Īrān. Vol. 1-11, (n.p). (In Persian) (**Book**)

- Ramazani, R.1975. Iran's Foreign Policy: Study of Foreign Policy in Modernizing Nations. University Press of Virginia, United States of America. **(Book)**
- Sulṭānī, 'A.A. 2005. Kudrat, Guftimān wa Zabān. Niy Press, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Sulṭānī, 'A.A. 2004. Taḥlīli Guftimān bi Muṭhābih Nazariyih wa Rawish. Journal of Political Science. 28:153-180. (In Persian with English Abstract) **(Journal)**
- Van Dijk, T. 1993. Principle of critical discourse analysis. 4(2): 249-283. Discourse& Society. **(Journal)**
- Van Dijk, T. 1998. Ideology: A Multidisciplinary Approach. Sage, London. **(Book)**
- Van Leeuwen, T. 2008. Discourse and Practice: New Tools for Critical Discourse Analysis. Oxford University Press, Oxford. **(Book)**

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

فعالیت‌های عام‌المنفعه دربار سلطان حسین بایقرا در خراسان (۸۷۵-۹۱۱ ق) (با تکیه بر متون تاریخی)^۱

مصطفی لعل شاطری^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۹/۱

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۲۶

چکیده

عصر سلطان حسین بایقرا را می‌توان از ادوار رونق فعالیت‌های عام‌المنفعه دانست. گرچه پیشینه این‌گونه اقدامات در دوره تیموریان (۷۷۱-۸۸۰ ق) به تیمور بازمی‌گردد، اما با روی کار آمدن بایقرا و متعاقباً رویکرد ویژه وزیر او، امیرعلیشیر نوایی، این اقدامات در حد قابل ملاحظه‌ای در خراسان گسترش یافت. پژوهش حاضر با تکیه بر روش توصیفی- تحلیلی و بهره‌گیری از متون تاریخی در پی پاسخ به این پرسش می‌باشد که گستره و تأثیر فعالیت‌های عام‌المنفعه سلطان و نوایی تا چه حد و با چه رویکردی بوده است؟ در دوره بایقرا، این اقدامات به صورت قابل ملاحظه‌ای توسط او و درباریان به خصوص وزیر وی در راستای سیاست‌های دربار و انگیزه شخصی انجام پذیرفت. این امور، بیشتر زمینه‌ها از جمله مذهبی، آموزشی و رفاهی را شامل می‌شد که در این بین سلطان و درباریان علاوه بر توجه به رفاه عمومی، در راستای کسب منزلت و

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.18018.1515

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛ mostafa.shateri@yahoo.com

جایگاه سیاسی - اجتماعی گاه با تیت خالص، عدم رضایت از نابرابری عمومی، کسب رضایت درونی و در مواردی شهرت‌طلبی، به انجام این امور اهتمام داشتند.

واژه‌های کلیدی: تیموریان، سلطان حسین بایقرا، امیرعلیشیرنویس، اقدامات عام‌المنفعه.

۱. مقدمه

دوره سلطان حسین بایقرا را می‌توان به دلیل برخورداری از شاخصه‌های فرهنگی - هنری، یکی از ادوار برجسته حکمرانی تیموریان دانست، چنان‌که یکی از مشخصه‌های نسبتاً بارز آن فعالیت‌های عمرانی و عام‌المنفعه‌ای بود که توسط سلطان و برخی از درباریان انجام گرفت. درحالی‌که قبل از روی کار آمدن بایقرا، این فعالیت‌ها از سوی حاکمان، شاهزادگان و تا حدودی وابستگان درجه یک خاندان سلطنتی با اهداف مختلف صورت پذیرفته و درباریان، نقش اندکی در این باره داشتند؛ اما در دوره مورد بررسی به‌عنوان نمونه، نوایی به‌نحوی محسوس در اقدامات خیر و عام‌المنفعه وارد گردید. بی‌شک کندوکاو در بناهای عام‌المنفعه برجای مانده از این دوره در خراسان، از جمله موضوعاتی است که در مطالعات اجتماعی - تاریخی و متعاقباً برای نیل به اهداف بنیانی عاملی مؤثر محسوب می‌گردد و این مهم بررسی آن را الزامی می‌نماید. چراکه از نتایج آن می‌توان هم به تحلیلی نسبتاً فراگیر از شرایط حاکم بر سیاست‌گذاری‌های دربار در زمینه فعالیت‌های عام‌المنفعه دست یافت و هم مبانی فکری حاکم بر اوضاع اجتماعی را مورد نقد و تحلیل قرار داد.

درباره فعالیت‌های عام‌المنفعه دربار سلطان حسین بایقرا تاکنون پژوهش مستقل و جامعی صورت پذیرفته و صرفاً در برخی از مقالات به‌صورت گذرا و غیرتخصصی به این موضوع اشاره شده‌است که از جمله آن‌ها می‌توان به یعقوب آژند در مقاله سیاست هنری تیمور (۱۳۸۱)، مرضیه عنبری در مقاله بررسی مسئله وقف در دوره تیموری (۱۳۹۱)، مهرانگیز مظاهری در مقاله معماری در عهد تیموری (۱۳۷۶) و مهناز شایسته‌فر در مقاله نقش زنان بانی در گسترش معماری تیموری (۱۳۸۸) اشاره کرد که اکثراً فاقد توجه به بُعد تاریخی و استنادی بوده و گاه با رویکردی فارغ از انسجام و تحلیل به بیان مطالبی پراکنده و گرت‌برداری شده از سایر منابع پرداخته‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر متون تاریخی در پی پاسخ به این پرسش می‌باشد که گستره اقدامات صورت گرفته در قالب چه بناهایی و متعاقباً هدف از آن چه بوده و بنیان مؤثر در این زمینه در دوره مورد نظر را چه طیفی از جامعه در خراسان تشکیل می‌داده و دارای چه نیات و اهدافی بوده‌اند؟ در راستای پاسخ به پرسش‌های مطروحه در ابتدا به بررسی اقدامات عمرانی و

عام‌المنفعه پیش از بایقرا و سپس به بررسی فعالیت‌های صورت پذیرفته در دوره حکمرانی او در خراسان، تعداد و ویژگی‌های این ابنیه، بانیان آن، منابع هزینه و سیاست‌های مدنظر و رویکردهای روان‌شناختی در زمینه احداث آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲. پیشینه اقدامات عمرانی در دوره تیموریان

تیمور (۷۷۱-۸۰۷ق) در لشکرکشی‌های خود، مناطق بسیاری را غارت و نابود کرد، اما علاقه او به احداث و بازسازی ابنیه در متون تاریخی به تأیید رسیده و گاه جزئیات ساخت و سازهایی که به-فرمان و نظارت او انجام پذیرفته است، تشریح گردیده است؛ چنان‌که به احتمال فراوان تیمور از مبادرت به کارهای عام‌المنفعه هم در پی جلب رضایت رعایای خود و هم به دنبال نمایش شکوه و جلال حکومت تازه تأسیس تیموریان بر سایر حکمرانان هم‌جوار بود. بر این اساس، تیمور به عمران و آبادانی پایتخت (سمرقند) توجه خاصی نشان می‌داد. از مهم‌ترین فعالیت‌های عام‌المنفعه‌ای که به‌دستور او در این شهر صورت گرفت می‌توان به ساخت مسجد جامع اشاره کرد. تیمور پس از فتح دهلی در ۸۰۱ق. و به‌دست آوردن ثروت و غنایم فراوان، دستور ساخت این مسجد را صادر کرد و برای این کار، معماران بسیاری را به خدمت گرفت. این مسجد در رمضان همان سال پی‌ریزی و پس از پایان، موجب شگفتی هر بازدیدکننده‌ای شد (خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۰۴/۳؛ ابن-عربشاه، ۱۳۵۶: ۱۲۶؛ کلاویخو، ۱۳۳۷: ۲۸۳؛ نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۷۵).

یکی دیگر از اقدامات تیمور، ساخت و یا تعمیر بقاع متبرکه و مزارات عارفان و شیوخ بود.^۱ او در سال ۷۹۵ق. در بغداد، مزار احمد حنبل، پیشوای مذهب حنبلی را که از طغیان رود دجله خسارت دیده بود، تعمیر و نیز مزاری برای شیخ احمد یسوی در سال ۷۹۹ق. در شهر ترکستان بنا کرد. همچنین پس از فتح دمشق (۸۰۳ق) دستور داد تا بر سر مزار همسران پیامبر اکرم (ص)، که در قبرستان باب‌الصغیر دمشق مدفون بودند دو گنبد سنگی رفیع برپا سازند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۸۲۴/۲، ۷۶۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۷۳۶/۱؛ شامی، ۱۳۶۳: ۲۳۶). مرمت و بازسازی شهر بیلقان (در حوالی اران و آذربایجان) در سال ۸۰۶ق. نیز از جمله اقدامات عمرانی تیمور است که «مشمول بر سوری عریض و خندقی عمیق و مربعات بازار و خانه‌های بسیار و حمامات و خانات، دور باروی آن به ذراع شرع دو هزار و چهارصد گز [...] به مجرد التفات عالیه چنان عمارتی عالی و شهرستان رفیع در مدت یک ماه به اتمام رسید عقلاً بر آن کارمانی تعجب نمودند و جهان‌دیدگان بر آن تمکن و کارفرمایی آفرین خواندند» (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۰۰۷/۲-۱۰۰۹). او همچنین دستور داد تا در

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: (Haase, 1997).

بعضی از مناطق برای رفاه حال مسافران تمهیداتی اندیشیده شود. بر این اساس خانقاهی در تربت‌جام برای مسافران و در یزد، دارالفتوحی جهت رفاه حال رعایا بنا شد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۶۵). همچنین در سفری که به‌جانب روم داشت به حفر نهر آبی فرمان داد تا مردم از آن استفاده کنند و آن را «برلاس» نامید (یزدی، ۱۱۲۰/۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۰۳/۳).

با بررسی اقدامات تیمور می‌توان دریافت که این امور شامل طیف گسترده‌ای از انواع فعالیت‌ها در راستای اهداف گوناگون بوده‌است. به‌احتمال فراوان انگیزه عمران راه‌ها، کاروانسراها و روستاها بیش از همه مبتنی بر مقاصد نظامی و راحتی در لشکرکشی‌های بود و احداث ابنیه مذهبی و خانقاه‌ها برای کسب نظر قشر مذهبی و بهره‌گیری از نیروی آن‌ها و نیز کارکردهای چندوجهی آن همچون رسیدگی به نیازمندان و آموزش طلاب و مرمت مدارس، امکانات آبرسانی و حمام‌ها براساس سیاست توسعه‌ای او محسوب می‌گردید. همچنین به این دلیل که قدرت مطلق سلطان بود، می‌توان دریافت که انگیزه در آمد مالی چندان مورد توجه قرار نداشته، چراکه این آثار بیش از همه نشانگر قدرت فرمانروایی و بنیادگذار آن‌ها بود.

پس از تیمور و در دوره شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ق) به سبب اشتیاق او به بازسازی شهرها و ایجاد محیطی همراه با رفاه و آسایش برای مردم تحت حکمرانی‌اش و از جهتی دیگر، کسب رضایت فرّوق دینی، بسیاری از ویرانگری‌های دوره تیمور آباد و در کنار آن نیز به احداث ابنیه پرداخته شد (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱۹۱/۳، ۳۹۰، ۵۷۹؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۸۷/۳). از جمله مهم‌ترین این اقدامات می‌توان به تعمیر و بازسازی شهر مرو و هرات در سال ۸۰۷ق اشاره کرد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۱۵/۲-۱۱۶). خوافی در این باره می‌نویسد:

«به عدلِ شهنشاه با دین و داد هری شد به نو همچو سبعا شداد
عروس قضا بهر تاریخ ملک سر زلف آورد و بر رخ نهاد»

(خوافی، ۱۳۸۶: ۱۰۱۴/۳)

گونه دیگری از فعالیت‌های عام‌المنفعه شاهرخ، مبتنی بر رویکرد مذهبی توأم با کارکردهای گوناگون اجتماعی بود، چنان‌که توسعه مجموعه‌های زیارتگاهی از جمله مزار عارف بزرگ سده پنجم هجری، خواجه عبدالله انصاری در هرات، مزار شیخ احمد جام در تربت‌جام، مزار مولانا زین‌الدین شیخ ابوبکر تایبادی و غیاث‌الدین پیراحمد خوافی از جمله اقدامات این پادشاه تیموری است^۱ (خواندمیر، ۱۳۵۵: ۳۵۴؛ زمچی‌اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱۶۳). از دیگر بناهای تعمیر و احداث‌شده

۱. برای اطلاع بیشتر در این باره رجوع کنید به: (Adamec, 1981; Golombek, 1969).

به وسیله شاهرخ^۱ در راستای رفاه عمومی می توان به مرمت قلعه بلخ (۸۱۰ ق)، بنای باغ سفید در هرات (۸۱۳ ق)، بازسازی قلعه کوشک (۸۱۳ ق)، تعمیر قلعه هرات (اختیارالدین) (۸۱۸ ق) و بازسازی باغ و سرای مشهد (۸۲۱ ق) اشاره کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۳۹۰، ۵۷۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۱۳۵؛ خوافی، ۱۳۸۶: ۳/۱۰۸۷). با این حال، به نظر می رسد که انگیزه شاهرخ از انجام اقدامات عام المنفعه احتیاجات مدنی و تمایلات مذهبی او بود. چراکه شاهرخ به عنوان یک سلطان حامی دین رسمی و دولتی شناخته شده بود و برنامه های عمرانی او نیز منعکس کننده این امر محسوب می گردید (گلیمک، ۱۳۷۴: ۹۹).

هرچند پس از شاهرخ تا حدی اقدامات عمرانی رو به افول نهاد، اما انجام فعالیت های عام المنفعه، خواه با نیت خدمت رسانی و خواه جهت بهره گیری های سیاسی - مذهبی، در دوران جانشینان او متوقف نگردید، به نحوی که میرزا ابوالقاسم بابر (۸۵۳-۸۶۱ ق). عمارتی بر مزار حافظ در شیراز و عمارتی بر مزار شیخ بهاء الدین عمر ساخت و مزار خواجه عبدالله انصاری را مرمت کرد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۱۰۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۷۵۹). سلطان ابوسعید (۸۵۵-۸۷۳ ق). نیز در عیدگاه دارالسلطنه هرات، نهی از طرف مشرق در جانب شمال هرات جاری نمود و به «جوی سلطانی» معروف گردید، به نحوی که بر عمران و آبادانی باغ ها و مزارع شهر تأثیر قابل ملاحظه ای نهاد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۷۱).

با بررسی روایات فراوانی که از این گونه اقدامات در نیمه اول حکمرانی تیموریان ذکر شده است می توان بنا به سیاست اعمالی از سوی تیمور - مبنی بر انجام فعالیت هایی با شتاب فراوان - بیان داشت که تا حد زیادی این اقدامات از سویی با وجود گستره جغرافیایی گسترده، بیش از هر موضوعی مبتنی بر خودنمایی و کسب اقتدار بود و متعاقباً چندان نیازهای اساسی مردم مدنظر قرار نمی گرفت، چراکه می بایست در کوتاه ترین زمان اقدامی در راستای علایق و اهداف مورد نظر تیمور انجام می شد. اما در دوره جانشینان او این فعالیت ها از اعتدال و ارزش بیشتر و مبتنی بر مقتضیات و هنجارهای روز برخوردار گردید، چنان که اوج این امر را می توان در دوره سلطان حسین بایقرا و به ویژه در هرات شاهد بود.

۱. علاوه بر شاهرخ، همسران او نیز در امور عام المنفعه پیش قدم بودند، چنان که مسجد گوهرشاد که یادگار «گوهرشاد آغا» می باشد، گواه این امر است (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۶۹۳). همچنین «مملکت آغا» همسر دیگر شاهرخ «در دارالسلطنه هرات قریب به مسجد جامع، دارالحدیث و دارالشفایی باصفا بنا نمود و نزدیک به این دو بقعه حمامی راحت انجام و دکاکین ساخته بر آن بقاع وقف نمود و بیرون درب ملک نیز مدرسه و حمامی ساخت» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۶۷).

۳. اقدامات عمرانی عام‌المنفعه در دوره سلطان حسین بایقرا

سلطان حسین نسبت به اسلاف خود بر قلمرو بسیار محدودتری فرمان می‌راند و اقدامات او را می‌توان صرفاً محدود به هرات و حوالی آن دانست (گلمبک، ۱۳۷۴: ۱۰۰). با وجود این، اقدامات عمرانی عام‌المنفعه این حکمران تیموری در کنار سایر اقدامات فرهنگی-هنری او از اهمیت خاصی برخوردار است (لعل شاطری، ۱۳۹۵: ۹۴). علاوه بر سلطان، عده زیادی از درباریان نیز به این مهم مبادرت نموده و باعث شدند که این دوره به یکی از ادوار برجسته مبدل شود. با دستیابی بایقرا به سلطنت، فعالیت‌های عمرانی رونق و شتابی بیش از پیش به خود گرفت. اقدامات عام‌المنفعه این دوره، شامل جنبه‌های گوناگونی از جمله ساخت و تعمیر بقاع متبرکه و مساجد با کارکردی چندوجهی، مدارس، خانقاه‌ها، رباط‌ها، باغ‌ها، نهرها و غیره می‌شد که بنا به گزارش میرخواند، سلطان «از خالص اموال خویش خریده» و وقف کرده بود (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۶۴۸/۱۱).

۳-۱. احداث و بازسازی زیارتگاه و بقاع

در دوره تیموریان روح مذهبی بر مسائل گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذار بود. تعصب سلاطین تیموری در دین یا تظاهر آنان به دینداری، فزونی یافتن حرمت سادات، علما و بزرگان دین در جامعه، مداومت سلاطین بر زیارت مقابر بزرگان دین و مشایخ، برگزاری مجالس دینی و مباحث کلامی و شرعی، تعمیر بقاع متبرکه، فزونی یافتن روند ساخت ابنیه مذهبی، ترویج و گسترش علوم دینی، ظهور نهضت‌های مذهبی شیعی-صوفی، بیانگر تسلط دین و مذهب بر جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی در این دوره بود (سمائی‌دستجردی، ۱۳۹۵: ۹۰). ساخت بقاع و بارگاه امامزادگان را می‌توان جریانی در راستای سیاست مذهبی مدنظر دربار و نیز کارکردهای گوناگون این ابنیه برای خدمت‌رسانی به عموم مردم دانست، چنان‌که امامزاده ابوالحسن علی بن ابیطالب در بلخ یکی از این موارد بود.^۱ سلطان حسین به سال ۸۸۵ق در شهر بلخ پس از آشکار شدن این مرقد، بقعه و بارگاهی برای این مکان ساخت و نهر شاهی را وقف آن بقعه کرد. میرخواند در این باره می‌نویسد: «خاقان منصور با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرموده، پس از وصول، غایت نیاز و اخلاص بجا آورد و قبه‌ای در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت‌منزلت نهاده و در اطراف آن ایوان‌ها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری

۱. ابوالحسن علی بن ابیطالب از علمای برجسته امامیه و متوفی ۵۰۲ق. در بلخ بود (رحمانی، ۱۳۸۳: ۴۲/۱؛ گیلانی،

مشمول بر دکاکین و گرمابه‌ها بنیاد نهاد و یکی از انهار بلخ را که حالا نهر به نهرِ شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۷۴۶-۵۷۴۷).

در حیطه اقدامات عام‌المنفعه و عمرانی دوره سلطان حسین بایقرا بی‌شک امیرعلیشیر نوایی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. به‌همین دلیل، او علاوه بر مقام سیاسی و علمی، به‌عنوان یک عضو خیر و نیکوکار جامعه، که خدمات عمرانی و عام‌المنفعه فراوانی از او گزارش و به‌جای مانده، معرفی شده است. نوایی در طی دوران وزارت خود، مبتنی بر سیاست‌های دربار، اهتمام فراوانی به احداث و بازسازی بقاع و مزارات داشت، از این‌رو یکی از اقدامات او در زمینه تعمیر مرقد شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در ۹۰۲ ق. بود. نوایی در پی سفری به نیشابور، شاهد ویرانی نسبی این مقبره بود. از آنجایی که او، وزیری دوستدار فرهنگ و اهل ادب بود و نسبت به شعرا ارادت خاصی داشت، دستور داد تا آن‌گونه که شایسته این شاعر است، مرقدش بازسازی و تعمیر شود (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۲). همچنین، دستور داد تا بنایی برای مقبره امیر قاسم انوار تبریزی در روستای لنگر در نزدیکی تربت‌جام و نیز عمارتی بر سر قبور مولانا شمس‌الدین محمد تبادکانی، خواجه ابوالولید احمد و امیر عبدالواحد بن مسلم ساخته شود (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۵۰۶؛ خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۹۹-۲۰۰).

ساخت و بازسازی این مزارات را شاید بتوان تا حد زیادی نشان از وابستگی‌ها و علائق مذهبی این وزیر و متعاقباً در راستای حمایت از باورهای اعتقادی گروه‌های گوناگون اجتماعی در راستای خدمت‌رسانی فرهنگی به آنان بیان داشت. این‌گونه به‌نظر می‌رسد که اقدام سلطان و نوایی برای ساخت بقعه و بارگاه برای این اماکن، باتوجه به وجود دو طیف اهل سنت و تشیع در جامعه عصر بایقرا، جلب نظر مذاهب اسلامی، که یکی از اهداف مورد توجه دربار بود، را فراهم آورد. چراکه منابع در رابطه با رفتار خصمانه در زمان حضور فرق و مذاهب گوناگون در این مکان‌ها و حوالی آن گزارشی را بیان نداشته‌اند. بر این اساس، چنین می‌توان دریافت که این‌گونه اقدامات، موجب کاهش تنش‌های احتمالی و متعاقباً آرامش روانی، که یکی از نیازهای اصلی دربار بایقرا بود، را به همراه داشت.

۲-۳. مرمت و ساخت مساجد

از جمله مهم‌ترین بناهای مذهبی هر شهر در محدوده قلمرو سلطان حسین، مسجد جامع -مبنتی بر کارکردهای گوناگون- بود که وظیفه مرمت و احداث این ابنیه برعهده درباریان قرار داشت. از این‌رو، یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین فعالیت‌های عمرانی نوایی با حمایت سلطان، بازسازی و

ترمیم مسجد جامع هرات بود. این مسجد را ابوالفتح غیاث‌الدین محمد بن سام غوری بنا نهاده بود اما به دلیل حمله چنگیزخان و خرابی ولایات خراسان و نیز هجوم تیمور رو به ویرانی نهاد و متروک گردید. از این رو، نوایی به سال ۹۰۳ ق در اقدامی ممتاز، به بازسازی این مسجد مبادرت ورزید تا از نابودی کامل آن جلوگیری و متعاقباً اقشار جامعه از کارکردهای گوناگون آن برخوردار شوند^۱ (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۸، زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۶-۲۷).

با این حال نوایی صرفاً به بازسازی مسجد بسنده نکرد، بلکه برای هرچه زیباتر و باشکوه‌تر شدن آن، گروهی از بهترین کاشی‌کاران، سنگ‌تراشان و گچ‌کاران را جهت تزئین مسجد به خدمت گرفت. چنان که این گروه به مدت یک سال مشغول تزئین نمای مسجد بودند (واصفی، ۱۹۶۱: ۲۰۹/۱؛ زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۸-۲۹). این کار چنان با هنرمندی و ظرافت و دقت صورت پذیرفت که مسجد جامع هرات به یکی از آثار ماندگار دوره تیموری و حتی ادوار بعد از آن تبدیل شد (گلمبک، ۱۳۸۶: ۱۰۲). به نحوی که در وصف آن آمده است:

«فرخنده بقعه‌ای و مبارک عمارتی در نکویی بدیع و به پاکیزگی سمر
با سقف او سپهر بلند است بی‌محل با صحن او بهشت بر این است بی‌خطر»

(زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۹)

علاوه بر بازسازی مسجد جامع هرات، که به موجب آن اسباب عمران و آبادی مناطق اطراف آن نیز میسر شد و باید آن را یکی از دلایل نامیدن مساجد در قالب فعالیت‌های عام‌المنفعه دانست، نوایی در راستای سیاست‌های سلطان، در ادامه اقدامات عمرانی به ساخت مساجدی در نقاط مختلف پرداخت تا مردمان آن مناطق به آسانی بتوانند به عالمان مذهبی دسترسی داشته، به انجام فرایض دینی خود بپردازند و در زمینه تعلیم و تعلم نیز تسهیلات لازم فراهم گردد. از جمله این مساجد می‌توان به سرپل انجیل، تل قطبیان، سرکوجه الغ آتا، سرکوجه امیر اسلام برلاس، چهارسوق میرزا علاءالدوله، کوشک جهان‌نمای، محله قلندران، زاغان، محله ترخانیان، محله میرعادل، جامع پل‌کارد، جامع پل‌درقرا، عیدگاه زیارتگاه، قریه‌بهره، جامع اسفزار، جامع قطبه فوشنج، عیدگاه جام، سرخس، جامع کرات‌ترشیز، جامع استرآباد و مسجدی که در غور بنا کرد، اشاره داشت (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۹۹؛ زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۸۵).

۱. به منظور بازسازی مسجد جامع هرات، نوایی بهترین معماران را به کار گرفت و پیوسته بر کار آن‌ها نظارت داشت و گاهی همراه با معماران و کارگران مشغول به کار می‌شد تا بر همه امور مربوط به بازسازی مسجد اشراف کامل داشته باشد. به دلیل نظارت دقیق و شخصی امیر و اهتمام او بر بازسازی هرچه سریع‌تر، بنایی که می‌بایست در مدت زمانی چند سال آماده می‌شد در کمتر از شش ماه (سال ۹۰۴ ق.) به پایان رسید (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۸۷).

البته چنین به نظر می‌رسد که علاوه بر افکار خیرخواهانه، وابستگی‌ها و گرایش‌های سیاسی دربار نیز در احداث بناهای مذهبی، به‌ویژه مساجد جامع، تأثیرگذار بوده‌است. چراکه مساجد به‌واسطه کارکردی که داشتند، در آن خطبه به‌نام سلطان خوانده و به‌گونه‌ای بر مشروعیت سلطان تأکید و از بعد روانی بر مردم تأثیرگذار بود. از سوی دیگر، در راستای کارکرد چندجانبه مساجد، یکی از مهم‌ترین مکان‌ها برای ابلاغ فرامین دولتی به طیف‌های گوناگون جامعه محسوب می‌گردید که بیانگر ارتباط نسبی این مکان‌ها با دربار بود (گلمبک، ۱۳۷۴: ۸۱-۸۰). همچنین از منظر کالبدشکافی شهری می‌توان این نظریه را بیان داشت که افزایش تعداد مساجد در محدوده حکومت سلطان حسین بایقرا با توجهی ویژه از سوی نوایی، نشان‌دهنده این جریان بود که شهرها در وضعیت مطلوبی از منظر رشد جمعیت قرار داشتند، چراکه به احتمال فراوان خواست فزاینده عمومی - همسو با اعمال تسامح مذهبی دربار و آزادی نسبی در بروز عقاید دینی از سوی مردم - می‌توانسته است یکی از دلایل توجه دربار برای احداث و بازسازی مساجد بوده باشد.

۳-۳. بنای مدارس

ساخت مدارس برای خدمت‌رسانی به اقشار طالب علم گوناگون مبتنی بر رویکردی در داخل قلمرو حکمرانی سلطان حسین و حتی خارج از آن بود. از این رو به‌عنوان نمونه سلطان به احداث فضای علمی ممتازی در مجاورت مرقد مادرش فیروزه‌بیگم پرداخت. او دستور داد تا علما و دانشمندانی جهت تدریس برای طلاب در این مدرسه حضور یابند و هزینه این مدرسه و نیز فقرا و مساکینی که روزانه در این مکان اطعام می‌شدند، پرداخت گردد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۷۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۷۲/۴). علاوه بر این، مدرسه «سرپل» دیگر اقدام سلطان در این حوزه بود (سرپل در گذشته، «انبار» و «انبیر» نیز خوانده می‌شد یکی از ولسوالی‌ها (بخش) جوزجان بود). پس از بنای این مدرسه مقرر شد تا عده‌ای از اساتید به آموزش و تعلیم طلاب در مدرسه سرپل مبادرت نمایند. بدین ترتیب «یازده کس از سادات و علما و دانشمندان متبحر به تقلد منصب تدریس سرافراز و مفتخر گشته و در هر سی روز قرب سی طالب علم جمع آمده وظیفه می‌گیرند» (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۷۴؛ ونیز ر.ک: خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۷۲/۴).

علاوه بر سلطان، نوایی نیز به ساخت و تعمیر بنای مدارس اهتمام ویژه‌ای می‌ورزید. این وزیر از تمام توان خویش سود جست تا علم و دانش را بیش از پیش گسترش و رونق دهد و به‌همین دلیل، شماری از اقدامات عمرانی عام‌المنفعه نوایی، بناهایی هستند که با علم و فرهنگ، پیوندی تنگاتنگ داشت. نوایی در دوران وزارت خود، مدارس بسیاری جهت تحصیل طلاب دایر نمود که

به احتمال فراوان ثمره آن توسعه یافتن مدارس به‌عنوان عمده‌ترین مؤسسات آموزشی علوم دینی در قلمرو سلطان بود. یکی از معروف‌ترین این مدارس که در متون تاریخی بارها از آن یاد شده، مدرسه «اخلاصیه» در کنار مسجد جامع هرات است. او اشاره دارد که چون این مدرسه از روی خلوص نیت ساخته شد، اخلاصیه نام گرفت (نوایی، مقدمه کا). این مدرسه که در آن تمام امکانات تحصیلی و اقامتی برای مدرسین و طلاب فراهم بود، در مدت زمانی اندک، به مرکزی تبدیل شد که از سرتاسر قلمرو حکومت تیموری و مناطق همجوار به آن سفر کرده و به کسب علم و دانش می‌پرداختند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۲۱/۱۱). علاوه بر اخلاصیه، نوایی به ساخت مدارس دیگری نیز اقدام کرد. چنان‌که مدارس خانقاه و نظامیه در هرات، مدرسه خسروی در مرو و مدرسه شفاویه از جمله این فعالیت‌های عمرانی عام‌المنفعه می‌باشد (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۶۳).

آنچه پیداست به‌واسطه سکوت منابع درباره اقدامی مشابه اخلاصیه در عصر تیمور و شاهرخ، می‌توان ایجاد چنین مرکزی را برای نخستین بار به کوشش نوایی دانست که پس از آن سنت بازسازی و احداث مدارس مورد توجه سایر درباریان قرار گرفت. با این همه، فارغ از اهداف سیاسی - اجتماعی مورد نظر دربار، به احتمال فراوان مبنی بر نظر گل‌مبک، نوایی تحت تأثیر توسعه مراکز علمی پیش از تیموریان همچون محله ربع رشیدی که توسط رشیدالدین فضل‌الله همدانی برپا گردیده بود، قرار داشت (گل‌مبک، ۱۳۷۴: ۱۰۴). چنان‌که به نظر می‌رسد به‌واسطه اشتهار و محبوبیتی که که وزیر غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ق.) در عرصه نشر و گسترش علم و دانش کسب کرده بود، این الگوبرداری به‌صورتی غیر محسوس از سوی نوایی دنبال شده است.^۱

۳-۴. خانقاه

ایجاد بناهایی تحت عنوان «خانقاه»، که شاید بتوان یکی از کارکردهای آن در زمینه فعالیت‌های عام‌المنفعه را اطعام و کمک‌رسانی به فقرا و مساکین در اطراف مساجد و مقابر علمای دین و طریقت دانست، از جمله دیگر اقدامات سلطان حسین و نوایی بود. البته به نظر می‌رسد علاوه بر این هدف، گرایش‌های صوفیانه وزیر و سلطان - همچون فرقه نقشبندیه - در انجام چنین اقداماتی بی‌تأثیر نبود (لعل شاطری، ۱۳۹۳: ۱۰۰). در کنار مدرسه سرپل به‌دستور بایقرا، خانقاهی جهت اطعام فقرا و مساکین ساخته شد و نیز در مجاورت این بنا، حمام و کاروانسرای بسیار بزرگ احداث، و مقرر شد به‌عنوان موقوفات سلطانی از عایدات این حمام و کاروانسرا امور مالی و

۱. نظریه مطروحه با بررسی سایر ارکانی همچون مشابهاات ساختمانی، منابع تأمین هزینه‌ها و نیز رویکرد علمی حاکم بر این دو مرکز، از امکان اثبات نهایی برخوردار است.

هزینه‌های این خانقاه پرداخت گردد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۷۴/۴). دارالسیاده هرات، یکی دیگر از بناهای عام‌المنفعه این دوره مبنی بر دستور سلطان بود که گویا بیش از همه برای ایجاد امکانات رفاهی جهت سادات ایرانی و غیرایرانی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این بنا، خانقاهی در ابتدای چهارسوق هرات بود و «دارالسیاده» نام گرفت. خواندمیر اشاره دارد که روزانه در این مکان به حدود سه الی چهار هزار نفر به خصوص مساکین و فقرا، غذا و علوفه برای چهارپایانشان داده می‌شد (همان: ۱۷۲).

در این بین مهم‌ترین خانقاهی که نوایی احداث نمود، در کنار مسجد جامع هرات قرار داشت (نوایی، مقدمه کا). این خانقاه به صورت پیوسته، جهت اطعام مساکین و فقرا فعالیت می‌کرد. میرخواند درباره این خانقاه و پذیرایی از مساکین در آن این گونه اشاره دارد:

«در ضیافت خانه خوان نوالش منع نیست در گشادست و صلاح در داده خوان انداخته»

(میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۲۱/۱۱).

همچنین در این خانقاه علاوه بر اطعام، سایر وسایل مورد نیاز افراد مستمند از جمله کفش، لباس و انواع پوشاک در میان آنان توزیع می‌شد (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۱). علاوه بر خانقاه مسجد هرات، نوایی به احداث خانقاه‌های دیگری نیز با همین سبک و سیاق در سایر مناطق پرداخت. از جمله آن‌ها می‌توان به خانقاه جماعت‌خانه بر سر مزار مولانا شمس‌الدین محمد تبادکانی در هرات، خانقاه سر مزار شیخ فریدالدین عطار در نیشابور و خانقاه زیارتگاه در حوالی خراسان اشاره کرد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۹۸-۱۹۹). با این حال، همجواری اکثر خانقاه‌ها با سایر مراکز عام‌المنفعه، که مورد نیاز اقشار گسترده جامعه بوده‌است، همچون مساجد و مدارس را صرفاً نمی‌توان امری اتفاقی بیان داشت. بلکه به احتمال فراوان رویکردی تعمدی از سوی دربار و نیز رهبران فرق صوفیه برای دستیابی به اهدافی از پیش معلوم در این باره وجود داشته‌است (گلمبک، ۱۳۷۴: ۸۴). به این معنا که بایقرا و نوایی تا حدزیادی به دنبال آن بوده‌اند تا رهبران فرق صوفیه - که در بعضی از امور از رویکردی افراطی و یا تفریطی برخوردار بوده‌اند - را با افکار و عقاید اسلامی هماهنگ و هم‌سو نمایند. در نقطه مقابل نیز رهبران صوفیه با نمایش و بیان ویژگی‌های طریقت خود، در پی کسب نظر سایر اقشار جامعه برای جذب آنان جهت ورود به فرق خود بوده‌اند.

۳-۵. رباط

سلطان حسین و نوایی که در اقدامات عمرانی عام‌المنفعه، تمام جوانب و زمینه‌ها را در نظر داشتند، بی‌شک ساخت رباط‌ها در نقاط گوناگون قلمرو تیموری، جهت رفاه حال مسافرین و در راه-

ماندگان، یکی دیگر از اقدامات آنان محسوب می‌گردید؛ چراکه در این رباط‌ها، امکانات مناسبی برای توقف و اسکان مسافران فراهم بود. منابع تاریخی تعدادی از آن‌ها را معرفی کرده‌اند که عبارتند از: رباط‌های سنگ‌بست، عشق، دیزباد، سرخیابان، تقوز، حوضک، دره‌زنگی، چهل دختران، ترناب، پنج‌ده، قتلش مرغاب، مروچاق، پل احمد مشتاق، بیغو، زاهد، خواجه‌دوکه، چهارشنبه، بابوری، دره قورقوش، کندگی، آق‌مزدوران، یان‌بولاغ، دشت شارخت، اردسکن، فرمان‌شیخ، ابوالولید، پریان، پل غوریان، پایابک، تیرپل، شترخان، باغند، جام، خرگرد، بکرآباد، سعدآباد، حظیره، مشهد مقدسه، تپه‌چوک، کلیدر، سنکلیدر، رونیز، اسفراین، چناران، دهنه تخت‌سلیمان، جرمجوی، آهوان، سرکوچه‌علامت، پل‌نگار، دیه‌لر و بهره (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۵۰۶؛ خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۳).

با این حال، رشد و رونق رباط‌ها در این دوره نتایج گسترده‌ای را به‌همراه داشت که مهم‌ترین آن رونق اقتصادی بود، چنان‌که به‌دلیل وجود بسترهایی همچون ثبات سیاسی و امنیت نسبی در مسیرهای مواصلاتی خراسان، رباط‌های مذکور به احتمال فراوان کانون‌هایی برای استراحت، خرید و فروش و بارگیری بودند که این جریان به‌صورت طبیعی در خود ثمره‌ای بسیار ارزشمند را به‌همراه داشت و آن عبارت بود از احیای زمین‌های متروک در اطراف این رباط‌ها که گویا به ایجاد روستاهایی منجر می‌گردید. هرچند این نظر نیازمند جایابی دقیق‌تری از رباط‌های خراسان عصر بایقرا و متعاقباً مطالعه پیشینه روستاهای اطراف آن می‌باشد، اما این موضوع را مبتنی بر نظریه سنتی ایجاد آبادی در اطراف رباط‌ها در ادوار قبل و پس از تیموری تا حد زیادی می‌توان قابل‌تعمیم دانست.

۳-۶. آب انبار و حفر نهر

از جمله اموری که به‌طور معمول بر اثر عواملی همچون گذر زمان، بروز جنگ، سیل، زلزله و خشکسالی مورد تخریب قرار می‌گرفت، آب مورد استفاده مردم بود. گویا مبتنی بر این دیدگاه که بی‌توجهی به سیستم آب‌رسانی، ویرانی و انحطاط نواحی روستایی و شهری را به‌همراه داشت، نوایی در سایه حمایت سلطان حسین در سرتاسر خراسان، به تأسیس آب‌انبارهایی جهت دسترسی آسان مردم به آب پرداخت. این‌گونه به‌نظر می‌رسد که او دقت و تعهد ویژه‌ای داشت تا این حوض‌ها (آب انبارها) بر مبنای اصول صحیح معماری و در نظر گرفتن نکات بهداشتی - که گویا تا پیش از آن چندان مورد توجه نبود - ساخته شود. حوض‌های مسجد جامع هرات، محله پای درخت میراثی، محاذی قلعه اختیارالدین، محله شال‌باغان، سورپشته، محله چهل‌گری، خواجه‌کله، محله پیرقوام، محله قلندران، پهلوی شفاییه، سرمزار حضرت مخدومی حقایق‌پناهی، پریان، مسجد

فوشنج، چرخه، صحرای باغند، شاهان گرماب، دیزباد، زیارتگاه، اندخود و راه خوارزم از جمله این آب‌انبارها می‌باشد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۱۹/۱۱؛ خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۳).

نهر به‌عنوان یک پدیده کهن نقش بسیار مؤثری در عمران و احیای مناطق خشک قلمرو تیموری و به‌ویژه خراسان داشت، از این رو بررسی وضعیت زمین‌ها جهت حفر آب از جمله دیگر اقدامات نوایی برای خدمت‌رسانی محسوب می‌گردید، چنان‌که آب این نهرها به‌صورت رایگان در اختیار مردم قرار گرفته و اسباب رونق و آبادانی مناطق را فراهم می‌آورد. به‌عنوان نمونه می‌توان به آب نهر معروف به «چشمه گیلاس» (گلسب)^۱ اشاره کرد که سمرقندی در این‌باره گزارش می‌دهد: «همت عالی بر خیری گماشته که آب چشمه گل [گلسب] را که [...] در اعلی ولایت طوس واقع است، به مشهد مقدسه رضویه آورد و مجاوران و مقیمان مشهد مقدس را از جور بی‌آبی خلاص سازد و در این کار مدد همت اهل الله شامل حال این امیر کبیر است. چه احسانی که جباران عالم و سلاطین در این کار عاجزند و قریب به ده فرسخ شرعی است. منبع این آب که مجموع در ناهمواری‌ها و شکستگی‌ها آب می‌یابد آورد و این خیر بر جمیع خیرات شریفه‌اش شرف دارد و مشهد مقدسه از این جوی رشک بهشت برین و غیرت نگارخانه چین خواهد شد» (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۵۰۶). علاوه‌براین، نوایی در مجاورت مسجد جامع هرات، نهری به نام «انجیل» جاری نمود که موجبات عمران و آبادی هرچه بیشتر آن منطقه و حاصلخیزی کشت و زرع را فراهم آورد (نوایی، ۱۳۶۳: ۱۹۶).

در متون تاریخی چندان به نام نهرهای ایجادشده و حتی تعداد آن‌ها اشاره‌ای نشده‌است، چراکه چنین به‌نظر می‌رسد اغلب ترمیم نهرها برعهده مردم بومی هر منطقه قرار داشته و یا احتمالاً این اقدام عام‌المنفعه از سوی درباریان درجه دوم و سوم صورت پذیرفته و به علت این‌که تاریخ‌نگاری این دوره تا حد زیادی رویکرد درباری دارد، مورخان از پرداختن به آن خودداری کرده‌اند. با وجود این، آبادانی خراسان در عصر بایقرا بی‌شک مستلزم توجهی ویژه به آب بوده‌است و نمی‌توان فقدان گزارش در این‌باره را غفلت از اهمیت آب‌رسانی در راستای تداوم حیات اقتصادی و اجتماعی از سوی دربار تلقی نمود.

۳-۷. احداث پل و حمام

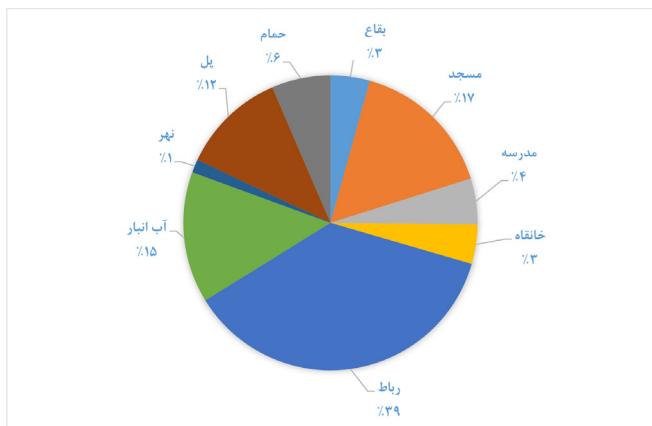
احداث پل‌های ارتباطی برای آسانی ارتباط میان نقاط صعب‌العبور از دیگر اقدامات عام‌المنفعه وزیر و به احتمال فراوان با حمایت سلطان تیموری بود. مهم‌ترین این پل‌ها عبارت بود از: سه پلک،

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: (اوکین، ۱۳۸۶).

تولکی، ساق‌سلمان، چهار دختران، ترناب، قلندران، قازیان، بای‌خواجه، خیرآباد، جوزجان، نگارمست، فوشنج، تیریل، عرب، چخچران و طرق (خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۳-۹۴). هرچند در دوره بایقرا از منظر نظامی، خراسان از ثبات مطلوب برخوردار بوده، اما چنین به نظر می‌رسد که ذکاوت وزیر او را هرچه بیشتر به این امر ترغیب داشته تا با احداث و یا ترمیم پل‌های ویران، این بُعد را نیز در نظر داشته باشد، چنان‌که با جایابی دقیق هر یک از پل‌های مذکور و بررسی موقعیت سوق-الجیشی آن می‌توان این موضوع را مورد نقد و بررسی جدی قرار داد. با این حال، کارکردی که بیش از هر موضوعی برای اهمیت به پل‌سازی در این دوره قابل پذیرش است، ایجاد تسهیلات سفر برای کاروان‌های تجاری می‌باشد، چراکه همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های حکومت‌های تشکیل شده در خراسان، رشد و رونق اقتصادی بوده‌است.

از دیگر اقدامات عام‌المنفعه نوایی، براساس گزارش‌های متون تاریخی، احداث حمام می‌باشد. اسامی این حمام‌ها با توجه به منابع عبارتند از: زیارتگاه، دره‌زنگی، توجی، چهل دختران، ترناب، پنج‌ده، فیض آباد، سعدآباد و جنب مسجد هرات (سمرقندی، ۱۳۶۶: ۵۰۵؛ خواندمیر، ۱۳۷۸: ۹۴). به احتمال فراوان توجه به این‌گونه ابنیه، که سراپا در راستای رفاه اقشار میانه و پایین جامعه احداث می‌شدند، جهت جلوگیری از بیماری‌های استحمام در مکان‌های غیربهداشتی و نیز نیالودن نهرهای عمومی - که از آن آب آشامیدنی مردم تأمین می‌گردید- و همچنین گویا برای رعایت موازین شرعی و انجام فرایض دین مبین اسلام بوده‌است.

مجموع	حمام	پل	نهر	آب انبار	رباط	خانقاه	مدرسه	مسجد	بقاع
۱۳۹	۹	۱۶	۲	۲۰	۵۱	۶	۷	۲۲	۶



اقدامات عام‌المنفعه سلطان و نوایی براساس گزارش متون تاریخی

۴. اقدامات نوایی و همنوایی درباریان

بی تردید یکی از فعالان برجسته درباری در زمینه اقدامات عام‌المنفعه و عمرانی در دوره سلطان حسین بایقرا، امیرعلیشیر نوایی بود که با وجود حمایت سلطان، چنین به نظر می‌رسد اقدامات او گاه رویکرد شخصی داشت. از این رو، تقسیم‌بندی این دو جریان (درباری، شخصی) امری نسبتاً دشوار است. با این حال، فعالیت‌های نوایی موارد مختلف و جنبه‌های گوناگونی را به‌خصوص در ناحیه خراسان دربر می‌گرفت. می‌خواند درباره تعدد و سودمندی اقدامات وزیر این گونه گزارش می‌دهد: «آن مقدار بقاع و عمارات فلک‌ارتفاع که معمار عالی نهمتش در اطراف جهان خصوصاً ممالک خراسان از مدارس و خوانق و مساجد و دارالشفاء و اربطه [رباط‌ها] و غیرها ساخته و پرداخته که هرگز هیچ پادشاهی دوشوکت صاحب حشمت به‌عمارت عشر [۱] آن موفق نگشت:

ساخت عمارت بسی در جهان پی نبرد و هم به تعداد آن
تنگ شد از وسعت آن‌ها زمین رفعتشان غیرت چرخ برین»

(میرخواند، ۱۳۸۰: ۵۳۱۹/۱۱).

ساخت، نگهداری، تعمیر و بازسازی ابنیه عام‌المنفعه، نیازمند منابع مالی نسبتاً گسترده‌ای بود که برای تأمین آن راه‌های گوناگون وجود داشت. یکی از مهم‌ترین این منابع، هزینه‌هایی بود که سلطان و درباریان از منابع شخصی خود پرداخت می‌کردند. علاوه بر آن، وقف یکی دیگر از مهم‌ترین منابع مالی به‌شمار می‌رفت. بدین ترتیب که آنان پس از ساخت و یا تعمیر یک بنا برای نگهداری آن، موقوفه‌ای در نظر گرفته و از درآمد این موقوفه‌ها، هزینه‌ها پرداخت می‌شد (روملو، ۱۳۵۷: ۸۰؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۶۶۷). در این راستا، استفاده نوایی از منابع درآمدی شخصی خود نیز برای خیرات و میراثی که در طول عمر خود به ساخت، تعمیر و نگهداری آن همت گماشت از رساله وقفیه او مشخص است. در این رساله که به پرهزینه‌ترین بناهای خیریه امیرعلیشیر از جمله مجتمع اخلاصیه اشاره دارد، نه تنها ذکر شده است که او درآمد خود را «صرف امور خیریه و بنای بقاع» (نوایی، مقدمه کا) می‌کرده است، بلکه فهرستی از املاک و مستغلات خصوصی در زمینه وقف موجود می‌باشد (همان: کب). البته باید این موضوع را در نظر داشت که تمامی نیت واقفین خدمت‌رسانی و کسب ثواب اخروی نبوده است، چرا که می‌توان یکی از دلایل گسترش ابنیه وقفی در دوره بایقرا به‌ویژه از سوی درباریان را امتیازات مالی آن و مصونیت‌ها احتمالی دانست. به این معنا که واقف با این عمل، ملک خود را در برابر هر نوع مصادره و از مالیات‌های رایج محفوظ و متعاقباً از این امتیاز برخوردار بود تا با نظر شخصی یکی از اعضای خانواده خود را متوالی و در زمره مستمری‌بگیران موقوفه قرار دهد.

در این بین هرچند گروهی پرداخت هزینه‌ها از سوی نوایی را از خزانه سلطان و حتی فعالیت‌های عام‌المنفعه او را موجب تهی شدن خزانه و مواجهه دربار با بحران اقتصادی دانسته‌اند، اما با توجه به نظارت شدید دربار بر درآمدهای دیوانیان و مخالفانی که امیرعلیشیر با آن مواجه بود، نمی‌توان پذیرفت که این امور تنها با تکیه بر منابع مالی حکومت صورت گرفته باشد (فرهانی منفرد، ۱۳۸۱: ۱۶۹). حتی چنانچه این ادعا صحیح باشد -فارغ از قضاوت‌های ارزشی و جانبدارانه- انعکاس آثار مثبت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اقدامات عام‌المنفعه‌ای که به نوایی منسوب است، از ارزش و اهمیت این فعالیت‌های عمرانی نکاسته‌است. زیرا یکی از اهداف هر حکمرانی در گام نخست بهبود وضعیت مردم و خدمت‌رسانی به آنان در ابعاد گوناگون، و پس از آن نمایش اقتدار در کلیه وجوه می‌باشد که با اقدامات صورت‌پذیرفته، بسیاری از این امور در دوران حکمرانی بایقرا محقق گردید.

علاوه بر نوایی، برخی دیگر از اطرافیان و درباریان سلطان نیز به احداث و بازسازی بناهای عام‌المنفعه اقدام کردند، چنان‌که گویی موجی هماهنگ، بیشتر درباریان را به سوی این اقدامات سوق می‌داد. می‌توان گفت این موج، همان توجه و تلاش سلطان بایقرا و نوایی به این امور بود که باعث می‌شد سایر درباریان نیز برای فعالیت‌های خیر و انسان‌دوستانه، اقداماتی را انجام دهند. از جمله این افراد می‌توان به خواجه محمد ولد غیاث‌الدین پیر احمد خوافی که در هرات به بازسازی مساجد متعدد پرداخت، خواجه قوام‌الدین نظام‌الملک وزیر که بر مزار فیاض الانوار مسجدی عظیم بنا نهاد، خواجه افضل‌الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق مسجد جامع و حمامی احداث نمود، امیر جلال‌الدین محمود و امیر نظام‌الدین سلطان که به عمران و آبادی بقاع در راه نابودی هرات پرداختند، سلطان بدیع‌الزمان بهادرخان که در کنار دارالسلطنه هرات مدرسه‌ای بسیار باشکوه بنیاد نهاد، میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که کاروانسرای وسیع را در گازرگاه بنا و به تعمیر کتابخانه هرات اقدام نمود، میر شجاع‌الدین محمد برندق برلاس که در ولایت چچکتو مدرسه و رباطی بنا نهاد و آن را «خوش رباط» نامید، اشاره کرد (خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۷۵-۱۷۹). همچنین از دیگر افرادی که در منابع به آن‌ها پرداخته شده‌است می‌توان امیر مبارزالدین ولی‌بیک، امیر شجاع‌الدین ذوالنون، امیر نظام‌الدین درویش‌علی، امیر نظام‌الدین شیخ احمد سهیلی را نام برد (همان).

با این حال، به نظر می‌رسد با اهتمام ویژه سلطان و نوایی بر احداث ابنیه گوناگون در شهرهای بزرگی همچون هرات، سایر درباریان توجه خود را در حوزه این نوع خدمات بیشتر به پیرامون شهر معطوف داشتند. چنان‌که به احتمال فراوان حوزه فعالیت آنان در زمینه احداث ابنیه مورد نیاز

در روستاها بود. همچنین می‌توان گفت که اگر در شهرهای بزرگ به انجام اقدامات عام‌المنفعه مبادرت می‌کردند، با تمرکز بر ابنیه در حال نابودی و یا مغفول‌مانده بود که متعاقباً این امر زمینه عمران و آبادی هرچه بیشتر شهرها را به همراه داشت. البته با بررسی متون تاریخی باید توجه داشت که در این دوره به احتمال فراوان بیشتر به ذکر اقدامات عام‌المنفعه‌ای پرداخته شده‌است که از نظر خدمت‌رسانی و وسعتِ برخورداری مردم از آن، قابل توجه بوده‌اند و از این منظر موارد جزئی چندان مورد توجه مورخان قرار نگرفته و ثبت نشده‌است. از این رو برای دستیابی به اطلاعات متقن، بهره‌گیری از کاوش‌های میدانی مبتنی بر علوم باستان‌شناسی در محدوده حکمرانی سلطان حسین بایقرا، می‌تواند ابزار مکملی برای کسب اطلاعات بیشتر در این حوزه باشد.

نکته دیگر در این دوره عدم ثبت گزارش‌های تاریخی از فعالیت‌های عمرانی عام‌المنفعه زنان در عصر سلطان حسین بایقرا است که با کثرت گزارش روبه‌رو می‌باشد. به نظر می‌رسد از جمله علل عدم ورود گسترده زنان در این عرصه، گاه میل به مصرف و تجمل‌گرایی و عدم برخورداری از دوراندیشی و گاه محدودیت‌های احتمالی مطابق هنجارهای حاکم بر جامعه عصر بایقرا در میان زنان، نسبت به ادوار پیشین جامعه تیموری بوده‌است که آنان را از شرکت در فعالیت‌هایی در راستای خدمت‌رسانی به اقشار گوناگون باز می‌داشت. با این حال، هرچند در متون تاریخی گزارشی در این زمینه وجود ندارد، اما نمی‌توان آنان را غیرفعال قلمداد کرد، چراکه به احتمال فراوان طبق سنتی که از روزگار شاه‌رخ به وسیله همسرانش بنیاد نهاده شد، اقداماتی از سوی زنان صورت پذیرفته اما چون بسیار ناچیز بوده ثبت نگردیده‌است. البته می‌توان ادعا کرد که تاریخ‌نگاری این دوره که بیشتر بر اقدامات سیاسی، اقتصادی، نظامی مردان درباری متمرکز بوده، شاید در عدم ثبت این اقدامات نوعی تعمد داشته‌است و یا بین گزارش تاریخ‌نگاران با اقدامات صورت گرفته تناسبی وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

فعالیت‌های عمرانی عام‌المنفعه خراسان در دوره تیموریان از حکومت تیمور آغاز و پس از آن ادامه یافت، چنان‌که عصر سلطان حسین بایقرا را می‌توان نقطه اوج این اقدامات دانست. با توجه به تعداد ابنیه عام‌المنفعه احداث شده در این دوره -به گواهی متون تاریخی- می‌توان دریافت که دربار با اهداف گوناگونی به این امر مبادرت ورزیده‌است. هر اقدام عام‌المنفعه را می‌توان ترکیبی از انگیزه‌های درونی و بیرونی بانی آن دانست. در این بین تمامی بانیان از انگیزه‌های یکسانی برخوردار نبوده، چنان‌که این موضوع متأثر از نیازها و متعاقباً ویژگی‌ها و شاخص‌های غالب، متغیر و

قابل تشخیص می‌باشد. براین اساس در دوره حکمرانی بایقرا، می‌توان عوامل درونی و بیرونی را در راستای انجام اقدامات عمرانی عام‌المنفعه از سوی بانیان مورد نظر قرار داد. به احتمال فراوان نخستین انگیزه مبتنی بر رویکردی با نیت خالص در جهت کسب رضایت درونی بود، به نحوی که این فرد -خواه سلطان، وزیر و خواه درباریان پایین‌رتبه- با افزایش سطح دستیابی تمامی اقشار جامعه به نیازهای ضروری، رضایت درونی کسب می‌کرد که می‌توان دلایل آن را تا حد زیادی انگیزه‌هایی چون اجر اخروی، کاهش احساس گناه و افزایش احساس عزت نفس بانیان برشمرد. مبتنی بر این دیدگاه، فرد بانی نسبت به وضعیت اقشار فرودست جامعه و برای برآوردن نیازهای اقتصادی و فرهنگی دارای دغدغه بود و با احداث و مرمت ابنیه، که پاسخگوی نیازهای این طیف از جامعه بود، به اقداماتی نسبتاً گسترده و ماندگار مبادرت می‌ورزید.

دیگر رویکرد بانیان نشأت گرفته از عدم رضایت از نابرابری امکانات رفاهی افراد کم‌برخوردار جامعه بود، چنان‌که نوایی را می‌توان مصداقی از این‌گونه نگرش دانست. هر چند درباره شیوه رفتاری این‌گونه افراد، منابع عصر تیموری به بیان گزارشی نپرداخته‌اند، اما می‌توان با توجه به شرایط محیطی حاکم بر خراسان عصر بایقرا چنین در نظر داشت که افرادی همچون نوایی در گام نخست در پی رفع این نابرابری برآمده و سپس با افراد برخوردار، به مقابله مسالمت‌آمیز و گونه‌ای گفتمان پرداخته و سپس آنان از طرق گوناگون - خواه مبتنی بر سیاست‌های اعمالی دربار و خواه بر اساس موعظه و نصایح مذهبی و بهره‌گیری از نفوذ فرق صوفیه- ترغیب و تشویق به انجام اقدامات عمرانی عام‌المنفعه می‌شدند. چنان‌که در نظر گرفتن امتیازات ویژه وقف همچون عدم پرداخت مالیات و یا حفظ دارایی در میان خانواده واقف را می‌توان یکی از این راهکارها دانست. همچنین کسب مشروعیت و مقبولیت اجتماعی را می‌توان از دیگر نیت‌های مبتنی بر اهداف ازپیش‌مشخص بانیان، به‌ویژه برای سلطان دانست. به این معنا که دربار به‌واسطه خدمت‌رسانی، به‌ویژه با انجام اقدامات عام‌المنفعه‌ای که دارای رویکرد دینی بود (به‌عنوان یکی از ارکان مؤثر در مشروعیت‌سازی، هر چند ظاهری) از مشروعیت و در گام بعد به دلیل فعالیت‌های رفاهی مؤثر و کاربردی در زندگی اجتماعی، از مقبولیت اقشار گوناگون برخوردار می‌گردید. علاوه بر این، کسب اقتدار داخلی و خارجی را نیز می‌توان یکی دیگر از نیت‌های بانیان دانست، چراکه در این زمان به‌واسطه ضعف نسبی نظامی - سیاسی در عرصه خارجی در حکومت بایقرا، برخورداری از مناطقی آباد که نتایجی همچون رشد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی را به‌همراه می‌داشت، یکی از مسائل تأثیرگذار در نوع نگرش همسایگان، به آخرین حکمران دودمان تیموری محسوب می‌گردید.

منابع و مآخذ

- آژند، یعقوب (۱۳۸۱). «سیاست هنری تیمور». **شناخت**. شماره ۳۴: صص ۳۹-۵۶.
- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۵۶). **عجایب المقدور فی النوائب التیمور**. ترجمه محمد علی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اوکین، برنارد (۱۳۸۶). **معماری تیموری در خراسان**. ترجمه علی آخشینی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- حافظ‌ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰). **زبدۃ التواریخ**. ج ۲، ۳، ۴. تصحیح سید کمال حاج سیدجواد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۷۲). **مآثر الملوک به ضمیمه خاتمه خلاصه‌الخبار**. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: رسا.
- خوافی، احمد بن محمد (۱۳۸۶). **مجمعل فصیحی**. ج ۳. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. تهران: اساطیر. ۱۳۸۶.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۸۰). **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**. ج ۳، ۴. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام، ۱۳۸۰.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۷۸). **مکارم الاخلاق**. تصحیح محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۵۵). **دستور الوزرا**. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- رحمانی، مهدی (۱۳۸۳). **تاریخ علمای بلخ**. ج ۱. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷). **احسن التواریخ**. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک.
- زمچی‌اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸). **روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات**، به کوشش سید محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- سمائی‌دستجردی، معصومه (۱۳۹۵). «بررسی جایگاه اجتماعی هنرمندان و صنعتگران در دوره تیموریان». **تاریخ اسلام و ایران**، شماره ۲۹: صص ۸۱-۱۰۶.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۶۶). **تذکرة الشعرا**. به کوشش محمد رضایی. تهران: خاور.
- سمرقندی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. ج ۱، ۲. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). **ظفرنامه**. بامقدمه پناهی سمنانی، تهران: بامداد.
- شایسته‌فر، مهناز (۱۳۸۸). «نقش زنان بانی در گسترش معماری عصر تیموری و صفوی»، **نامه پژوهش فرهنگی**. شماره ۳۸: صص ۶۹-۱۰۰.

- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۱). **پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان**. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- عنبری، مرضیه (۱۳۹۱). «بررسی مسئله وقف در دوره تیموری»، **تاریخ پژوهی**، شماره ۵۱: صص ۲۰-۱.
- کلاویخو، رویی گونسالس (۱۳۳۷). **سفرنامه کلاویخو**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گل‌مبک، لیزا (۱۳۸۶). «مسجد جامع هرات». ترجمه اردشیر اشراقی. **گلستان هنر**. شماره ۸: صص ۹۹-۱۰۷.
- _____ (۱۳۷۴). **عماری تیموری در ایران و توران**. ترجمه کرامت‌الله افسر. تهران: میراث فرهنگی.
- گیلانی، سید احمد کیا (۱۴۰۹ق). **سراج الانساب**. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- لعل شاطری، مصطفی (۱۳۹۳). «جایگاه موسیقی نزد اقطاب نقشبندیه»، **پژوهشنامه تاریخ و تمدن اسلامی**، شماره ۱: صص ۹۵-۱۲۳.
- _____ (۱۳۹۵). «هنر خراسان در دوره سلطان حسین بایقرا (۹۱۱-۸۷۵ق)»، **مطالعات فرهنگی و اجتماعی خراسان**. شماره ۳۹: صص ۹۱-۱۰۲.
- مظاهری، مهرانگیز (۱۳۷۶). «معماری در عهد تیموری». **جلوه هنر**. شماره ۸: صص ۴۶-۵۱.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه‌بن محمود، (۱۳۸۰). **تاریخ روضه‌الصفاء**. ج ۱۰، ۱۱. تصحیح جمشید کیانفر. تهران: اساطیر.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). **منتخب‌التواریخ**. تصحیح ژان اوین. تهران: اساطیر.
- نوایی، علیشیر (۱۳۶۳). **تذکره مجالس النفایس**. به کوشش علی‌اصغر حکمت. تهران: منوچهری.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۹۶۱م). **بدایع الوقایع**. ج ۱. با مقدمه الکساندر بالدیرف. مسکو: بی‌نا.
- واله‌اصفهان‌ی، محمدیوسف (۱۳۷۹). **خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)**. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). **ظفرنامه**. ج ۱، ۲. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی.

Reference

- Adamec, L.W. 1981. Meshad and Northeastern Iran; Historical Gazetteer of Iran. Graz, Austria. **(Book)**
- Allen, T. 1981. A Catalogue of the Toponyms and Monuments of Timurid Herat. Cambridge University Press, England. **(Book)**
- 'Anbarī, M. 2012. Barrisiyī Masaliyih Waḳf dar Dūriyī Tiymūrī. Tārīkh Pazhūhī. (51); P.1-20. **(Journal)**
- Āzhand, Y. 2002. Sīāsati Hunarī Tiymūr. Shinākht. (34): 39-56. **(Journal)**
- Clavijo, R.G. 1958. Safarnāmiḥ Kilāwīkhū. M. Radjabnīyā. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Farhānī Munfarid, M. 2002. Piywandi Sīasat wa Farhang dar 'Aṣri Zawālī Tiymūrīyān wa Zuhūri Ṣafawīyān. Andjumanī Āthār wa Mafākhirī Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Gīlānī, S.A.K. 1988. Sirādj al-Ansāb. Library of Ayatollah Mar'ashī Naḍjafi, Qum. (In Persian) **(Book)**
- Golombek, L. 1995. Mi'mārī Tiymūrī dar Īrān wa Tūrān. K.A. Afsar. (Translator). Mīrāthī Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Golombek, L. 1969. The Timurid Shrine at Gazar Gah. Royal Ontario Museum, Toronto. **(Book)**
- Golombek, L. 2007. Masdjid Djāmi'i Harāt. A. Ishrākī. (Translator). Gulistāni Hunar. (8): P. 99-107. **(Journal)**
- Haase, P. 1997. Shrines of Saints and Dynastic Mausolea: Towards a Typology of Funerary Architecture in the Timurid Period. Iran-Asie Central. Vol 4. P. 215-227. **(Journal)**
- Ḥāfiẓ Abrū, 'A.L. 2001. Zubdat al-Tawārīkh; Vol. 2, 3, 4. S.K. Ḥādj Siyyid Djawādī. (Editor). Ministry of Culture & Islamic Guidance, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ibn 'Arabshāh, A.M. 1977. 'Adjāyib al-Maḳdūr fī al-Nawā'ib al-Tiymūr. M.'A. Nidjāti. (Translator). Bungāhi Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khāfi, A.M. 2007. Mudjmalī Faṣīḥī; Vol. 3. M. Nādjī Naṣrābādī. (Editor). Asāthīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khāndmīr, Gh.H.A. 1976. Dastūr al-Wuzarā. S. Nafisī. (Editor). Iḳbāl, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khāndmīr, Gh.H.A. 1993. Maāthir al-Mulūk bi Ḍamīmih Khātīmih Khulāṣat al-Aḳhbār. M.H. Muḥadith. (Editor). Rasā, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khāndmīr, Gh.H.A. 1999. Makārim al-Aḳhlāk. M.A. 'Aṣhīk. (Editor). Mīrāthī Maktūb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Khāndmīr, Gh.H.A. 2001. Tārīkhī Ḥabīb al-Sīyar fī Aḳhbāri Afrādi Ba-shar; Vol. 3, 4. M. Dabīr Sīyākī. (Editor). Khayām, Tehran. (In Persian) **(Book)**

- La'1 Shāṭirī, M. 2015. Djāyghāhi Mūsīkī Nazdi Aqṭābi Naqshbandīyih. Pazhūhishnāmih Tārīkh wa Tamaduni Islāmī.(1): P.95-123. (**Journal**)
- La'1 Shāṭirī, M. 2016. Hunari Khurāsān dar Dūriyi Sulṭān Ḥusiyani Bāykarā (A.H. 875-911). Muṭāliāti Farhangī wa Idjtimā'ī Khurāsān. (39): P. 91-102. (**Journal**)
- Mazāhirī, M. 1997. Mi'mārī dar 'Ahdī Tiymūrī. Djilwiyi Hunar. (8): P. 46-51. (**Journal**)
- Naṭanzī, M. 2002. Muntakhab al-Tawārīkh. J. Aubin. (Editor). Asāthīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Nawāī, 'A. 1984. Tadhkirih Madjālis al-Nafāis. 'A.A. Ḥikmat. (Editor). Maūṣihri, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- O'kane, B. 2007. Mi'mārī Dūriyi Tiymūrī dar Khurāsān. 'A. Ākshshīnī. (Translator). Bunyādi Pazhūhishhāyi Islāmī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Raḥmānī, M. 2004. Tārīkh 'Ulamāyi Baghdād; Vol. 1. Bunyādi Pazhūhishhāyi Islāmī, Mashhad. (In Persian) (**Book**)
- Rūmlū, Ḥ.B. 1978. Aḥsan al-Tawārīkh. 'A. Nawā'ī. (Editor). Bābak, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Samā'ī Dastdjirdī, M. 2016. Barrisiyi Djāyghāhi Idjtimā'i Hunarmandān wa Ṣan'atgarān dar Dūriyi Tiymūrīyān. History of Islam & Iran. (29): P. 81-106. (**Journal**)
- Samarḳandī, D. 1987. Tadhkirat al-Shu'arā. M. Ramiḍānī. (Editor). Khāwar, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Samarḳandī, 'A. 2004. Maṭla'i Sa'dīn wa Madjma'i Baḥrīn; Vol. 1, 2. 'A. Nawāī. (Editor). Pazhūhishghāhi 'Ulūmi Insānī wa Muṭāli'āti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shāmī, N. 1984. Zafarnāmi. Panāhī Simnānī. (Introduction). Bāmdād, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Shāyistifar, M. 2009. Naqshi Zanāni Bānī dar Gustarishi Mi'mārī 'Aṣri Tiymūrī wa Ṣafawī. Nāmiyih Pazhūhishhi Farhangī. (38): P.69-100. (**Journal**)
- Wālih Isfahnī, M.Y. 1999. 2000. Khuldi Barn; Tārīkhi Tiymūrīyān wa Turkamānān. M.H. Muhadith. (Editor). Mīrāthi Maktūb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Wāshift, Z.M. 1961. Badāyi' al-Waqāyi'; Vol.1. A. Boldyrev. (Introduction). (n.n), Moscow. (In Persian) (**Book**)
- Yazdī, Sh.'A. 2008. Zafarnāmih; Vol. 1, 2. 'A. Nawāī. (Editor).Library, Museum and Documents Office of National Consultative Assembly, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Zamčī Asfazāri, M. 1959. Rūḍat al-Djannāt fī Ūṣāfi Madīna al-Harāt. S.M.K. Imām. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

تحول ساختار اداری و اقتصادی مصر در عصر هخامنشیان^۱

محمد ملکی^۲

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۲۶

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۲۷

چکیده

فتح مصر توسط هخامنشیان و استقرار حکومت آنان بر این سرزمین باستانی، توجه مورخان آن دوره را برانگیخته است؛ و به همین سبب، هریک با توجه به داده‌ها و نیز تمایلات سیاسی خود، ارزیابی و گزارشی از این رویداد بزرگ ارائه داده‌اند. مسئله مورد توجه این است که رویکرد هخامنشیان به میراث متنوع و گسترده مصریان چه بوده است و آیا حضور آن‌ها تغییری در ساختار اداری و اقتصادی جامعه مصر ایجاد کرده است. این مقاله با استفاده از یافته‌های باستان‌شناسی و نیز مطالعات تاریخی جدید، به اثبات نقش اثرگذار هخامنشیان در تحول ساختار اداری و اقتصادی مصر می‌پردازد و روایت دقیق‌تری از رویارویی این دو تمدن باستانی ارائه می‌دهد، که با گزارش برخی مورخین باستانی هم‌خوان نیست. همچنین با بررسی و تطبیق نوشته‌های این دو گروه، رویکرد هخامنشیان به میراث مصریان، که در منابع یونانی تا حدودی با سیاه‌نمایی توأم بوده، را با تحلیل یافته‌های جدید مثبت ارزیابی می‌کند و قدری از ابهامات برجای‌مانده درباره عملکرد فرمانروایان هخامنشی در مصر، که در قرون متمادی بنا به دلایلی به آن دامن زده شده است، روشن می‌شود.

۱. شناسه دیجیتال (DOI) : 10.22051/hii.2018.17818.1506

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه تهران و مدرس گروه تاریخ دانشگاه ارومیه؛
mohammadmaleki@ut.ac.ir

واژه‌های کلیدی: شاهنشاهی هخامنشی، مصر، ساختار اداری و اثرات اقتصادی.

مقدمه

شاهنشاهی هخامنشی توسط کورش دوم، با تسخیر دولت‌های ماد، لیدی و بابل، تأسیس و گسترش یافت؛ و نقشه فتح مصر، که پیش از مرگ کورش از جانب او اندیشیده شده بود (Herodotus, Book I, 154)، توسط فرزند و جانشینش کمبوجیه اتخاذ شد. جانشین کورش، برای توسعه شاهنشاهی هخامنشی، سرزمین فراعنه مصر را، که از چنگ سپاه فاتح کورش جان سالم به در برده بود، به قلمرو شاهنشاهی ضمیمه کرد.

گزارش منابع یونانی از تهاجم ایران به مصر، همگی به مسئله ازدواج کورش و کمبوجیه با شاهزاده مصری برمی‌گردد (Ibid, Book III, 2)، که این امر می‌تواند از جانب مصریان برای تخفیف ابعاد گسترده این واقعه و نیز همانند‌گردی با فاتح تلقی شود و از جانب ایرانیان اثبات این مدعا باشد که دورویی و فریبکاری مصریان علت حمله به آن کشور بوده است (Tuplin, 1991: 259). اما در حقیقت، فتح و تسخیر این سرزمین، مانند آنچه در مورد سرزمین‌های متمدن آن روزگار رخ داد، رسالت اصلی شاهنشاه نخستین هخامنشی بود که می‌خواست بزرگ‌ترین مراکز تمدن آن زمان و بخش‌هایی از شمال آفریقا را به قلمرو شاهنشاهی بیفزاید، تا شاید با این کار جلوی کارشکنی مصریان و دخالت آن‌ها در سرزمین‌های ماورای فرات گرفته شود.

هرچند گزنفون ما را از عملی شدن نقشه فتح مصر توسط کورش باخبر می‌سازد، اما سخن‌راندن از فتح مصر توسط بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی سخن بیهوده‌ای است و تنها می‌توان این اندیشه را رجحان داد که مصر جزو طرح‌های بالقوه و آینده کورش برای شاهنشاهی هخامنشی بوده است (Root, 1979: 302). در واقع فاتح مصر کمبوجیه دوم (۵۲۲-۵۳۰) بود که در نبرد پلوزیوم (Pelusium) در شرق دلتای نیل در سال ۵۲۵ ق.م، پسامتیک سوم (Psammetique III)، آخرین فرمانروای فراعنه بیست و ششم را شکست داد و از آن پس مصر به همراه قبرس و فینیقیه در شهربانی ششم شاهنشاهی هخامنشی جای گرفت (Cook, 1985: 214; Bresciani, 1985: 502-03; Briant, 1992: 67).

اولین دوره سلطه هخامنشیان بر مصر، تا حدود ۴۰۲ ق.م، به طول انجامید و پس از کمی بیش از نیم قرن، پس از طی یک دوره استقلال، دوباره مصر در زمان فرمانروایی اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹ پ.م)، در سال ۳۴۲ ق.م، تحت سلطه هخامنشیان درآمد. هرودت (Book III, 64-66) و به پیروی از او، دیودور سیسیلی (Book I, 95)، توصیف منصفانه‌ای از رفتار کمبوجیه در مصر ارائه

نداده‌اند و او را با عناوینی چون دیوانه بی‌رحم و بی‌دین به تصویر کشیده‌اند. این تصویر کمبوجیه در سراسر دوران کلاسیک تا اوایل عصر حاضر در مصر و جاهای دیگر ادامه داشت تا اینکه دو رویداد رمزگشایی خط هیروگلیف توسط شامپولین (Champollion)، در سال ۱۸۲۲ و کشف سراپیوم (Serapeum)، محل دفن گاوهای آپیس (Apis)، در صحرای سقاره در چند مایلی پایتخت باستانی ممفیس (Memphis)، توسط ماریت (Mariette)، در اواسط قرن نوزدهم (Depuydt, 1995: 120)، پرده از چهره تاریک تاریخ مصر کهن برداشت. این اکتشاف به همراه مدارک مصری یافت شده مربوط به آن روزگار، تصویر متفاوتی از کمبوجیه به ما منعکس می‌کند (Posener, 1936: 171; Klasens, 1946: 339-49; Bresciani, 1985: 504-05)؛ و نشان از آن دارد که کمبوجیه به هر قیمتی سیاست سلف خود را، به عنوان اساس قدرت سلطنتی، حفظ کرده است و این سیاست احتمالاً تحت تأثیر حوادث پس از آن در زمان داریوش وارونه شده است (Atkinson, 1956: 177).

حال پس از این مقدمه، درباره پیشینه تحقیق باید گفت که تکیه اکثر تحقیقات جدید پیرامون حضور هخامنشیان در مصر متأثر از روایات مورخان یونانی است، که دیدگاه مثبتی نسبت به عملکرد فرمانروایان هخامنشی در مصر ارائه نکرده‌اند؛ این در حالی است که حضور هخامنشیان در مصر، که با فراز و فرود همراه بود، تحولاتی در حوزه‌های مختلف اداری و اقتصادی در جامعه مصر به وجود آورده که از دید بسیاری از محققان، که حوزه مطالعات آن‌ها تاریخ هخامنشیان و بعضاً مصر هستند، چندان مورد توجه واقع نشده و یا به صورت مستقل و جامع به این موضوع نپرداخته‌اند و تنها به اشاراتی مختصر و گذرا اکتفا کرده‌اند. از بین کسانی که به حوزه مصر در دوران هخامنشی توجه چشمگیری کرده می‌توان به آثار محقق فرانسوی پیر بریان (Briant, 1987: 137-74; 1-31; 1988: 137-74)؛ بریان، ۱۳۸۰: ۶۸-۸۸، ۷۴۱-۷۵۹، ۱۰۱۶-۱۰۴۷) اشاره کرد که عده‌ای تقریباً هم‌زمان با او (Ray, 1987: 79-95; 1988: 254-286; Cook, 1985: 200-91; 1983; Calmeyer, 1991: 285-303; Tuplin, 1991: 237281; Cruz-Uribe, 2003: 9-60; Lloyd, Posener, 1983: 279348; 2007: 99-115; Perdu, 2010: 140-158; 1936: 164-75; Cameron, 1943: 307-313; Klasens 1946: 339-49; Bresciani, 1958: 502-28) نیز، با تک‌نگاری‌های مفید و درخور توجهی، بنا بر ضرورت تحقیق در حوزه تاریخ ایران و مصر، اندک توجهی به این موضوع کرده‌اند؛ اما همچنان که پیش از این اشاره شد هیچ‌کدام آن‌ها به صورت مستقل و جامع، به تحلیل منابع و با کمک دستاوردهای باستانشناسی در مصر و ایران، به اثبات نقش اثرگذار و مثبت هخامنشیان در تحول حوزه‌های اداری و اقتصادی مصر نپرداخته‌اند و این

جستار با استفاده از منابع و اشارات مختصر آن‌ها از این دوره و با کمک گرفتن از یافته‌های جدید باستان‌شناسی، تا جایی که منابع امکان داده به بررسی این آثار در مصر پرداخته است.

۱- ساختار اداری مصر در دوره هخامنشیان

فتح و تسخیر مصر توسط کمبوجیه، در سال ۵۲۵ میلادی، مبنای نفوذ ایران در سراسر دره متمدن و غنی نیل و سرزمین‌هایی شد که در روزگار فرمانروایی فراعنه در حوزه نفوذ این کشور قرار داشت. به همین دلیل، کمبوجیه، به محض تسخیر مصر، خود را در کسوت یک فرعون مصری موظف به تسخیر سرزمین‌هایی دید که روزگاری در حوزه نفوذ بزرگ‌ترین فراعنه مصر بودند. داریوش نیز پس از کمبوجیه، اقدامات اساسی را برای ثبات وضعیت مصر در حوزه‌های مختلف از جمله اقدامات او در حوزه اداری مصر، که توسط کمبوجیه پایه‌گذاری شده بود، به صورت جدی از سر گرفت و توسط جانشینانش نیز با شدت و ضعف تداوم یافت.

۱-۱- شهربانی (ساتراپی)

شاهنشاه هخامنشی همواره در رأس نظام حاکم قرار داشت؛ زیرا از دید ایرانیان چنین پنداشته می‌شد که خدای بزرگ، اهورامزدا، او را برای فرمانروایی بر اقوام و ملل گوناگون برتری بخشیده است. به همین دلیل همگان شاه ایران را گرمی می‌داشتند و اطاعت او را واجب می‌شمردند و خراج او را به موقع پرداخت می‌کردند (کورت، ۱۳۷۸: ۸۰-۷۹). این باورها در هنگام تسخیر مصر، بیش از پیش در شعار و عمل مصریان نمود یافت، زیرا در مصر اساس قدرت پادشاه بر پایه سرشت خدایی او قرار داشت که آن را از پیشینیان به ارث برده بود؛ و پرستش فرعون که تجلی زنده آفتاب بود، نقش مهمی در تقدس و الوهیت بخشیدن به او و قدرت‌ش ایفا می‌کرد (دریوتون، اتین ماری، ۱۳۳۲: ۷-۱۹۵). براساس همین باور و اندیشه بود که کمبوجیه پس از تسخیر مصر، از او جهورسنت (Udjahorresnet) خواست تا القاب و عناوینی برابر با فراعنه پیشین برای او ترتیب دهد (Bresciani, 1985: 503). این کار کمبوجیه از سیاست کورش نسبت به اقوام و ملل زیر سلطه او که پیش از این در تاریخ نمونه‌ای برای آن یافت نمی‌شد نشأت می‌گرفت.

اما علی‌رغم تسامح و تساهلی که هخامنشیان در حفظ ملل تحت فرمانشان داشتند، شاهنشاه چاره‌ای جز انتخاب فردی به‌عنوان شهربان، که نماینده او در آن سرزمین محسوب می‌شد، نداشت (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۶-۱۵۵). به همین دلیل کمبوجیه پس از ترک مصر، آریاندس (Ariands) پارسی را به‌عنوان شهربان بر این سرزمین منصوب کرد و او هم توانست مقام خود را تا زمان

داریوش حفظ کند (Herodotus, Book IV, 166). داریوش نیز پس از تثبیت موقعیت خود در راستای اداره و حفظ نظم و آرامش در سراسر شاهنشاهی دست به اقداماتی زد که موجبات تثبیت آرامش در این سرزمین را فراهم آورد. بنابر اظهارات هرودت، او شاهنشاهی را به بیست ایالت تقسیم نمود و حاکم‌نشین‌هایی بر آن‌ها مستقر کرد که شهربانی نامیده می‌شد (Ibid: 89). از آنجایی که به واسطه برخی گزارش‌ها از وجود ایالات در دوره کورش و کمبوجیه مطلع هستیم، باید خاطر نشان کرد که داریوش تنها به اوضاع شهربانی‌ها نظم و امنیت بخشید و اصلاحاتی را در راستای اداره آسان‌تر آن اعمال کرد تا زمینه‌ای برای اصلاحات و اقدامات آتی فراهم کند.

شاهنشاه برای هر یک از شهربانی‌ها، فردی به عنوان شهربان، که عهده‌دار اداره آن بود، انتخاب کرد و قوانین و دستورالعمل‌هایی به کار گرفت تا شهربانان نسبت به شخص شاه وفاداری کامل داشته باشند و تنها از او اطاعت کرده و در برقراری نظم و امنیت و گسترش قدرت پارس تلاش کنند (بریان، ۱۳۸۰: ۹۹-۱۰۰). از دیگر وظایف شهربان، نظارت بر وصول مالیات، اجرای قوانین شاه و اعزام سپاه ایالتی در مواقع لزوم برای کمک به شاهنشاه را می‌توان برشمرد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۵۶-۱۵۷)؛ با این اوصاف، حضور هخامنش ساتراپ مصر به همراه ناوگان مصری در زمان خشایارشا در جنگ با یونان و حضور ساباکس شهربان مصر در نبرد ایسوس در زمان داریوش سوم را باید در راستای وظایف آنان نسبت به شاهنشاه توجیه کرد.

از زمان فتح مصر به دست کمبوجیه، شهربان مقرر فرمانروایی خویش را در شهر ممفیس (Memphis)، که پیش از این مرکز اداری و پایتخت باستانی مصر محسوب می‌شد، قرارداد؛ و دیوان‌ها و دستگاه‌های اداری گوناگون در آن مستقر کرد. در این دربار کوچک که شبیه دربار شاه بزرگ بود و گویی از روی آن الگوبرداری شده بود تعدادی مأمور و نویسنده از جمله کاتبان مصری، برای مکاتبه به زبان مصری در آنجا کار می‌کردند. زیرا در مصر علاوه بر استفاده از زبان آرامی، که تمام مکاتبات شاهنشاهی با آن صورت می‌پذیرفت، از زبان و خط دموتی (Demotic) نیز در مکاتبات استفاده می‌شد (Bresciani, 1985: 512). علاوه بر این از کاخ سفید که محل تشکیلات اداری دربار ممفیس بود به وسیله پادگانی مرکب از پارسیان و نیروهای کمکی حفاظت می‌گردید که مصریان سالانه ملزم به پرداخت صد و بیست هزار مدیمن^۱ گندم برای نگهداری از آن بودند (Herodotus, Book III, 91). تقسیمات اداری مصر در دوران سلطه هخامنشیان، شامل چندین نواحی وسیع یا استان می‌شد که هر ناحیه، توسط حاکمی به نام فرترک (Faratarak)، که

۱. واحد مقیاس حجم در یونان باستان و حدوداً برابر با ۵۰ لیتر بوده است.

زیر نظر ساتراپ ممفیس بود، اداره می‌شد (Henning, 1967: 138; Ibid, 1977: 659; Hinz,) ما تنها سه فرترک، که همگی ایرانی هستند، می‌شناسیم؛ یکی رمندینا (Remendina)، در سال ۴۲۰ ق م و دومی ویدرنگه (Vidränge)، در سال ۴۱۰ ق م از آنان به عنوان فرترک نام برده‌اند که هر دوی آن‌ها در منطقه الفانتین حکومت می‌کردند (Tuplin, 1987: 123-4; Porten, 1968: 42-5)؛ و دیگری گرشاپتی (Garshapti)، فرترک داریوش در سال ۴۱۹ ق م در منطقه ممفیس بوده است (Zadok, 1986: 41). علاوه بر این هر ناحیه نیز شامل واحدهای کوچک‌تر اداری که شهرها و شهرک‌ها بودند و توسط فرماندارانی که از لحاظ مقام پایین‌تر از فرترک و به او وابسته بودند اداره می‌شد (Bresciani, 1985: 513). روی هم رفته می‌توان مدعی شد که فتح مصر به دست هخامنشیان به استقرار تشکیلات اداری منتهی شد که در آن مناصب مهم تصمیم‌گیری به پارسیان اختصاص داشت؛ زیرا تمام شهرهای شناخته‌شده در مصر، از جمله آریاندس، فرنداتس (Pherendats) یکم و دوم، هخامنش، آرشام، ساباکس و مازاکس از پارسیان اشراف‌زاده که گاهی از خویشاوندان نزدیک شاه، مانند هخامنش و گاهی هم فرزند شاه، مانند آرشام بودند. این امر در مورد حاکم سوئنه، الفانتین و فرمانده پادگان الفانتین، که مقامی بود که عملاً موروثی شد، نیز صدق می‌کند. اما با این همه استقرار هخامنشیان در مصر تشکیلات اداری عمومی مصر را چندان تغییر نداد و مصریان بی‌شماری در مناصب مختلف در بین کارکنان قلمروهای پارسی در مصر به کار خود ادامه دادند (بریان، ۱۳۸۵: ۴۳۳-۴۳۵).

۱-۲- پادگان‌های ایرانی مستقر در مصر

هخامنشیان پس از تسخیر مصر، برای دفاع از مرزها و حفظ امنیت داخلی، ناگزیر به تقویت پادگان‌هایی شدند که پیش از آن در دوران سلسله سائیس (Sais) ایجاد شده بود. به همین علت پارسیان پادگان‌های فراعنه سائیس را نه فقط در الفانتین (Elphantin)، که مانند گذشته از مرز جنوبی مصر برفراز نخستین آبشار محافظت می‌کرد، بلکه در دافنه (Daphne)، در برابر اعراب و آشوریان و نیز در ماره آ (Marea)، برای حفاظت از مرزهای غربی مصر در مقابل لیبی حفظ و نیروهای خود را در آن مستقر نمودند (Herodotus, Book II, 30). علاوه بر این، هخامنشیان یک پادگان نیرومند برای حفاظت از قصر سفید ممفیس دایر کردند که از میزان غله‌ای که به قول هرودت می‌بایست تحویل آن‌ها دهند استنباط شده که تعداد سربازان حدود شانزده هزار نفر بوده است (هیگگ نت، ۱۳۷۸: ۵۴). اما درباره کیفیت سازماندهی ارتش و موقعیت گروه‌های نظامی در

دره نیل در دوره سلطه هخامنشیان، خوشبختانه از اسناد مصری که به زبان آرامی از الفانتین و آسوان به دست آمده است اطلاعات مفید و درخور توجهی در رابطه با مهاجرنشین نظامی یهودی، که بخشی از پادگان‌های نظامی هخامنشی از مرز جنوبی مصر محسوب می‌شد، موجود می‌باشد. در این اسناد پادگان به گروهان‌ها و گروه‌های سرباز، که به آنها دگلین (degelin) گفته می‌شد، تقسیم می‌گردید که هریک نام افسر فرمانده خود را داشتند. هر دگل (degel)، به نوبه خود به واحدهای مرکب از صد نفر تقسیم می‌شد که به هر واحد ماتا (mata) می‌گفتند. مقر پادگان یهودی در جزیره الفانتین بود که معبد یاهو نیز در آنجا قرار داشت؛ اما نظامیان غیریهودی در سوئنه استقرار داشتند که فرمانده پادگان در آنجا مستقر بود (Bresciani, 1985: 516). نخستین فرمانده شناخته شده پادگان، از طریق یک پاپيروس آرامی، که قراردادی است بین سه زن یهودی الاصل که در سال ۴۹۵ منعقد شده است و در آن به شخصی به نام روکه (Ravaka)، که فرمانده پادگان بوده اشاره شده است، به دست آمده است که دخالت او در این اختلاف منجر به یک سهم از حصه‌ای می‌شود که توسط تشکیلات اداری به سربازان مهاجرنشین الفانتین اختصاص یافته است. همچنین از شخص دیگری به نام پرنو (Parno)، که پارسی بوده، در یک پاپيروس دموتی به سال ۴۸۷ و ۴۸۶ تاریخ گذاری شده و از او به عنوان کسی که مسئول اقلیم جنوبی و دژ سوئنه به او سپرده شده است یاد می‌کند (بریان، ۱۳۸۰: ۷۴۲). علاوه بر این سنگ قبری که از سوئنه کشف شده است و تاریخ آن به سال هفتم اردشیر یکم یعنی ۴۵۸ تاریخ گذاری شده است فرمانده پادگان سوئنه را ذکر می‌کند ولی جای نام او خالی است (Naveh, 1970: 42). اما در مورد مناصب نظامی مصریان باید گفت مدارکی دال بر حضور دگلین مصری در سوئنه وجود دارد و اسناد هیروگلیفی کشف شده در این دوره سخن از رؤسای نظامی مصری، نظیر آمازیس، که نام او در سنگ گوری از ممفیس به دست آمده، ذکر شده است. علاوه بر این، از خونمیرای (Khnomibra) معمار، که در زمان سلطنت داریوش یکم کار می‌کرده و عنوان رئیس ارتش و سرکرده هنگ داشته، نیز نام برده شده است. در بین سربازان پارسی در مصر ایونی‌ها و کاریایی‌ها نیز در ممفیس مستقر بودند. آن‌ها مزدورانی بودند که پیش از این توسط شاهان سلسله سائیت استخدام می‌شدند (Bresciani, 1985: 518). بنابراین حضور مصری‌ها در ترکیب سلسله مراتب ساختار نظامی هخامنشیان در مصر، نشان دهنده اثرپذیری جامعه مصر از تحولات اداری روبه‌جلو هخامنشیان در این سرزمین باستانی است. زیرا بسیاری از این افراد از نخبگان جامعه مصری بودند و نقش آنان در اداره مصر آن هم زیر نظر حاکمان پارسی، مظهر تأییدی بر تحولات اجتماعی مصر در این حوزه است.

۱-۳- قضاوت

با پایان گرفتن بحران‌های آغاز فرمانروایی داریوش، نخستین اندیشه‌ای که به ذهنش خطور کرد تأمین مبانی عدالتی و حقوقی شاهنشاهی بود. داریوش ضامن بقای قدرت شاهنشاهی خود را در حفظ حقوق ثابت و عادلانه جوامع زیر سلطه می‌دید و به همین دلیل او در سال ۵۱۹ ق م فرمان داد تا قوانین قضایی کلیه ولایات شاهنشاهی جمع‌آوری و تدوین گردد تا در آینده حدود احکام قضایی برپایه ثابتی مستقر باشد (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۰۱). دیودور سیسیلی (III, 89) از داریوش به‌عنوان ششمین و آخرین قانون‌گذار مصر نام می‌برد؛ و برطبق پاپیروس یافت‌شده در مصر، داریوش در سال سوم سلطنتش به آریاندس، شهریان مصر دستور می‌دهد عقلاهی مصری را از میان نظامیان، روحانیون و کاتبان، به منظور تدوین نظام حقوقی مصر، که تا سال چهل و چهارم آماسیس (۵۲۶ پیش از میلاد) مورد استفاده مصریان بوده، گرد آورد؛ و قوانین به دو زبان دموتیک و آرامی رونویسی شد تا شهربانی و صاحب‌منصبانش بتوانند از یک راهنمای حقوقی به هر دو زبان رسمی شاهنشاهی و اداری محلی استفاده کنند (Bresciani, 1958: 153-155). داریوش بزرگ در نظر داشت تا تمام نواحی شاهنشاهی را با یک نظام قانونی متداول آشنا سازد. اما این به معنای نادیده‌انگاشتن قوانین محلی و بومی جوامع مغلوب نبود (کالیکان، ۱۳۸۷: ۷۱-۷۳)؛ زیرا داریوش احترام خود را به قوانین محلی از طریق اسناد آرامی، به‌ویژه اسنادی که از مهاجرنشین الفانتین کشف شده و به روند چگونگی اجرای آن واقفیم، گزارده است (Breciani, 1985: 519). علاوه بر این، رویه‌های قضایی در مصر برای استفاده انحصاری شاکیان و قضاوت دره نیل معتبر بوده و مقامات شهربانی چنان‌که در محاکمه‌ای مصری ناگزیر به حل و فصل دعوایی می‌شوند باید خود را با آن تطبیق می‌دادند (بریان، ۱۳۸۰: ۸۰۱). با اینکه مطابق طرز تفکر آن دوران دستورهای قضایی می‌بایست مجرد و منتزع باشد اما باز می‌بینیم آنچه داریوش در این زمینه انجام داده منطبق بر حقایقی است که طبیعتاً از جهان‌بینی ملل مغلوب نشأت می‌گیرد (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۰۱-۱۰۲). در مصر شهریان به‌عنوان قدرت عالی مصر اداره امور قضایی را برعهده داشت. در نواحی، ریاست فرترک بر دادگاه مدنی، قانون مصر را بر ساکنان محلی تحت حوزه قضایی خود اعمال می‌کرد. علاوه بر این اسناد آرامی از قضاوت، قضات شاهی و قضات ایالتی، که احتمالاً همان وظایف قضات شاهی را داشته‌اند، نام می‌برد. قدرت قضایی فرمانده پادگان به امور نظامی محدود می‌شد و فرترک می‌توانست درباره تخلفات نظامی در کنار فرمانده پادگان به قضاوت بپردازد (Breciani, 1985: 519). در ضمن با اینکه اسناد پس از فتح مصر هیچ گسستی را در حقوق خصوصی مصریان نشان نمی‌دهند (بریان، ۱۳۸۵: ۴۳۸)، اما با وجود این، دخالت مقامات هخامنشی در امور مربوط به

حقوق خصوصی به وفور مورد تأیید قرار گرفته است (بریان، ۱۳۸۰: ۷۴۲). این امر شاید در راستای بهبود اوضاع جامعه مصر بود و هخامنشیان به عنوان حاکمان قانونی این سرزمین جز این چاره‌ای نداشتند. زیرا مبانی عدالت و امنیت اجتماعی تنها زمانی محقق می‌شود که حاکمان با تدوین به موقع قوانین و اجرای حدود آن جامعه را به سمت تبعیت و پذیرش آن قوانین بکشاند. بنابراین در مصر شهریان به عنوان نماینده شاهنشاه یا به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم، به صورت انتخاب نمایندگانی در نواحی مختلف، بر روند اجرای دستگاه قضا در بین جامعه مصر نظارت می‌نمود.

۲- تأثیر اقتصادی هخامنشیان بر مصر

شاهنشاهان هخامنشی، به ویژه داریوش، برای بهبود و شکوفایی جوامع تحت سلطه خود دست به اصلاحاتی می‌زدند که متناسب با سیاست حساب‌شده‌ای بود که شاهنشاهی هخامنشی برای همراهی و همدلی این جوامع به آن نیاز داشت. به دنبال همین سیاست بود که داریوش پس از پایان دادن به شورش‌های داخلی ایالات برای ایجاد صلح و استقرار نظم نوین در قلمرو وسیعی که تحت سیطره او قرار داشت به ایجاد جاده‌های جدید و راه‌های دریایی تازه‌ای همت گماشت. از آنجا که مصر در کناره‌های دریای مدیترانه و بر سر راه‌های بازرگانی خشکی و دریایی جهان باستان قرار داشت، به عنوان پایگاهی بزرگ و بااهمیت، بیشتر از هر نقطه دیگر مورد توجه شاهنشاه بزرگ هخامنشی قرار گرفت.

۲-۱- مالیه

به گفته هرودت، داریوش نخستین کسی بود که اساس محاسبه خراج و مبلغ دقیق آن را تعیین کرد و شاهنشاهی را به بیست ایالت مالیاتی تقسیم نمود که مصر به همراه لیبیایی‌های مرز نشین، سیرنه و برقه ششمین ناحیه را در فهرست هرودت تشکیل می‌داد. مصر می‌بایست ۷۰۰ تالان خراج به علاوه محصول ماهی دریاچه موریس، که به ملکه هخامنشیان تعلق داشت، به همراه صد و بیست هزار مدیمن غله برای تأمین مایحتاج سربازان پادگان پارسی مقیم ممفیس بپردازد (Herodotus, Book III, 91). علاوه بر این، مصریان موظف بودند نمک آب رودخانه نیل را به شاهنشاه هخامنشی هدیه کنند و درآمد شهر آنتیلا را به ملکه، همسر شاهنشاه اختصاص دهند (گرشویچ، ۱۳۸۵: ۳۹۰-۳۹۱). داریوش و شاهنشاهان پس از وی برای تعیین میزان مالیات، مقدار، نوع و چگونگی آب و هوا و عوامل مؤثر در تولید را مورد محاسبه قرار می‌دادند تا مالیات از روی عدالت و انصاف دریافت شود و به جوامع تابعه شاهنشاهی فشار وارد نشود (مشکور، ۱۳۷۴: ۱۰۹). از مقدار مالیاتی

که مصر پرداخت می‌کرد معلوم می‌شود که این سرزمین از حیث ثروت و آبادانی در درجهٔ دوم اهمیت پس از بابل قرار داشت (Herodotus, Book III, 92). احتمالاً نوع و نحوه محاسبه مالیات توسط شاهنشاهان هخامنشی به خصوص داریوش یکم در مصر نه تنها موجب رونق اقتصادی شد، بلکه در بهبود وضع معیشتی جامعه مصری نیز اثر گذاشت. زیرا در این دوران مالیات برحسب شرایط اقلیمی و حوادث غیرمترقبه تغییر می‌یافت؛ اما پیش از آن تحت هر شرایطی می‌بایست مالیات ثابتی، که بر دوش جامعه مصری سنگینی می‌کرد، پرداخته می‌شد. با این وصف، احتمالاً این عمل در درازمدت موجب بهبود وضع جامعه مصری شد.

دلیل دیگر در تأیید بهبود وضعیت اقتصادی جامعه مصری این است که تا پیش از تسلط هخامنشیان بر مصر در این سرزمین سکه رواج نداشت و فلزات براساس وزن به کار می‌رفت و معیار قدیمی وزن به عنوان واحد قیمت مورد استفاده قرار می‌گرفت (ملک‌زاده بیانی، ۱۳۵۲: ۱/۲۹). به همین دلیل در سنن دیوانسالاران مصر پیش از هخامنشیان معمولاً مالیات جنسی از روستاییان در سطح رئیس نومه برداشت می‌شد و سپس تحویل رؤسای انبارها داده می‌شد و در نهایت از خزانهٔ کاخ سر درمی‌آورد. در چندین سند دموتی که بعضی از آنها تاریخ سلطنت داریوش را دارند عنوانی به نام سنتی (senti) ذکر شده است که به نظر می‌رسد، تشکیلات اداری هخامنشی در این مورد، نهادی سائیتی را اخذ و مورد استفاده قرار داده است (بریان، ۱۳۸۰: ۶۴۵-۶۴۶). در مصر دورهٔ هخامنشی، نقره به عنوان واحد پول برگزیده شد و یک سکه نقره «شکل» برابر بیست سکه مسین بود (ملک‌زاده بیانی، ۱۳۵۲: ۳۶). هرودت نیز ما را در جریان اولین سکهٔ ضرب شده در مصر توسط آریاندس، که خالص‌تر از سکه‌های شاهی بود، قرار می‌دهد (Herodotus, Book IV, 166). علاوه بر این خزانهٔ دولتی ممفیس، در یک پاپيروس آرامی به دست آمده از الفاتین، اصطلاح وزن را برای مقداری «شکل» به کار گرفته است، که در پاپيروس‌های یونانی هم عصر آن، برای تعیین مشروعیت «دبن» و «که‌دت» رایج‌ترین واحدهای پول و وزن در مصر به کار رفته است (Breciani, 1985: 514). علاوه بر این واحدها، اوزان شاهی در مصر رواج یافت. ارتب (Artab) واحد ظرفیت که منشاء پارسی دارد برای نخستین بار در زمان داریوش بزرگ در مصر مورد استفاده قرار گرفت (Herodotus, Book I, 169). مطابق اسناد، جیره‌های غذایی و جنسی نظامیان الفاتین و بازده یک زمین زراعی برحسب ارتب محاسبه می‌شد. در اسناد سقاره نیز از واحد مریش (Merish) نام برده شده که واحد معروف مایعات در تخت جمشید بود. در اسناد آرامی، به واحد کرش اشاره شده و در سند دیگری به انبارداران دستور داده شده که مصالح مورد نیاز را به وزن معیار پارسی فراهم آورند. البته رواج معیارهای پارسی به معنای

از بین رفتن معیارهای مصری نبود، زیرا معیارهای مصری نیز مطابق اسناد مورد استفاده قرار می‌گرفت (بریان، ۱۳۸۰: ۶۴۶-۶۴۷). بنابراین هدف هخامنشیان با این کار تنها استفاده از همه ظرفیت‌های ممکن برای بهبود وضع معیشت مردم مصر بود تا با به کارگیری دستاوردهای گذشته آن‌ها و خود از گسست جامعه مصری با حکومت مرکزی جلوگیری کند.

در تمام قلمرو شاهنشاهی هخامنشی اداره خزانه، چه از لحاظ پولی و جنسی، مستلزم تعدادی کارمند بود و هر ناحیه خزانه‌داران و دفترداران مخصوص داشت. اسناد الفاتین گویای آن است که در کنار دفترداران خزانه، کاتبان خزانه نیز در ارتباط با سرای شاهی کار می‌کرده‌اند که ظاهراً انبار حکومت بود و غلات و سایر کالاهای خراج در آن نگهداری و مزد مزدوران از آنجا پرداخت می‌شد (Breciani, 1985: 515). از آنجایی که در مصر اداره این بخش‌ها به دست کارمندان مصری انجام می‌گرفت و عمده این مزدوران از اقشار مختلف جامعه مصری بودند، این چرخه اقتصادی به حال جامعه مصری مفید بود.

۲-۲- تجارت

آگاهی از مبادلات تجاری در شاهنشاهی هخامنشی تا حدودی مستلزم شناخت شبکه راه‌ها و نظام ارتباطات بین ایالات است. توصیف هرودت از گستردگی و اتصالات منطقه‌ای نظام راه‌های هخامنشی با توجه به افق جغرافیایی نویسنده در شرق، به شوش و بابل محدود بوده است. اما الواح تخت جمشید به راه‌های ارتباطی میان مرکز شاهنشاهی و نقاط دیگر چون مصر اشاره دارد و نشان داده که تمام قلمرو شاهنشاهی با شبکه راه‌ها به هم متصل بوده‌اند (بریان، ۱۳۸۰: ۵۶۰). مصر نیز از راه قدیمی ایلام و میان‌رودان که از شوش به دجله و از آنجا به اربل و سوریه و سپس در این محل یا از طریق دریا از صور و صیدا به دهانه نیل می‌رفت و یا از طریق خشکی فلسطین و صحرای سینا به مصر می‌رسید (پیرنیا، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵-۷۵۴)، با مرکز شاهنشاهی هخامنشی در ارتباط بود.

کمبوجیه برای لشکرکشی به مصر از همین راه اخیر عبور کرد تا به مصر رسید و پس از او نیز داریوش و خشایارشا از آن عبور کردند. اما در دوره داریوش با حفر ترعه سوئز، که به‌زعم برخی از محققین به انگیزه تقویت تجارت و بازرگانی (Burn, 1962: 117; Briant, 1981: 22; cawkwel, 1972: 33; Dandamaev&Lukonin, 1980: 217; Edakov, 1980: 118; Gallotta, 1980: 153, 181; Kraeling, 1953: 10; Schmitt, 1983: 422.) و از دید برخی دیگر (Law, 1978: 100; Lloyd 1988:) به منظور بهبود سیستم‌های ارتباطی، در قیاس با جاده شاهی (Cook, 1983:) و یا با انگیزه‌های استراتژیکی (Ray, 1988: 264; schaeder, 1960: 64.) مرتبط بود، مسیر دریای سرخ به خلیج فارس و در نهایت اقیانوس هند مورد

استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب این امر دورنمای تجاری را پیش چشم شاه گشود، زیرا در آینده کشتی‌هایی که از ساحل فینیقیه به دریای سرخ می‌آمدند و همچنین آنهایی که از سواحل پارس، هندوستان و عربستان گذر می‌کردند، به راحتی می‌توانستند وارد دره نیل شوند. این امر موجب اهمیت جهانی سواحل جنوبی پارس در کنار خلیج فارس شد و موجب تسهیل مبادله کالا از راه دریا در سراسر ایالات شاهنشاهی هخامنشی گردید (یونگ، ۱۳۸۶: ۱۱۳). اقدام داریوش در ساخت و ایجاد کانال سوئز هم در منابع یونانی‌رومی از قبیل هرودت (Herodotus, Book II, 158; IV, 40, 42)، استرابو (c804, c780, c38)، دیودوروس سیسیلی (Book I, 33, 8-12) و پلینی (Pliny, *NH*, VI, 165) انعکاس یافته و هم در منابع شرقی به صورت دو ستون سنگی در تل المسخوطه (Scheil, 1930: 93)، تکه‌های گم‌شده سراپیوم واقع در شمال دریاچه‌های تلخ (Posener 1936: 48)، دو ستون سنگی در شلوف، معروف به کبرت (Ibid: 64-5) و قطعاتی مفروض از یک ستون سنگی در کوبری، هفت کیلومتری شمال سوئز (Scheil, 1930: 93)، یافت شده است که در همه آن‌ها نوعی هم‌معنایی میان عناصر بومی و بیگانه، میان ارقام متون میخی هخامنشی و ارقام متون هیروگلیف مصری که یا مانند مسخوته پشت به پشت یکدیگر و یا همچون شلوف و سوئز نزدیک به یکدیگر هستند، به چشم می‌خورد (Tuplin 1991: 243). منابع شرقی کانال را از زاویه دید ارتباط با ایران می‌نگرند، درحالی‌که هرودوت آن را ارتباطی میان مدیترانه و دریای سرخ می‌داند و لحنش به گونه‌ای است که برای مقاصد نظامی حفر شده است (Tuplin 1991: 255-6). به نظر می‌رسد حفر این کانال برای داریوش، از چند جنبه حائز اهمیت بود: یکی از جنبه نظامی بود تا نیروی دریایی ایران به سهولت بتواند از کرانه‌های دریای مدیترانه از طریق آبراهه نیل، به مناطق شرقی شاهنشاهی و برعکس انتقال یابد، دیگر اینکه داریوش با احداث این آبراهه دریایی می‌خواست تحولی عمیق در عرصه اقتصاد سرزمین‌های شاهنشاهی خود ایجاد کند؛ زیرا در آینده کشتی‌های تجاری که از ساحل فنیقی به دریای سرخ می‌آمدند و همچنان آن‌هایی که در ایران و هندوستان عازم سواحل غربی شاهنشاهی بودند به راحتی از طریق ترعه مزبور می‌توانستند راه خود را بپیمایند؛ بدین طریق مبادله کالا از جانب دریا میان بابل، ایران، هندوستان، مصر و سواحل مدیترانه برقرار می‌شد و تمام کالاهای تجاری که می‌بایست از راه‌های سخت و دشوار نواحی مرکزی ایران عبور کنند، می‌توانستند از طریق تجارت دریایی به راحتی به مقصد خود برسند (یونگ، ۱۳۸۶: ۷-۱۰۶). به هر حال اقدام داریوش به هر منظور و انگیزه‌ای که بود، مسئله مبادلات تجاری به گونه‌ای در آن دخیل است و چه بسا حفر این آبراهه و باز شدن راه دریایی شرق و غرب با همه پیامدهای مثبت و درخور توجهش، احتمالاً موجب شد برخی از

نواحی شاهنشاهی، که پیش از این بر سر راه تجارت خشکی قرار داشتند و از مراکز دادوستد و قطب‌های عظیم اقتصادی بودند، از رونق بیفتند.

علاوه بر راه دریایی، در این دوره، جاده قدیمی که بابل را از راه کرخ‌میش (Karkhmish) به مصر متصل می‌نمود، با جاده عمده دیگر که از بابل به حلوان، بیستون و همدان می‌رفت (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۵۸)، مصر را از راه خشکی به تمام سرزمین‌های شاهنشاهی هخامنشی متصل می‌کرد. براساس اسناد و مدارک آرامی، عبور از جاده‌های شاهی به اجازه‌نامه نیاز داشت که از دربار شاهنشاهی یا توسط شهریان، صادر می‌شد. این نوع گذرنامه‌ها به زبان عیلامی، هالمی (Halmi) نامیده می‌شد که نمونه کامل آن، نامه‌ای است که آرشام شهریان مصر برای مباشر املاکش و همراهان او جهت مسافرت از بابل به مصر صادر می‌کرد. مأموران هم در ایستگاه‌ها و منازل بین راه موظف بودند جیره مورد نیاز این مسافران را تأمین کنند (کورت، ۱۳۷۸: ۷-۱۲۶). هرچند، حمل کالا توسط کاروان‌ها از این جاده‌ها مسلم فرض شده است، اما هیچ‌یک از الواح تخت جمشید و متون کلاسیک به حمل و نقل کالا اشاره‌ای نکرده است. یگانه گواه حمل و نقل کالا به نواحی دوردست، انتقال خراج و محصولات گردآوری شده برای احداث کاخ داریوش در شوش بود که در چارچوب برنامه عمرانی سیاسی قرار می‌گیرد (بریان، ۱۳۸۰: ۵۶۰-۵۶۱). به‌رحال مسلم است که این جاده‌ها در درجه اول برای ساماندهی امور اداری به کار می‌رفت، اما کاروان‌ها نیز از آن عبور می‌کردند و مبادلات تجاری را میان کلیه اقوام شاهنشاهی هخامنشی تسهیل و موجب افزایش مقدار سطح تجارت می‌شد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۱۵۷-۱۵۸). زیرا متون به‌دست آمده از تخت جمشید گواه آن است که شبکه جاده‌ها سراسر شاهنشاهی هخامنشی را پوشش می‌داد و به تبع آن سیستم نگهبانی و تدارک و کنترل راه‌ها و مسافران در تمام ایالات از شرق تا غرب به‌خوبی عمل می‌کرد (کورت، ۱۳۷۸: ۱۱۶). این امر و اموری از قبیل دخالت دادن وزن و مقیاس‌ها در همه نقاط شاهنشاهی به خصوص رواج سکه در این دوره موجب تشویق تجارت خارجی و توسعه روزافزون بازرگانی و مبادلات داخلی شد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۰۱). اما در خصوص عوارض گمرکی اطلاعات بسیار جالبی از سندی آرامی به دست آمده که متعلق به دوران سلطنت خشایارشا می‌باشد. این سند ظاهراً دفتر محاسباتی قرارگاهی گمرکی بر یکی از دهانه‌های نیل بود که نشان می‌دهد عوارضی به تناسب کالاها هنگام ورود یا خروج ناوهای فینیقی و ایونیایی دریافت و به انبار سلطنتی واریز می‌شد (بریان، ۱۳۸۰: ۶۰۴). البته نباید فراموش کرد که اقدامات هخامنشیان در این باره به هر دلیلی که بود، سبب شد وضعیت مصر از تنگنای ارتباطی با جهان به‌خصوص شرق دور و میانه‌رهای یابد و همین اقدام هخامنشیان موجب گسترده‌گی روابط بیش از پیش جامعه مصر با

جوامع دیگر واقع در قلمرو هخامنشیان و حتی جوامع شرق دور شد، که اثرات آن در حوزه‌های اجتماعی اقتصادی و اجتماعی فرهنگی برای جامعه مصری به وضوح مشهود است.

۲-۳- کشاورزی و صنعت

آثار برجای مانده از مورخان یونانی گویای آن است که هخامنشیان به عمران و آبادی ایالات تحت فرمانشان توجه خاصی داشته‌اند. هرودت اذعان می‌کند که پارسی‌ها نسبت به حفظ و مرمت سدها و آبراه‌های مصری به منظور جلوگیری از بروز خسارات ناشی از طغیان رود نیل کاملاً مراقب بودند (Herodotus, BookII, 99). به اعتقاد هرودت رودخانه نیل پرثمرترین رود به شمار می‌رفت که پس از طغیان‌های منظم، محیط مناسبی را برای کشاورزی فراهم می‌ساخت (Ibid, BookIV, 53). مصریان، به علت همین طغیان‌های منظم رودخانه نیل و ترتیب نظام آبیاری، توانسته بودند به کشاورزی سرزمین مصر رونق ببخشند. با ورود هخامنشیان به دره نیل نه تنها وقفه‌ای در امر کشاورزی و تولیدات زراعی به وجود نیامد، بلکه به نحو چشم‌گیری اسباب رونق و توسعه آن نیز فراهم شد. اسناد مصری این دوران حکایت از آن دارد که پارسی‌ها علاوه بر حفظ و نگهداری سدها و کانال‌های موجود به سدسازی و ایجاد ترعه‌های جدید، خشک کردن باتلاق‌ها و کاشت نباتات سودمند در امر توسعه کشاورزی و تولیدات زراعی این سرزمین سهیم بوده‌اند. یکی از الواح مصری نشان می‌دهد که داریوش در واحه الخارقه ترتیب آبیاری به وسیله حفر کاریز را، که از ابداعات ایرانیان بود، برای اولین بار در مصر برای رونق بخشیدن به کشاورزی و بازدهی بالای تولیدات زراعی به اجرا درآورد (گیرشمن، ۱۳۷۴: ۲۰۲). داریوش در سال ۴۹۶، در جریان سفرش به مصر در واحه معروف الخارقه با مشاهده اینکه آب واحه به شدت کم شده، فرمان داد از ایران مقنیانی آورند تا در زمین شنی و نرم آنجا قنات بکنند (Hienz, 1979: 214). قنات‌های بی‌شماری در همان روزگار در واحه الخارقه کنده شد که اغلب بیش از ۱۲۰ متر عمق دارند؛ و امروزه، گرچه آب برخی روبه کاهش گذاشته اما برخی از این قنات‌ها هنوز دو تا سه لیتر آب در دقیقه دارند (Ibid). بی‌شک این کار داریوش در زمان خود تأثیر فراوانی در بهبود کشاورزی و تسریع در آب‌رسانی به مردم واحه و سایر نقاط مصر داشته است.

علاوه بر این، از بایگانی آرشام، شهربان مصر، مجموعه نامه‌هایی بر پاپیروس و پوست به دست آمده که گواه دقت تشکیلات اداری شهربان‌نشین به‌ویژه درباره ورود و خروج فرآورده‌های کشاورزی و صنعتی است که به انبار تعلق دارند (بریان، ۱۳۸۰: ۷۰۲). راجع به نحوه اداره املاک شاهی، از نامه‌هایی که ارشام ساتراپ مصر و دیگر مقامات پارسی به مباشران خود نوشته‌اند، تصویر روشنی درباره اراضی زراعی در مصر به دست می‌دهند. شاهنشاهی اراضی ملل مغلوب را

هرگز به دلخواه خود تصاحب نمی‌کرد بلکه زمین‌هایی را که در تملک پادشاهان و فرمانروایان پیشین بود می‌گرفت. این گروه، در واقع کسانی بودند که تسلیم هخامنشیان نشده و سلطه آن‌ها را نپذیرفته بودند. شاه اراضی آن‌ها را ضبط می‌کرد و به افراد خاندان سلطنتی و اشراف‌زادگان واگذار می‌نمود و آن‌ها را از پرداخت مالیات دولتی معاف می‌کرد. معمولاً صاحبان این زمین‌ها املاکشان را به وسیلهٔ مباشرانشان، که عمدتاً مصری بودند، اداره می‌کردند؛ مثلاً املاک آرشام در مصر توسط مباشرانی که قسمتی از زمین به صورت اقطاع با خدمت‌کاران در اختیار آن‌ها بود، اداره می‌شد (کورت، ۱۳۷۸: ۱۲۱).

هخامنشیان به استخراج معادن و کاربرد صنایع مختلف در ایالات نیز توجه داشتند. اسناد پارسی گویای آن است که یک فرد پارسی به نام «اتیاهوی» (Atiyawahy) در دوران شاهنشاهی کمبوجیه، داریوش و خشایارشا والی کوپتوس (Koptus) بوده است و مسئولیت استخراج سنگ از وادی حمامات برای کارهای ساختمانی را به عهده داشته و پس از او برادرش «آریاورته» (Aryanata) در عصر خشایارشا و اردشیر اول صاحب این مقام شده است (بریان، ۱۳۷۹: ۱۰۰۲/۱-۱۰۰۴). صنایع ساخت و تعمیر کشتی در مصر، که مهم‌ترین آن‌ها کارگاه کشتی‌سازی ممفیس می‌باشد، از طریق یک سند آرامی مربوط به این دوران مورد تأیید قرار گرفته است که کارکنان آن به اقوام متعدد تعلق دارند و کارگران این صنعت به دسته‌های هزار نفری تقسیم شده‌اند که در رأس آن‌ها یک ایرانی به نام بغه‌پاته قرار داشت (بریان، ۱۳۸۰: ۷۰۴-۷۰۷). بنابراین جامعهٔ مصری از تحولات پیش‌آمده در حوزه کشاورزی و صنعت به‌مانند دیگر حوزه‌ها، که توسط هخامنشیان در کشور مصر بنیادین شده بود، استقبال کرد و از این نوآوری‌ها در جهت رونق و رفاه خود بهره‌گرفت.

نتیجه‌گیری

مدارک و یافته‌های باستان‌شناسی جدید در مناطق مختلف مصر، عملکرد خشونت‌آمیز شاهنشاهان هخامنشی در مصر را که توسط مورخان یونانی و رومی روایت شده، رد می‌کند و در عوض از پیوندهای دوستانه و تنگاتنگ بین دو جامعه پرده برمی‌دارد. این مدارک رعایت و پیروی از اصول کشورداری کورش در ادارهٔ سرزمین مصر توسط جانشینانش را مورد تأیید قرار می‌دهد. شاهنشاهان هخامنشی، به‌ویژه داریوش بزرگ، در طول دورهٔ فرمانروایی خود بر مصر، با احترام و ویژه‌ای به تمدن درهٔ نیل می‌نگریستند. آن‌ها با علاقه‌مندی، به پیروی از سیاست‌های فراغنه‌پیشین، اقدامات عمرانی و فرهنگی ناتمام آنان را تمام کردند و با این کارها، مصریان شکست‌خورده را، هرچه بیشتر با حاکمیت شاهنشاهی هخامنشی پیوند دادند.

هخامنشیان در سراسر دوره تسلطشان بر مصر، ارتباط‌های نزدیکی با جامعه مصری برقرار کردند. این ارتباطات در مواردی باعث شکوفایی عناصر فرهنگی و تمدنی هریک از آن جوامع شد. اما در مطالعه آثار مربوط به سازمان اداری و اقتصاد مصر در این دوره، شواهد بسیاری از راهیابی دستاوردهای کهن هخامنشیان در زمینه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی هستیم که تأثیر ایرانیان بر مصر در موارد گوناگونی همچون تدوین قوانین، بازسازی و تأسیس مدارس پزشکی، بازسازی و ساخت معابد مصری، حفر کاریز و ساخت ترعه سوئز، که موجب گسترش شبکه‌های آبیاری و ارتباط و توسعه تجارت شدند، کاملاً مشهود است. به همین علت، به طور کلی می‌توان گفت که فتح و تسخیر مصر توسط پارسیان و حضور فیزیکی آنان در مصر نه تنها پیامد منفی در حوزه‌های مختلف اداری و اقتصادی در مصر دربر نداشت، بلکه موجب آرامش سیاسی و سازمان‌دهی اقتصادی سرزمین مصر شد.

منابع و مآخذ

- بریان، پی‌یر (۱۳۷۹). *تاریخ امپراتوری هخامنشیان*. ترجمه مهدی سمسار. تهران: زریاب.
- _____ (۱۳۸۰). *امپراتوری هخامنشی*. ترجمه ناهید فروغان. تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۵). *وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی*. ترجمه ناهید فروغان. تهران: اختران.
- ملک‌زاده بیانی، ملکه (۱۳۵۲). *تاریخ سکه از قدیم‌ترین ازمینه تا دوره اشکانیان*. تهران: دانشگاه تهران.
- لوکوک، پیر (۱۳۸۹). *کتیبه‌های هخامنشی*. ترجمه نازیلا خلخالی. تهران: فرزانه روز.
- پیرنیا، حسن (۱۳۸۰). *تاریخ ایران باستان*. جلد اول و دوم. تهران: افسون.
- داندامایف، محمد (۱۳۳۹). *تاریخ سیاسی هخامنشیان*. ترجمه خشایار بهادری. تهران: کارنگ.
- _____ (۱۳۵۸). *تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان*. ترجمه میرکمال نبی‌پور. تهران: گستره.
- دریوتون، اتین ماری (۱۳۳۲). *تاریخ مصر قدیم*. احمد بهنش. تهران: دانشگاه تهران.
- کالیکان، ویلیام (۱۳۸۷). *مادی‌ها و پارسی‌ها*. ترجمه گودرز اسعد بختیار. تهران: سمیر.
- کورت، آملی (۱۳۷۸). *هخامنشیان*. مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- کخ، هایدماری (۱۳۷۷). *از زبان داریوش*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: کارنگ.
- گرشویچ، ایلیا (۱۳۸۵). *تاریخ ایران*. از مجموعه تاریخ کمبریج. جلد دوم- دوره هخامنشیان. مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جامی.

- گیرشمن، رومن (۱۳۷۴). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران: علمی و فرهنگی.
- خدادادیان، اردشیر (۱۳۷۸). *هخامنشی‌ها*. تهران: به دید.
- هیگنت، چارلز (۱۳۷۸). *شکرکشی خشایارشا به یونان*. ترجمه خشایار بهاری. تهران: کارنگ.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۴). *ایران در عهد باستان*. تهران: امیرکبیر.
- یونگ، پیتربولیوس (۱۳۸۶). *پادشاه پارسی داریوش یکم*. ترجمه داوود منشی‌زاده. تهران: نشر ثالث.
- ژان، ژرژ (۱۳۸۲). *تاریخچه مصور الفبا و خط*. ترجمه اکبر تبریزی. تهران: علمی و فرهنگی.

Reference

- Atkinson, K.M.T.1956. The Legitimacy of Cambyses and Darius as Kings of Egypt. Journal of the American Oriental Society. Vol. 76(3)167-177. **(Journal)**
- Boardman, N. G. L. Hammond, D. M. Lewis and M. Ostwald (editors). Vol. IV, Cambridge University Press, P. 254-286. **(Part of Book)**
- Bresciani, E. 1958. La Satrapia d'Egitto: Studi Classici e Orientali. Vol. 7, 88-132. Liberia Goliardica. **(Book)**
- Bresciani, E. 1965. Ägypten und das Perserreich: in Fischer Weltgeschichte V. P. 16-311. Frankfurt. **(Part of Book)**
- Bresciani, E. 1981. La Morte di Cambise Ovvero Dell'empietà Punita: in Egitto e Vicino Oriente 4. 22-174. **(Part of Book)**
- Bresciani, E. 1984. Egypt, Persian Satrapy. W.D. Davies & L. Finkelstein (Editor), The Cambridge History of Judaism, Vol. 1, P.358-372 **(Part of Book)**
- Bresciani, E. 1985. The Persian Occupation of Egypt. P. 502-28. I. Gershevitch (Editor), in the Cambridge History of Iran, Vol. II. Cambridge. **(Part of Book)**
- Briant, P. 1981. Appareils d'état et developpement des Forces Productives au Moyen-Orient Ancien: le Cas de l'empire Achéménide, La Pensée 217/218, P. 9-23. **(Journal)**
- Briant, P. 1987. Pouvoir Central et Polycentrisme dans l'empire Achéménide (Quelques Réflexions et Suggestions): H.Sancisi-Weerdenburg (editor), Achaemenid History, Sources, Structures and Synthesis, Vol. I, P.1-31. Leiden. **(Part of Book)**
- Briant, P. 1988. Ethno-classe Dominante et Populations Soumises dans l'empire Achéménide. Le CAS de l' Égypte. A. Kuhrt & H. Sancisi-Weerdenburg (editors), Achaemenid History, Method and Theory. Vol. III, P.74-137. Leiden. **(Part of Book)**
- Briant, P. 1992. Darius, les Perses et l'empire. Paris. **(Book)**

- Briant, P. 2000. *Tārīkhi Imprātūrī Hakhāmanishīyān*. M. Simsār. (Translator). Zaryāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Briant, P. 2001. *Imprātūrī Hakhāmanishī*. N. Furūghān. (Translator). Kaṭri, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Briant, P. 2006. *Waḥdati Sīyāsī wa Ta‘āmuli Farhangī dar Shāhanshāī Hakhāmanishī*. N.Furūghān. (Translator). Akhtarān, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Burn, A.R. 1962. *Persia and the Greeks: The Defence of the West*, c. 546–478 B.C, Edward Arnold, London. **(Book)**
- Calmeyer, P. 1991. *Ägyptischer Stil und reichsachaimenidische Inhalte auf dem Sockel der Dareios-Statue aus Susa/Heliopolis*. H. Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt (editors). *Achaemenid History, Asia Minor and Egypt*, Vol. VI, P.285-303 Leiden, Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten. **(Part of Book)**
- Cameron, G. G. 1943. *Darius, Egypt, and the ‘Lands Beyond the Sea*. *Journal of Near Eastern Studies* (2): 307-313. **(Journal)**
- Cawkwell, G.L. 1972. *Introduction, in Xenophon: The Persian Expedition*. P.9-48 R. Warner. (Translator). London. **(Part of Book)**
- Cook, J.M. 1983. *The Persian Empire*. London. **(Book)**
- Cook, J. M. 1985. *The Rise of the Achaemenids and Establishment of Their Empire*. I. Gershevitch (Editor), in *Cambridge History of Iran*, Vol. II, P.91-200. **(Part of Book)**
- Cruz-Uribe, E. 2003. *The Invasion of Egypt by Cambyses*. *Transeuphratène* 25. P. 9-60. **(Part of Book)**
- Culican, W. 2008. *Mādihā wa Pārsihā*. G. As‘ad Baḥhtīyār. (Translator). Samīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Dandamayev, M. 1954. *Tārīkhi Sīyāsī Hakhāmanishīyān*. Kh. Bahādūrī. (Translator). Kārang, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Dandamayev, M. 1979. *Tārīkhi Sīyāsī wa Iktisādīyi Hakhāmanishīyān*. M.K. Nabīpūr. (Translator). Gustarīh, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Dandamaev, M.A & V.G. Lukonin. 1980. *Kul'tura i èkonomika drevnego Irana*, Moskow. **(Book)**
- Depuydt, L. 1995. *Murder in Memphis: The Story of Cambyses's Mortal Wounding of the Apis Bull* (Ca. 523 B. C.E.). *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 54, (2): 119-126. **(Journal)**
- Diodorus the Sisilin. 1814. *Historical library*. G. Booth. (Translator). University of Michigan Press, London. **(Book)**
- Drioton, E.M. 1953. *Tārīkhi Mişri Qadīm*. A. Bihmanish. (Translator). Tehran University, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Edakov, A.V. 1980. *Svavnitel'nyi Analiz Istocnikov o Egiptskom Kanale Darija I i Vremya Ego Soourzeniya*. VDI 152, P.105-120. **(Part of Book Book)**
- Gallotta, B. 1980. *Dario e l'Occidente Prima Delle Guerre Persiane*, Milano. **(Book)**

- Gershevitch, I. 2006. Tārīkhi Īrān: Az Maḍjmu'ih Tārīkhi Kambriḍj, Vol. 2. Dūriyi Hakhāmanishīyān. M. Thākībfar. (Translator). Djāmī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ghirshman, R. 1995. Īrān az Āghāz tā Islām. M. Mu'īn. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Heinz, W. 1979. Darius Und die Perser, Bd. 2, Baden-Baden. **(Book)**
- Henning, W.B.1967. Ein Persischer Titel im Altaramäischen. In Memoriam Paul Kahle. Berlin, P.45-138. **(Part of Book)**
- Herodotus. 1859. The History of Herodotus. G. Rawlinson. (Translator). London. **(Book)**
- Hignett, C. 1999. Lashgarkishīyi Khashāyārshā bi Yūnān. Kh. Bahādūrī. (Translator). Kārang, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- John, G. 2003. Tārīkhchīyi Muṣawar Alifbā wa Khaṭ. A. Tabrīzī. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Junge, P.J. 2007. Pādīshāhi Pārsī Dāryūshī Yikum. D. Munshīzādīh. (Translator). Thālīth Press, Tehran. . (In Persian) **(Book)**
- Khudādādīyān, A. 1999. Hakhāmanishīhā. Bihdīd, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Klasens, A. 1946. Cambyses en Égypte. Ex Oriente Lux 10, P.49-339. **(Part of Book)**
- Koch. H. 1998. Az Zabāni Dāryūsh. P. Radjabī. (Translator). Kārang, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Kraeling, E. 1953. The Brooklyn Museum Aramaic Papyri: New Documents of the Fifth Century B.C. from the Jewish Colony at Elephantine, New Haven. **(Book)**
- Kuhrt, A. 1999. Hakhāmanishīyān. M. Thākībfar. (Translator). Kuḩnūs, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Law, R.C.C. 1978. North Africa in the period of Phoenician and Greek Colonization in The Cambridge History of Africa, Vol. 2, P. 87-147. **(Part of Book)**
- Lloyd, A.B. 1983. The Late Period (664-323 BC). B. G. Trigger, B. J. Kemp, D. O'Connor and A. B. Lloyd (editors). Ancient Egypt: A Social History Cambridge University Press, Cambridge. P. 279-348. **(Part of Book)**
- Lloyd, A.B. 1988. Herodotus Book II. Commentary P.99-182, Leiden-New York. **(Part of Book)**
- Lloyd, A.B. 2007. Darius in Egypt: Suez and Hibis. C. Tuplin (editor), Persian Responses: Political and Cultural Interaction with (in) the Achaemenid Empire, Classical Press of Wales, Swansea. P.99-115. **(Part of Book)**
- Locoq, P. 2010. Katībihāyi Hakhāmanishī. N. Khalkhālī. (Translator). Furūzān Rūz, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Malikzādīh Bayānī, M. 1973. Tārīkhi Sikih az Qadīmtarīn Azmanīh tā Dūriyi Ashkāniyān. Tehran University, Tehran. (In Persian) **(Book)**

- Mashkūr. M.Dj. 1995. Īrān dar ‘Ahdi Bāstān. Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Naveh, J. 1970. The development of the Aramaic Script. Jerusalem. **(Book)**
- Perdu, O. 2010. Saites and Persians (664-332). A. B. Lloyd (editor). A Companion to Ancient Egypt, Chichester: Wiley-Blackwell, P.140-158. **(Part of Book)**
- Pīrnīyā, H. 2001. Tārīkhi Īrāni Bāstān. Vol. 1&2. Afsūn, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Pliny. 1947. Natural History. J. Bostock & H. Rackam. (Translators). Loeb Classical library, London. **(Book)**
- Porten, B. 1968. Archives from Elephantine: The life of an ancient Jewish military colony. University of California Press, Berkeley. **(Book)**
- Posener, G. 1936. La Première domination Perse en Égypte: Recueil d’inscriptions héglyphiques. Bibliothèque d’étude 11. Institut français d’archéologie Orientale, Le Caire. **(Book)**
- Ray, J.D. 1987. Egypt: Dependence and Independence (425-343 B.C.). H. Sancisi-Weerdenburg (editor). Achaemenid History, Sources, Structures, and Synthesis, Vol.I. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, P.79-95. **(Part of Book)**
- Ray, J.D. 1988. Egypt 525-404 B.C. in the Cambridge Ancient History. J. Root, M. C. 1979. The King and Kingship in Achaemenid art: Essays on the Creation of an Iconography of Empire, Leiden. **(Book)**
- Schaefer, H. 1960. Der Mensch im orient und Okzident, München. **(Book)**
- Scheil, V. 1930. Inscriptions de Darius à Suez. RAAO 27, P. 93–97. **(Part of Book)**
- Schmitt, R. 1983. Achaemenid Dynasty, Encyclopedia Iranica, Vol. I, fasc. 4, Costa Mesa: Mazda.P. 414-426. **(Part of Book)**
- Strabo.1854-1857. The Geography of Strabo. H.C. Hamilton. (Translator) H.G. Bohn. (Editor). In three volumes, London. **(Book)**
- Tuplin Ch. 1991. Darius' Suez Canal and Persian Imperialism. H. Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt (editors). Achaemenid History: Asia Minor and Egypt, Vol. VI, Leiden, P.237-83. **(Part of Book)**
- Tuplin, Ch. 1987. The administration of the Achaemenid Empire. I. Carradice (editor). Coinage and Administration in the Athenian and Persian empires, London, P. 109-166. **(Part of Book)**
- Zadok, R. 1986. On Some Iranian Names in Aramaic Documents from Egypt. Indo-Iranian Journal (29): 41-44. **(Journal)**.

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

مبانی و ریشه‌های مشروعیت شاه در دوره اشکانی^۱

فرشید نادری^۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۲

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۳۰

چکیده

اشکانیان در هنگامه حساسی پادشاهی خود را بنیان نهادند. سلوکیان به عنوان جانشینان اسکندر، بخش بزرگی از آسیا را در تصرف خود داشتند و یونانی‌گری یا همان «هلنیسم» در اجزای گوناگون زندگی از جمله سیاست، فرهنگ و هنر نفوذ کرده بود. در چنین شرایطی اشکانیان که دارای ریشه‌های قبیله‌ای استواری بودند، تلاش خود را به منظور بیرون‌راندن سلوکیان از سرزمین ایران و بنیان‌نهادن یک دودمان شاهی نوین آغاز کردند. در این میان، ارشک، بنیادگذار پادشاهی اشکانی نقش اساسی و سرنوشت‌سازی را برعهده داشت. پادشاهی نوین‌یاد اشکانی نیازمند کسب وجهه و مشروعیت سیاسی بود. در این فرایند با توجه به زمانه حساس و دشوار اشکانیان، مبانی و ریشه‌های مشروعیت پادشاه به آرامی در حال شکل‌گرفتن و تکوین بود. مقاله پیش‌روی در تلاش است اجزای پیچیده، درهم‌تنیده و چندوجهی مشروعیت سیاسی در دوره اشکانی را مورد بررسی قرار دهد. براساس نتایج به‌دست آمده، مهم‌ترین مبانی و بنیان‌های مشروعیت و مقبولیت پادشاه در دوره اشکانی عبارت بودند از: سنت‌های قبیله‌ای و دودمانی که بازتاب اساسی آن را در شخصیت ارشک می‌توان جست، سنت‌های کهن

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.19561.1600

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز؛ f.naderi@scu.ac.ir

ایرانی و به شکل مشخص خود سنت‌های شاهانه هخامنشی و سنت‌های مشروعیت‌بخش یونانی و به تعبیر درست‌تر آن سلوکی.

واژه‌های کلیدی: اشکانیان، شاه، مشروعیت، سنت‌های هخامنشی، سنت‌های سلوکی، ارشک یکم.

۱: مقدمه

۱-۱: بیان مسئله پژوهش

در پژوهش‌های مرتبط با ایران باستان، برای سال‌های متمادی، تاریخ اشکانیان چندان جدی گرفته نشد. توجه بیش از اندازه به شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی، نقش بسزایی در به حاشیه‌راندن این بخش از تاریخ ایران داشته است. همچنین نباید از نقش خاندان ساسانی در تخریب و جهت‌پادشاهی اشکانیان غافل شد. بازتاب این تخریب در گزارش مغرضانه خدای‌نامه از پادشاهی اشکانی قابل تشخیص است. «تردیدی نیست که به واسطه دشمنی ساسانیان با پارتیان، در نوشتن تاریخ اینان اهمال ورزیدند و حقایق آن را تحریف کردند» (یارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۸۳). مشکل دیگر به سرشت منابع برمی‌گردد. از دوران پادشاهی اشکانیان حتی یک منبع مستقل، که مستقیماً به آن‌ها پرداخته باشد، به دست نیامده است. نویسندگان یونانی و رومی نیز با دیدگاه بدبینانه‌ای به آن‌ها پرداخته‌اند. مبانی شهریاری در دوره اشکانی از مباحث پیچیده‌ای به شمار می‌رود که تحت تأثیر چنین مشکلاتی به درستی بدان پرداخته نشده است. با توجه به زمانه اشکانیان، مبانی مشروعیت شهریاری آنان تنها بر پایه سنت‌های ایرانی بنا نشده بود. پیدایش جنبش موسوم به یونانگرایی و بهره‌مندی اشکانیان از سنت‌های قبیلگی نیز در این فرایند نقش مؤثری داشتند. مسئله بنیادین این پژوهش بررسی سنت‌های مشروعیت‌بخش شهریاری اشکانی است. واکاوی عوامل مؤثر در شکل‌گیری و تکوین مبانی مشروعیت شهریاری اشکانیان بر اساس سنت‌های ایرانی و غیرایرانی و چگونگی بهره‌مندی اشکانیان از این عوامل در تثبیت پادشاهی خود مسئله اساسی پیش‌روی این پژوهش است.

۱-۲: پیشینه پژوهش

درباره مشروعیت شهریاری اشکانی، مقاله مستقلی در دست نیست. با وجود این، برخی محققان در نوشته‌های خود به این موضوع پرداخته‌اند و در اینجا تنها به معرفی برخی از پژوهش‌های مهم می‌پردازیم. ویسهوفر در مقاله‌ای تحت عنوان «شاهنشاه و یونان‌دوست: پادشاهی در ایران اشکانی» به برخی از مباحث مرتبط با موضوع پرداخته است. ولسکی در مقاله‌ای با عنوان «هخامنشیان و

اشکانیان»، برخی پیوندهای میان سنت‌های هخامنشی و اشکانی را یادآوری کرده است. دابرووا در مقالات متعددی به این موضوع پرداخته است. «پادشاهی اشکانی» و «اشکانیان: خدایان یا موجوداتی شبیه خدایان» از مهم‌ترین این مقالات است. فاولر در مقاله‌ای تحت عنوان «سنت و مشروعیت در ایدئولوژی سلطنتی اشکانیان» این موضوع را مورد بررسی قرار داده است. گاریالدی در مقاله‌ای با عنوان «الگوهای سلطنتی ایدئولوژیک میان سکه‌های سلوکی و اشکانی» تلاش کرده برخی دادوستدهای مشروعیت‌بخش میان سلوکیان و اشکانیان را بررسی کند.

۱-۳: اهمیت و ضروت پژوهش، سؤال اصلی پژوهش، مفروضات

این مبحث نه تنها از منظر تاریخی حائز اهمیت است بلکه از منظر مطالعه اندیشه سیاسی در ایران باستان و مقوله ساختار قدرت نیز اهمیت دارد. به علاوه بررسی این موضوع ما را در راهیابی به لایه‌های پنهان و عمیق‌تر ساختار سیاسی و اداری دستگاه پادشاهی اشکانی یاری می‌کند. این پژوهش در پی یافتن پاسخ این پرسش اساسی است که مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده مشروعیت دستگاه پادشاهی اشکانی کدامند؟ براساس نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر، سنت‌های ایرانی، قبیلگی و سلوکی مهم‌ترین مبانی مشروعیت‌بخش شهریاری اشکانی به شمار می‌روند. در همین راستا تلاش می‌شود پیش از بررسی ویژگی‌های آیین شهریاری در ایران اشکانی، مباحث مقدماتی مطرح شوند. این مباحث می‌تواند زمینه را برای ارائه بهتر موضوع فراهم کند.

۲: ملاحظات انتقادی

۲-۱: کتک خوتایی: ملوک الطوائف و شهریاری اشکانی

هنگام بحث درباره شهریاری اشکانی، بنا بر عادت، سخن از مفاهیمی نظیر حکومت ملوک الطوائفی و پادشاهی‌های متعدد به میان می‌آید (نک: طبری، ۱۳۵۲: ۴۹۳-۴۹۴؛ بلعمی، ۱۳۸۰: ۴۹۶-۵۰۱). «ملوک الطوائف» بار معنایی منفی داشت و در اکثر موارد به دوران فترت اطلاق می‌شد: «در سراسر روزگار اشکانیان که ملوک الطوائف نامیده می‌شدند، از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت تا آنکه با ظهور اردشیر قدرت خود را بازیافتند» (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۷). در کارنامه اردشیر بابکان تعداد این کدخدایان پس از مرگ اسکندر «دو سد و چهل کدخدا» آمده است (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۷۸: ۳).^۱ اکنون با

۱. برای دیدن فهرست کاملی از سایر متون اسلامی و پهلوی که از ملوک الطوائف یاد کرده‌اند نک: جلیلیان، ۱۳۹۶:

توجه به تحولات چشمگیری که در بازسازی تاریخ اشکانیان صورت گرفته، می‌توان در برخی مفاهیم بازمینی اساسی صورت داد. یکی از این موارد، با مفهوم شهریاری اشکانی در ارتباط است. در دیدگاه منفی یادشده، شاهان اشکانی دارای قدرت محدودی بوده و شاهان ولایات در قلمرو خویش خودسرانه حکومت کرده‌اند. برخی مستندات تاریخی، دست کم با تعمیم این دیدگاه به سراسر تاریخ ایران اشکانی سازگاری ندارد. شاید بهتر باشد میزان و چگونگی اختیارات این شاهک‌نشین‌ها را با آمدوشد شاهان قدرتمند و ضعیف در ارتباط دانست.

عنوان ملوک‌الطوایف که از نظر کارکرد با «کتک‌خوتائیه» نزدیکی دارد و در اصل برگردانی از آن است، بخشی از مفهوم شهریاری در دوره اشکانی را در بردارد. «کتک‌خوتایی» (kadagxwadāih) از ریشه (kadag) در معنای «کده» و «خانه» (مکنزی، ۱۳۸۸: ۹۵) و (xwadāy) به معنای «سرور» و «خدا» آمده است (همان: ۱۶۴). می‌توان با تأمل بیشتری در معنای واژه «خوتای» به تعریف مناسب‌تری از مفهوم «کتک‌خوتایی» یا به تعبیر دقیق‌تری «ملوک‌الطوایفی» دست یافت. در تحلیلی، فرایند تحول معنایی «خوتای» این‌گونه تفسیر شده است: واژه (xwadāy) برگردان کاملی از واژه یونانی «اوتوکراتور» (autokratōr) است که در عصر اشکانی برای اشاره به این عنوان سیاسی بر ساخته شد. در اصل، این واژه کارکردی سیاسی و اجتماعی داشته و در راستای ترجمه واژه اوتوکراتور، به معنای سرور و فرمانروای یک ملت و سرزمین است. این واژه در آینده دچار تحول معنایی شد و در حوزه دینی در دوره فاسی میانه و سپس فارسی نو با واژه‌های «خدا» و «الله» مترادف گردید (شایگان، ۱۳۸۴: ۲۹۹).

در سنگ‌نبشته شاپوریکم (۲۴۰-۲۷۲ ب.م) در کعبه زرتشت، شواهدی از بار معنایی سیاسی این واژه قابل ذکر است. گذشته از ساسان، که لقب «خودای»^۱ دارد (جلیلیان، ۱۳۸۸)، دو تن از اعضای خاندان «اندیگان» هم لقب «خودای» داشته‌اند (عریان، ۱۳۸۲: ۷۲-۷۳). در سنگ‌نبشته نرسی (۲۹۳-۳۰۲ ب.م) نیز به ده اشراف‌زاده با این عنوان اشاره شده که فرمانروایان ایالات کوچک‌تری بوده‌اند که شایسته عنوان شاه نبوده‌اند (عریان، ۱۳۸۲: ۶۵-۷۳ و ۱۱۱-۱۲۶). با استفاده از تحلیل شایگان و همچنین موارد مندرج در سنگ‌نبشته‌های ساسانی، می‌توان نتیجه گرفت اشکانیان نخستین، که هنوز حوزه قدرتشان به مناطقی از ایران محدود می‌شد در این لقب‌گزینی و استفاده از عنوان اوتوکراتور و به تعبیری همان عنوان «خوتای» تعمدی داشته‌اند. لقب «اوتوکراتور»

۱. جلیلیان در مقاله مبسوط خود با استناد به شواهد کتیبه‌شناختی و دیگر منابع نشان داده‌است لقب «خودای» در ترکیب «ساسان خودای» به معنای فرمانروا یا سرور است و دارای بار معنایی و پشتوانه سیاسی است نه معنای دینی و یا اسطوره‌ای. نک: جلیلیان، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۵.

که در سنت‌های سلوکی به معنای «سردار برگزیده» و «فرمانروای مطلق» بود در سکه‌های اشک یکم به درستی نشانگر موقع و جایگاه سیاسی او بود (سلوود، ۱۳۷۳ الف: ۳۸۲). در آینده که متصرفات اشکانیان گسترش یافت، عنوان شاهنشاه را اختیار کردند.

بنابراین واژه «کتک خودایی» که بخشی از معنای آن ریشه در مفهوم سیاسی «خودای» دارد، عنوانی سیاسی است که برای اداره مناطق کوچک در تاریخ ایران استفاده می‌شده است. تأمل در کاربرد واژه «کدخدا» در روستاهای ایران بیشتر از هر چیزی می‌تواند روشنگری کند. بنابراین کتک خوتایان یا همان ملوک الطوایف، فرمانروایان مناطقی بودند که استفاده از آن‌ها در اداره مناطق کم‌اهمیت، دست کم از دوران سلوکی به این سوی سابقه داشته است. با وجود این، عنوان ملوک الطوایف در توصیف شهریاری اشکانی با بار معنایی منفی همراه شد که دلایل متعددی داشت. یکی از این دلایل القای وجود گسست بزرگی در توالی سلسله‌های ایرانی، حدفاصل یورش اسکندر تا آمدن اردشیر ساسانی بود. در این طرح، اردشیر رهایی بخش ایران از «دش خدایی» و «کتک خوتایی» معرفی می‌شود (کارنامه اردشیر بابکان: ۱۳۷۸: ۳). سیطره ایدئولوژی آشکار مندرج در متون پهلوی و خدای‌نامه‌ها و به تبع آن تاریخ‌های اسلامی در ناچیز شمردن تاریخ اشکانیان قابل انکار نیست (پارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۸۳، خطیبی، ۱۳۹۴: ۳۸۱).^۱

کتک خوتایان یا شاهک‌نشین‌های دولت اشکانی، که در متون پهلوی و اسلامی (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۶-۷) به فراوانی زیر نام ملوک الطوایف از آنان یاد شده، به تعبیر دقیق تری فرمانروایانی بودند که زیر نظر «شاهنشاه» حکومت می‌کردند. می‌توان چنین تصور کرد که در زمان سلطنت برخی شاهان اشکانی که اقتدار کمتری داشته‌اند شاهک‌نشین‌هایی که زمینه‌های استقلال بیشتری داشته‌اند، نافرمانی کرده و تمایلات استقلال‌طلبانه خود را بروز داده‌اند. در نقطه مقابل نیز در زمان سلطنت شاهان مقتدر، تمرکزگرایی افزایش یافته و حکومت اعمال نفوذ بیشتری کرده است. برای نمونه می‌توان به تصرف دوباره «خاراکنه» منطقه تجاری مهم در سال ۱۵۱/۱۵۰ میلادی در دوران پادشاهی بلاش چهارم (۱۴۷-۱۹۲ ب.م) اشاره کرد (شول، ۱۳۹۲: ۶۲۸). این منطقه پیش‌ازین نیز به دست مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۹ ب.م) به دست اشکانیان افتاده بود. همچنین می‌توان به تلاش‌های بلاش یکم به منظور به دست گرفتن کنترل برخی شاهک‌نشین‌های بزرگ از جمله ماد آتروپاتن و ارمنستان اشاره کرد (شسیمان، ۱۳۸۴: ۶۱، بیوار، ۱۳۷۳: ۱۷۸-۱۷۹). شاهک‌نشین‌های تابعه در فرصت‌های مقتضی، به‌ویژه در بحران‌های جانشینی و درگیری‌های اشراف با دربار اشکانی،

۱. برای دیدن جایگاه تاریخ اشکانیان در خدای‌نامه، شاهنامه و متون اسلامی نک: خطیبی، ۱۳۹۴ الف: ۳۷۱-۴۲۱، خطیبی، ۱۳۹۴ ب: ۶۷۵-۷۰۵، پارشاطر، ۱۳۷۳: ۵۸۳-۵۸۶ و Shahbazi, 1986b: 542-543.

به منظور بازیابی استقلال خود تلاش می‌کردند. در این باره باید، ازدست رفتن بسیاری از ایالات دولت اشکانی از جمله خاراکنه و برخی استان‌های خاوری حدفاصل مرگ مهرداد یکم (۱۳۹ پ.م) تا به تخت‌نشینی مهرداد دوم (۱۲۴ پ.م) را خاطر نشان کرد (شییمان، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۹). این مناطق با روی کار آمدن مهرداد دوم دوباره به قلمروی اشکانیان بازگشتند و استقلال خود را از دست دادند. شواهد حاکی از آن است که حتی در استان پارس، که سنت‌های کهن ایرانی پویاتر از سایر نواحی ایران بود، فرمانروایی اشکانیان به شکل جدی به چالش کشیده نشده و الگوهای اشکانی به ویژه در سکه‌های محلی پارس مورد پیروی قرار گرفته است (ویزهوفر، ۱۳۹۲: ۶۵۸-۶۵۹). در نتیجه نمی‌توان سراسر دوره اشکانی را در رابطه با اختیارات ملوک الطوایف با یک رویه واحد ارزیابی کرد. بنابراین صدور احکام کلی درباره حوزه اختیارات ملوک الطوایف نمی‌تواند شیوه مناسبی در تحلیل ویژگی‌های شهریاری اشکانیان باشد. بر این اساس می‌توان مدعی بود شاهک‌نشین‌ها عمدتاً وابسته به شاهنشاه بودند و اشکانیان تلاش می‌کردند در تابعیت آن‌ها خللی به وجود نیاید. البته وابستگی و یا خودمختاری این مناطق بنا به شرایط سیاسی و آمدوشد شاهان این سلسله در نوسان بوده است. به تعبیری بخش عمده‌ای از تاریخ ایران اشکانی صحنه درگیری دربار با شاهک‌نشین‌های مرکز گریز بوده است.

۲-۲: انجمن‌ها و مجلس‌های شاه‌گزینی

شاه‌گزینی و نقش انجمن‌های مشورتی در گزینش و یا برکناری شاه، ارتباط مستقیمی با مبانی شهریاری در دوره اشکانی دارد. در اینجا مجال بررسی همه‌جانبه این موضوع فراهم نیست و تنها در قالب ملاحظات اولیه به آن پرداخته می‌شود.

ویدن‌گرن با بررسی شیوه‌های شاه‌گزینی در ایران اشکانی به این نتیجه می‌رسد که سلطنت انتخابی ملاک عمل بوده است. با وجود این، می‌گوید این شیوه انتخابی تا چه اندازه اهمیتی فراتر از سلطنت موروثی داشته است، ناروشن است. همچنین احتمالاً همیشه چنان بوده که پادشاه نیرومندی توانسته است نامزد مورد نظر خود را به تأیید انجمن‌گزینشی برساند (ویدن‌گرن، ۱۳۷۸: ۱۵۹). وی به درستی به قدرت سلطنت موروثی در شیوه‌های شاه‌گزینی اشاره کرده است. همچنین باید به برخی شواهد تاریخی در اعمال نفوذ شاه و نادیده‌انگاشتن سنت‌های کهن نیز استناد کرد. ژوستن از تصمیم فرهاد اول در کنار نهادن سنت ارشدزادگی و گزینش برادر کوچک‌ترش به ولیعهدی خبر می‌دهد. وی می‌نویسد در این مورد فرهاد سرنوشت پادشاهی را به علاقه خود به فرزنداناش ترجیح داد (Justin, 1994: 257, 41-10). این خبر نشانگر درهم‌تنیدگی عناصر متنوع در شکل‌گیری و

تکوین ایدئولوژی سلطنتی شاهنشاهی اشکانی است. از سوی دیگر باید به برخی اخبار مراجع دست اول در خصوص نقش و جایگاه انجمن‌های مشورتی در گزینش شاه و یا خلع وی از سلطنت اشاره نمود. ویدن گرن با استفاده از محیط اشکانی داستان فراخوان مجلسی از جانب رستم به منظور عزل ویشتاسپ شاه، این گونه نتیجه می‌گیرد که احتمالاً در دوره اشکانی نیز چنین مجلسی با قدرت برکناری و گزینش شاه وجود داشته است (ویدن گرن، ۱۳۷۸: ۱۶۴). با وجود این، همان گونه که ولسکی به درستی خاطرنشان شده، نباید درباره قدرت این مجالس مشورتی دچار زیاده‌روی و خیال پردازی شویم (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۲۵). هنگامی که شاهنشاه قدرتمندی بر سریر سلطنت تکیه می‌زد، می‌توانست با کمال خود کامگی فرمانروایی کند (Dabrowa, 2010: 125). درباره گزینش جانشین نیز همین قاعده قابل تعمیم است. در زمان سلطنت پادشاهان قدرتمندی چون مهرداد یکم و دوم، کمتر مجاللی برای اعمال نفوذ اشراف و انجمن‌های مشورتی باقی می‌ماند. عبارت کریستن سن در اینجا می‌تواند روشن‌گری کند: «سلطنت اشکانیان، اگرچه هرگز به قدرت و ثبات سلطنت هخامنشی نرسید، ولی صورتاً حکومت آنان استبدادی بود. اختیارات شاهنشاه محدود به قانونی نبود و اگر بخت و اقبال با او یار می‌شد و موانع را از میان برمی‌داشت، با کمال استبداد و خودسری فرمانروایی می‌کرد» (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۴۹). به علاوه با استفاده از شیوه‌های شاه‌گزینی در دوره ساسانی، که در بسیاری موارد میراث‌خوار اشکانیان بودند، می‌توان تا حدودی با چگونگی شیوه‌های شاه‌گزینی در دوره پیشین نیز آشنا گردید. براساس تحقیقات تاریخی، «شاه‌گزینی در دوره ساسانی، همواره چارچوب معین و ثابتی نداشته و در پیوند با موقعیت‌های پیش آمده، دگرگون می‌شده است». در حقیقت هنگامی که دستگاه پادشاهی ساسانی در دوره نیرومندی خود بوده، گزینش ولیعهد از جانب پادشاه صورت می‌گرفت، در مقابل نیز در هنگام ناتوانی این دستگاه، مجال خودنمایی و کنشگری بزرگان و اشراف و اعضای خاندان‌های نژاده شاهنشاهی در گزینش شاهنشاه تازه فراهم می‌شد (جلیلیان، ۱۳۸۷: ۱۱۱). بنابراین این تصور که انجمن‌های مشورتی نقش اساسی در گزینش و یا برکناری شاه داشته‌اند چندان با گزارش‌های تاریخی همخوانی ندارد.

۲-۳: آگاهی‌های سکه‌شناختی

با عنایت به کمبود منابع مکتوب، شواهد سکه‌شناختی می‌تواند در بازسازی دست‌کم کمرنگی از مشروعیت شهریاری اشکانیان مؤثر باشد.^۱ همچنین خاموشی نسبی منابع یونانی و رومی و کمبود فاحش یافته‌های باستان‌شناختی، توجه بیش‌ازپیش به نشانه‌ها، نقوش و نوشته‌های سکه‌ها را ضروری

۱. برای دیدن وضعیت کنونی پژوهش‌های مرتبط با سکه‌های اشکانی نک: آلرام، ۱۳۹۲.

می‌کند. در بررسی گونه‌شناسی تاج سکه‌های شاهان اشکانی نیز می‌توان شاهد برخی تغییرات تدریجی و معنادار بود (Sarkhosh Curtis, 2012). شاهان نخستین اشکانی در سکه‌های خود از سرپوش سلطنتی شناخته‌شده با شلق استفاده می‌کردند. با شلق معمولاً توسط یک دیهیم یا نیم تاج در انتها بسته می‌شد. از دوران فرمانروایی ارشک اول تا مهرداد یکم از این سرپوش سلطنتی استفاده می‌شد (رضایی باغبیدی، ۱۳۹۳: ۴۰۰. سلوود، ۱۳۷۳: ۳۸۲).

از جمله شواهد ارزشمند سکه‌شناختی، استفاده از تیارا در سکه‌های اشکانی است. برخی نمادهای به کاررفته در تیارا می‌تواند در معرفی جنبه‌های مرتبط با سلطنت اشکانی مفید باشد (Olbrycht, 1997: 28). مهرداد دوم با یک تیارای منحصر به فرد در سکه‌های خود آشکار می‌گردد. این سرپوش سلطنتی شامل یک تیارای گنبدی شکل دراز شده و یک دیهیم است. با توجه به اینکه شاهان اشکانی معمولاً در سکه‌های خود تنها با یک دیهیم ساده ظاهر می‌شدند، استفاده از تیارا را باید با یک تغییر ایدئولوژیک سیاسی در ارتباط دانست (Wiesehofer, 1996: 60). فتوحات چشمگیر و همچنین به کارگیری عنوان «شاهنشاه»، مهرداد را شایسته سرپوش سلطنتی فاخری چون تیارا کرده بود. با توجه به اینکه شاهک نشین‌های تابعه معمولاً به دیهیمی بسنده می‌کردند، استفاده از تیارا را می‌توان با نوعی القای قدرت برتر شاهنشاه تفسیر کرد (Olbrycht, 1997: 57). به سخن دیگر، تیارا و به کارگیری آن عموماً به خاندان سلطنتی اشکانی تعلق داشت و دیگر شاهان محلی بیشتر از دیهیم استفاده می‌کردند. همچنین باید به تیارا به عنوان یک ابزار تبلیغاتی گسترده و مؤثر اشاره کرد (نک: Dabrowa, 2008). یکی از مهم‌ترین مجاری انتقال این سنن به اشکانیان می‌تواند ایالت ماد باشد. دو ضرابخانه عمده اشکانیان یعنی اکباتان و ری در این ایالت واقع شده و بخش عمده‌ای از سکه‌های اشکانی در این ضرابخانه‌ها ضرب شده بودند (Olbrycht, 1997: 44). از دیگر نشانه‌های سلطنتی، باید به اورنگ یا تخت شاهی و عصا نیز اشاره کرد. هنگامی که در منابع یونانی و رومی از معاهدات صلح با رومیان یاد می‌شود، یکی از مطالب مورد مذاکره، بازپس‌گیری تخت شاهی اشکانیان است که در هنگام لشکرکشی تراژان به یغما رفته بود (Dabrowa, 2010: 28). براساس این شواهد، می‌توان چنین استنباط کرد که اشکانیان با گسترش قلمروی سلطنتی و افزایش قدرت نهاد پادشاهی تلاش می‌کردند بر روند تمرکزگرایی بیفزایند و از اعمال نفوذ و قدرت شاهک نشین‌های تابع بکاهند.

۳: سرچشمه‌های مشروعیت شهریاری در دوره اشکانی

اشکانیان در زمانه‌ای می‌زیستند که عقاید متنوع دینی و سیاسی از جمله ایرانی، یونانی و سامی رواج

چشمگیری داشت. بدیهی است مرام سلطنتی آنان نیز دچار نوعی آمیختگی می‌شد (Olbrycht, 1996: 57, Wiesehofer, 1997: 29). در این راستا شاید بتوان از عناصر سه گانه ایرانی، هلنی و سنن قبیلگی نام برد (فرای، ۱۳۸۲: ۳۴۹). به شکل دقیق‌تری می‌توان عنصر ایرانی را با سنن هخامنشی، عنصر هلنی را با سنن سلوکی و عنصر قبیلگی را با سنن آسیای مرکزی در ارتباط دانست.^۱ در اینجا تلاش می‌شود سرچشمه‌ها و بنیان‌های مشروعیت‌زای پادشاهی اشکانی، در قالب گزاره‌های سه گانه یادشده مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱: انگاره‌های قبیلگی و دودمانی

اشکانیان پیوندهای فرهنگی ریشه‌داری با آسیای مرکزی داشتند و از همان نواحی جنبش خود را به‌منظور برپایی یک دودمان شاهی آغاز کردند. آسیای مرکزی از دیرباز محل نشوونمای فرهنگ ایرانی بوده است. با این همه از میان همه مرده‌ریگ این مناطق، محققان عمدتاً زندگی کوچ‌نشینی و شاخه‌های آن را با اشکانیان در ارتباط دانسته‌اند. بخشی از ایدئولوژی شهریاری اشکانیان آبشخوری این چنینی دارد و در اینجا از آن با عنوان موقعیت دودمانی و قبیلگی ارشک یاد می‌شود. جایگاه ارشک، سرکرده قبیله «پرنی»، می‌بایست با اقدامات جسورانه‌اش به آرامی تثبیت شده باشد. می‌توان چنین تصور کرد که افراد قبیله ارشک با مشاهده موفقیت‌های روزافزون او به تدریج گرد او جمع شده و مقدمات باور به فرهمنندی وی را فراهم کرده‌اند. ارشک به تدریج، سرزمین‌های بیشتری را به دست می‌آورد و پس از تاج‌گذاری، آغازگر یک ایدئولوژی شاهی نوینی می‌گردد. ضرب سکه و تعیین تاج‌گذاری وی به عنوان مبدأ سلطنت، نشانگر حرکت بنیادگذارانه وی هستند (شپیمان، ۱۳۸۴: ۱۰۲). پیروزی‌های ارشک چنان قابل توجه بود که جایگاه او را به عنوان بنیادگذار دودمان شاهی در میان قبیله خود و دیگران استوار کرد. اقدامات او در شکل‌گیری ایدئولوژی سلطنتی اشکانیان به شکل مطلقه و وراثتی بسیار مؤثر افتاد (Dabrowa, 2010: 124-125). محققان در ویرانه‌های نسا به ویژه در ساختار بنایی که به «سالن دایره‌ای شکل» مشهور است، نشانه‌هایی از آیین پرستش سرسلسله دودمان را یافته‌اند (Invernizzi, 2011: 655). با این حال چندان آشکار نیست که این آیین را بیشتر بایستی با سنت‌های کهن ایرانی در ارتباط دانست یا سنت‌های یونانی. در این باره می‌توان به یک نگرش دیرپا در سنت‌های ایرانی در زمینه قانون‌های مرتبط با خانواده نیز اشاره کرد. قدرت پادشاه برگرفته از یک نگرش ریشه‌داری بود که

۱. درباره پیوندهای اشکانیان با آسیای مرکزی نک: Olbrycht, 2003. همچنین: البریخت، ۱۳۹۲.

به رئیس خانواده قدرتی وسیع و فراگیر می‌بخشید و این نگرش به‌خوبی در قانون خانواده زرتشتی بیان شده است. به عبارتی سیمای پادشاه در نزد اشکانیان با سیمای پدر خانواده شباهت تمام داشت (یارشاطر، ۱۳۷۳: ۳۵. لو کونین، ۱۳۷۷: ۸۵). موقعیت دودمانی ارشک در میان قبیله «پرنی» این اجازه را به او می‌داد تا بتواند ادعای سروری و پادشاهی کند (Wiesehofer, 1996: 59). جایگاه خانواده ارشک زمانی جلوه بیشتری می‌یابد که در آینده یکی از شروط اصلی گزینش شخص به پادشاهی، تعلق به خاندان اشکانی بود. نام و لقب او برای همه جانشینانش از چنان اهمیتی برخوردار است که تا پایان سلسله در سکه‌های آنان مورداستفاده قرار می‌گیرد (Invernizzi, 2011: 649). جایگاه ویژه دودمان ارشک و انحصار پادشاهی در آن، می‌تواند ما را در پذیرش اندیشه کهن ایرانی «خوره» یا همان فره در میان این خاندان متقاعد کند (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۴۱). باورهای وابسته به بیابان‌گردی که در تفسیر فرای باید ریشه آن را هندوایرانی خواند با مفهوم «فرن» یا شکوه شاهی که در میان ایرانیان بسیار اهمیت دارد در ارتباط است.^۱ باوجود این، کمبود فاحش منابع به‌ویژه کتیبه‌های سلطنتی نمی‌تواند ما را به سوی این تصور که اشکانیان تا چه پایه پادشاهی خود را آسمانی و الهی می‌انگاشته‌اند، هدایت کند (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

افزون بر مسئله فرن، بایستی به حق جانشینی سرکرده قبیله با کمانی که از سوی خدا به او داده می‌شود اشاره کرد. این مورد را می‌توان با شکوه یا بخت شاهی در ارتباط دانست (فرای، ۱۳۸۲: ۳۵۰). نقش کماندار بر سکه‌های اشکانی، در سکه‌های هخامنشی نیز پیشینه دارد و تداوم این نقش در سکه‌ها تا پایان سلسله، حاکی از اهمیت ویژه این نماد در نزد طایفه «اپرنی» و اشکانیان داشته است (شیپمان، ۱۳۸۴: ۸۱).

۲-۳: سنت‌های هخامنشی و شهریاری اشکانیان

میراث هخامنشی در شکل‌گیری آیین سلطنتی اشکانیان مؤثر بوده است. پیوندهای ایدئولوژیک اشکانیان با سنن هخامنشی یکی از موضوعات محل مناقشه میان پژوهشگران است.^۲ باوجود این، امروزه پذیرفته‌اند اشکانیان در برخی موارد از میراث سیاسی و فرهنگی هخامنشی بهره برده‌اند (Wolski, 1963; Fowler, 2005; Neusner, 1963).

دابرووا فهرست کاملی از این پیوندها را ارائه داده است. مهم‌ترین موارد ذکر شده در این فهرست

۱. برای بحث فره نک: Gnoli, 1999: 312 و سودآور، ۱۳۸۴.

۲. برای شواهد متعددی درباره ایرانی‌گرایی اشکانیان نک: ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۳۹. شکوری‌فر و نصرالله‌زاده، ۱۳۹۵، زرین کوب و نادری، ۱۳۹۳، شیپمان، ۱۳۸۴: ۸۲.

عبارت‌اند از: استفاده از دیهیم به‌عنوان نماد سلطنتی، به‌کارگیری لقب سلطنتی شاهنشاه، استفاده از ابزار تبلیغاتی گسترده از جمله تلاش جهت تبارسازی از طریق پیوند با اردشیر دوم هخامنشی، به‌کارگیری تیارا در سکه‌های مهرداد دوم، ایجاد پیوند ایدئولوژیک با هخامنشیان از طریق برپایی یادمان‌ها، نقش برجسته‌ها و کتیبه‌های سلطنتی در بیستون، ادعای اردوان سوم (دوم) درباره بازپس‌گیری سرزمین‌های آناتولی، رسم زمین‌بوسی در حضور پادشاه و بزم و مجالس شاهانه (Dabrowa, 2014: 155-157). لقب شاهنشاه و رواج آن در سکه‌ها و کتیبه‌های سلطنتی برجسته‌ترین میراث هخامنشی است که اشکانیان به‌دست‌آوردند، بخشی از مشروعیت خود را پی‌افکنده‌اند (Invernizzi, 2011: 650). با ترویج این لقب، انگاره شاهی در خاندان اشکانی تحول بزرگی را تجربه کرده است. شاهان اشکانی که در گذشته فرمانروایی محدودی داشتند اینک بر سرزمین‌های گسترده‌ای فرمان می‌راندند که استفاده از لقب شاه‌شاهان را مجاز می‌کرد. در گذشته تردیدهایی درباره زمان دقیق به‌کارگیری این عنوان وجود داشت. ولسکی با استفاده از ترجمه کتیبه نقش‌برجسته خونگ‌نوروزی به این تردیدها پایان داد و نه مهرداد دوم، بلکه مهرداد یکم را نخستین پادشاه اشکانی معرفی می‌کند که از عنوان شاه‌شاهان استفاده کرد (Wolski, 1988: 166). (Dabrowa, 2010: 131).

با وجود نقش پررنگ مهرداد یکم، تلاش‌هایی به‌منظور بهره‌گیری از سنت‌های هخامنشی در زمان نخستین پادشاهان اشکانی از جمله ارشک یکم نیز آغاز شده بود. استفاده از سرپوش هخامنشی «باشلق» (Sarkhosh Curtis, 2012: 86) و لقب «کارنی» (kārnī) از جمله این اقدامات بود (شکوری‌فر و نصرالله‌زاده: ۱۳۹۵: ۳۵). «کارنی» در دوره هخامنشی بر بلندپایگان نظامی اطلاق می‌شد. نکته درخور توجه استفاده ارشک اول از این لقب در سکه‌های خویش است (سلوود، ۱۳۷۳: ۳۸۲). با استفاده از لقب «کارنی» در سکه‌های ارشک یکم، که می‌شود آن را معادل «اوتوکراتور» سلوکی دانست، وی تمایل خود را به استفاده از یک عنوان هخامنشی و فاصله گرفتن از طرح‌های سلوکی آشکار می‌کند (Shahbazi Shapur, 1986: 525). تلاش اشکانیان در بساختن تبار هخامنشی را نیز می‌توان از جمله پیوندهای اشکانیان با سنت‌های هخامنشی به‌شمار آورد. این تبارسازی یکی از اقداماتی بود که می‌توانست در شکل‌گیری مشروعیت سیاسی آنان مؤثر باشد. آنان خود را از اعقاب اردشیر دوم هخامنشی می‌دانستند که پیش از رسیدن به پادشاهی لقب «آرساکس» داشت (Arrian, 1933: 301). همچنین باید به داستان هفت توطئه‌گری که علیه ساتراپ سلوکی پارت شورش کردند، اشاره کرد. این داستان، آشکارا داستان داریوش و همدستان وی را در شورش علیه بردیای دروغین تداعی می‌کند (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۱۷۰-۱۶۹). در اینجا نیز ارشک با شش تن دیگر

از جمله برادر و پنج همدست خویش بر ساتراپ سلوکی پارت شوریده و وی را از پای درمی آورد. به نظر می‌رسد این داستان‌ها در آینده و احتمالاً در دوران پادشاهی مهرداد یکم و یا دوم بر ساخته شده‌اند. با اینکه ماهیت داستانی این روایت آشکار است، اما تلاش‌های اشکانیان در سامان دادن به پایه‌های ایدئولوژیک شهریاری خویش را به درستی نشان می‌دهد. مسئله دیگر به داستان ارشک یکم و اشارات منابع به سابقه راهزنی وی برمی‌گردد. این داستان با سنت‌های کهن مردم ایران که تمایل داشتند طبقه شاهان را از یک منشأ آغازین پست قلمداد کنند در ارتباط نزدیک است (ویسهوفر، ۱۳۷۷: ۱۶۹). چنین داستان‌هایی در مورد کوروش هخامنشی (بریان، ۱۳۷۹: ۷۱) و ساسان جد اعلای ساسانیان نیز روایت شده‌است (جلیلیان، ۱۳۹۶: ۱۷).

۳-۳: انگاره‌های سلوکی در آیین سلطنتی اشکانیان

اشکانیان به عنوان جانشینان سلوکیان، برخی انگاره‌های مرتبط با مشروعیت شهریاری را از آنان به ارث برده‌اند. مجاری انتقال این مفاهیم غیر از فرمانروایان سلوکی، می‌تواند پادشاهی یونانی - باختری در همسایگی آنان نیز باشد (لوکونین، ۱۳۷۷: ۷۴. فرای ۱۳۷۷: ۳۰۸). آیین پرستش نیاکان که می‌توان از آن در ایجاد مشروعیت و تولید یک آیین پادشاهی یاری جست، ریشه در سنت‌های یونانی و سلوکی دارد. در پیوند با این سنت، فرضیه خداانگاری شاهان اشکانی نیز ریشه در سنت‌های سلوکی دارد (گیمن، ۱۳۷۵: ۲۷۴). در این باره فرای توجه را به واژه «تئوس»^۱ در سکه‌های اشکانی جلب می‌کند. با این حال او این عنوان را با الوهیت پادشاه در ارتباط نمی‌داند و آن را با نام یا پایگاه شاه یا نهاد پادشاهی مرتبط می‌داند (فرای، ۱۳۸۲: ۳۵۱).

شاید پیشینه سنت‌های ریشه‌دار احترام ویژه بزرگان دوده و نیاکان، بتواند تفاوت جهان‌بینی سیاسی اشکانیان و سلوکیان درباره مسئله خداانگاری شاه و لقب «تئوس» در سکه‌های اشکانی را توجیه نماید. از طرفی می‌توان تصور کرد این لقب‌گزینی در تداوم سنت‌های سلوکی و به‌منظور القای تداوم خاندان شاهی به زیردستان به‌ویژه رعایای غیرایرانی در پوشش خاندان نوپای اشکانیان است. از سوی دیگر شاید بتوان با احتیاط زیاد استفاده از این عنوان را فقط به‌مثابه ارتباط خاندان شاهی با خدایان و برگزیده و موردعنايت بودن این خاندان قلمداد کرد.

دابرووا با ارائه شواهد سکه‌شناختی تلاش می‌کند پیشینه استفاده از لقب «تئوس» را به دوران مهرداد یکم نسبت دهد (Dabrowa, 2009: 46). وی تلاش می‌کند به کارگیری لقب «تئوس»

۱. برای عنوان تئوس در سکه‌های اشکانی نک. Wiesehofer, 1996: 62, Sarkhosh. Dabrowa, 2011: 247.

(خدا)، «تئوپاتور» (کسی که پدرش خداست) و «اپی فانس» (تجلی خداوند) را با علاقه اشکانیان به سنت‌های زرتشتی و هخامنشی پیوند دهد. خلاصه فرضیه دابرووا این است: با استناد به خبر آمیانوس مارسلینوس درباره ارتقای ارشکک پس از مرگش به مرتبه خدایی و همچنین خبر ایزیدورخارکسی درباره آتش همواره فروزان شهر آساک، این گمانه پیش می‌آید که احتمالاً آیینی در ارتباط با پرستش ارشکک و تبار خدایی وی در میان بوده است. با وجود این، متأسفانه تاکنون مدارک مکتوب و شواهد باستان‌شناختی در تأیید این فرضیه خاموش هستند. حتی امیدهایی که در مجموعه یادمان‌های نسا ایجاد شده چندان راه به جایی نبرده است.^۱ سکه‌های مهرداد یکم که در ضرابخانه سلطنتی هکاتومپولیس در خراسان و در نیمه نخست پادشاهی او و پیش از رویارویی او با جمعیت یونانی بین‌النهرین و شهرهای یونانی‌نشین ضرب شده‌اند، نخستین مدارک مستند درباره فرضیه سلطنت الهی و آیین‌های ویژه شاهی هستند. برای نخستین بار عناوین «تئوس» و «تئوپاتور»^۲ در سکه‌های مهرداد یکم ظهور می‌کنند. نکته قابل توجه اینکه، اهمیت این القاب به گونه‌ای بوده که تا پایان سلطنت اشکانی در اکثر موارد تکرار شده‌اند (Dabrowa, 2014). (149-154) از منظر دابرووا اشکانیان در اکثر موارد از هواداران سرسخت آموزه‌های کیش زرتشت بوده و جهت مشروعیت پادشاهی خود به سنت‌های کهن هخامنشی و زرتشتی از جمله «پادشاهی مقدس» روی آورده‌اند. وی یادآوری می‌کند اشکانیان که در محیطی ایرانی پرورش یافته بودند از «پادشاهی مقدس» و اصول آن جهت مشروعیت پادشاهی خود بهره‌برده‌اند. «با توجه به اینکه سنت زرتشتی به هخامنشیان این آگاهی و دریافت را که به خدایان مرتبط گردند داده بود، اشکانیان نیز تلاش کردند با این سنت پیوند برقرار کنند» (Ibid: 157). بر این اساس بهره‌مندی اشکانیان از القاب مذهبی نظیر تئوس و تئوپاتور بهتر می‌توانست شخصیت الهی آن‌ها را ترویج و تبلیغ کند. با عنایت به رواج زبان یونانی در دوره سلوکی و زمان اشکانیان، گزینش این زبان در این تبلیغات شاهانه ابزار کارآمدتری بوده است (Ibid:158). دابرووا در پایان نتیجه می‌گیرد که حق انحصاری گزینش شاه از میان خاندان اشکانی نتیجه بهره‌مندی از سنت‌های زرتشتی و هخامنشی بوده که نقش عمده‌ای در ایجاد مشروعیت در خاندان سلطنتی اشکانی داشته است (Ibid:159).

۱. اینورنیتزی تلاش کرده‌است از طریق یادمان‌های نسا برخی مباحث مرتبط با آیین‌های سلطنتی اشکانیان را تفسیر کند:

Invernizzi, 2011. همچنین نک: اینورنیتزی، ۱۳۹۲.

۲. در مورد عنوان «تئوپاتور»، گاریبالدی پیشنهاد داده پیشینه به کارگیری آن در سکه‌های اشکانی به دوران سلطنت فرهاد دوم (۱۳۹-۱۲۸ پ.م) برمی‌گردد نه مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۹ پ.م). نک: Gariboldi, 2002: 374.

فرضیه دابرووا با همه دلگیریی چندان با واقعیات تاریخی همخوانی ندارد. تلاش وی برای برقراری پیوندهایی میان سنت‌های زرتشتی و هخامنشی با برخی اقدامات اشکانیان، گرچه در مواردی نظیر استفاده از لقب هخامنشی «شاهنشاه» موفقیت‌آمیز بوده است، اما در مورد لقب‌های «تنوس» و «تئوپاتور» نمی‌تواند راهگشا باشد. در نقد این دیدگاه ابتدا باید به مقدمات نادرست دابرووا اشاره کرد. وی در پی القای این منظور است که این سکه‌ها نه در شهری یونانی یا یونانی‌نشین نظیر سلوکیه و شوش بلکه در سرزمین اصلی اشکانیان یعنی در هکاتومپلیس واقع در خراسان ضرب شده‌اند. به علاوه در طرح او، این سکه‌ها در زمانی پیش از گشایش بین‌النهرین و تماس بیشتر با شهرهای یونانی‌نشین ضرب شده‌اند. نتیجه موردنظر دابرووا اینکه ضرب سکه‌ها در محیط و زمانی با چیرگی عنصر ایرانی صورت گرفته است. نیازی به یادآوری نیست که یونانیگری با فتوحات اسکندر و امپراتوری سلوکیان، پیش از پادشاهی اشکانیان در بسیاری از نقاط ایران از جمله شرق ایران ریشه دوانده بود. در نتیجه، رسوخ انگاره‌های مشروعیت‌بخش یونانی در قالب القاب موردنظر نیازی به فتح مناطق یونانی‌نشین به دست اشکانیان ندارد. همچنین دابرووا توضیح نمی‌دهد که چگونه می‌توان میان القابی نظیر تنوس و تئوپاتور با سنت‌های زرتشتی و هخامنشی ارتباط معنایی برقرار کرد! شاهان اشکانی با گزینش القابی نظیر تنوس و تئوپاتور تلاش داشتند با بهره‌مندی از یک سنت سلوکی، به رعایای خود نشان دهند که انسان‌هایی فراتر از دیگران هستند. ماهیت این القاب نشانگر توجه به سرچشمه‌های مشروعیت‌زایی سیاسی از جانب اشکانیان است. پذیرفتنی‌تر است اگر ریشه‌ها و آبشخور این بخش از آیین سلطنتی شاهان اشکانی و در آینده ساسانی را نه سنت‌های کهن زرتشتی و هخامنشی که سنت‌های یونانی و سلوکی بدانیم که اشکانیان در معرض و مجاور آن‌ها بوده‌اند. ویزهوفر در بحثی مرتبط با استان پارس در دوره اشکانی «سرچشمه تخصیص خصایل خدای گونی به شاهان ایرانی» را در دوره فرمانروایی سلوکیان در جنوب غربی ایران جستجو می‌کند (ویزهوفر، ۱۳۹۲: ۶۵۸-۶۵۹). بی‌گمان می‌توان دامنه و گستره این تأثیر را در سایر نقاط ایران نیز قابل تصور دانست.

نکته حائز اهمیت دیگر به آموشده‌های سیاسی میان اشکانیان و سلوکیان و تأثیرات متقابل آن‌ها بر هم بازمی‌گردد. به‌عنوان نمونه باید به حضور درازمدت دمتریوس دوم (۱۴۵-۱۲۵ پ.م) پادشاه سلوکی در دربار اشکانیان اشاره کرد. وی که در دوره پادشاهی مهرداد یکم به اسارت درآمد مورد مهربانی قرار گرفت و از جانب دربار اشکانی با او رفتاری درخور شأن شاهانه‌اش صورت گرفت. در تحلیلی به این تأثیر دوجانبه اشاره شده است. در این گمانه، لقب تنوس در سکه‌های مهرداد یکم (۱۷۱-۱۳۹ پ.م) و لقب تئوپاتور در سکه‌های فرهاد دوم (۱۳۹-۱۲۸ پ.م) از

نتایج حضور بلندمدت (حدود ده سال) این پادشاه سلوکی در دربار اشکانیان است. همچنین برخی سکه‌های دمتریوس که با شمائل و هیبتی شرقی (با ریش انبوه) و پارتی است نیز با تأثیرپذیری وی از آیین‌های اشکانی قابل تفسیر است (Gariboldi, 2002:375).

براین اساس می‌توان از تأثیر برخی الگوهای سلوکی، که پیش‌روی اشکانیان بودند، در سازمان‌دادن به مشروعیت پادشاهی آنان سخن گفت. با وجود این، در خصوص برخی الگوهای یکسان در ضرب سکه و برخی نمادهای مشترک سکه‌های اشکانی و سلوکی، شاید بتوان از ظرافت‌های تبلیغاتی اشکانیان به‌منظور تسهیل و ترویج بازرگانی به‌ویژه در شهرهای یونانی‌نشین نیز سخن به میان آورد. به کارگیری سیستم پولی مشهور به آتیک، پیروی از سبک و اوزان یونانی و سلوکی و حتی القاب یونانی در مهم‌ترین ابزار تبلیغاتی آن زمان یعنی سکه، می‌توانست در نگهداری ارزش پولی و گسترش بازرگانی و ایجاد حس اعتماد در روزگار پیچیده پس از هخامنشیان مؤثر باشد (Ibid:375-376). در این تفسیر، برخی القاب به‌کاررفته در سکه‌های اشکانیان را نه تنها باید با پیوندهای ایدئولوژیک آن‌ها با سلوکیان در ارتباط دانست، بلکه شاید بتوان بخشی از آن را هم با سیاست تبلیغاتی آنان پیوند زد. این مسئله به‌ویژه در شهرهایی نظیر سلوکیه و شوش، که ساکنان آن عمدتاً یونانی بودند، بیشتر حائز اهمیت بود. گذشته از این باید به تأثیر انگاره‌های سلوکی و یونانی در نخستین مجموعه معماری سلطنتی در دوره اشکانیان اشاره کرد. سخن بر سر یادمان‌ها، کاخ‌ها و معماری مجموعه نسا در استان پارت است. بخشی از بن‌مایه‌ها و تزئینات هنری، مجسمه‌ها و سبک معماری به‌کاررفته در مجموعه نسا نشانگر تأثیر سلوکیان در شکل‌گیری آیین سلطنتی پیچیده و چندوجهی اشکانیان است. براین اساس نسا به‌عنوان نخستین تختگاه اشکانیان همراه با مجموعه اقامتگاه‌ها، نیایشگاه‌ها و میدان‌های آن با الهام از هنر و الگوهای سلوکی، نقش مهمی در جهت‌دهی به آیین‌های سلطنتی نسل نخستین شاهان اشکانی ایفا کرده است (Canepa, 2014: 20-23).

با وجود تأثیرپذیری اشکانیان از سلوکیان، تمایزهای آشکاری نیز در این زمینه دیده می‌شود. برخلاف سلوکیان که قدرت خود را به زور اسلحه به‌دست آورده بودند، قدرت در میان شاهان اشکانی نهادی بود نه شخصی. با جلوس اشکانیان بر تخت شاهی، گونه سنتی سلطنت احیا گردید، سلطنتی که در ابتدا بر پایه علقه خونی با خاندان هخامنشی استوار بود. اشکانیان مانند جانشینان خود یعنی ساسانیان مدعی بودند که قدرتشان نه بر پایه حُسن نیت رعایایشان، بلکه موهبتی الهی است و شاهان اشکانی نمایندگان خدا بر روی زمین محسوب می‌شدند (پارشاطر، ۱۳۷۳: ۳۳). همچنین نمی‌توان میان اندیشه‌های یونانی سلوکیان و اشکانیان در این رابطه شباهت تامی جستجو کرد و از

تمایزات آن‌ها غافل ماند. در ایران، پادشاه نه همچون خدا پرستش می‌شد و نه کسی به شمار می‌رفت که دارای منشأ خدایی است؛ با وجود این، داشتن ارتباط ویژه با خدایان علاوه بر اصل تبار و شایستگی شخصی، اصل اساسی در مشروعیت حکومت و فرمانروایی بود (Wiesehofer, 1996: 55). بر این اساس خدائنگاری و پرستش نیاکان در میان اشکانیان را تنها نمی‌توان در پیوند با سنت‌های یونانی و سلوکی مورد توجه قرار داد. علقه‌های دودمانی در میان جامعه ایرانی از دیرینگی و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. همچنین احترام ویژه‌ای که خانواده ایرانی برای بزرگان دوده قائل می‌شد، می‌تواند ما را به سوی این مسئله رهنمون کند که آیین‌های مرتبط با پرستش نیاکان در جامعه ایران قدیم نهادینه بوده است (پریخانیان، ۱۳۷۷: ۱۶. یارشاطر، ۱۳۷۳: ۳۵).

۴: نتیجه‌گیری

مبانی شهریاری در دوره اشکانی را می‌بایست در ظرف زمانی و با لحاظ کردن موقعیت دشوار سیاسی آنان بررسی نمود. مفهوم شهریاری در این دوران چندوجهی، ترکیبی و به گونه‌ای پیچیده بوده است. در ابتدای تأسیس سلسله، انگاره‌های دودمانی و شخصیت اثربخش بنیادگذار پادشاهی، اهمیت اصلی را داشته است. در آینده یکی از مبانی اساسی مشروعیت شاهان اشکانی تعلق پادشاه به دودمان اشکانی بود. حضور پایدار و درازمدت نام و لقب وی در سکه‌های اشکانی به عنوان نیای نام‌دهنده، نشانگر برجستگی و اهمیت یاد و نام و تبار او در میان اشکانیان است. همچنین باید به تعیین سال تاج‌گذاری وی به عنوان مبدأ تاریخ اشکانیان اشاره کرد. شواهد معماری و باستان‌شناختی نیز نشانگر وجود آیین‌های مرتبط با پرستش سرسلسله دودمان اشکانی در نسا است. باور به فرمندی ارشک و جانشینان او یکی از شاخصه‌های مشروعیت دودمان اشکانی به شمار می‌رفته است. بخشی از انگاره‌های ابتدایی مشروعیت ارشک و دودمان وی، ریشه در سنت‌های قبیلگی طوایف «پرنی» و «داهه» و در مقیاس گسترده‌تری سنت‌های آسیای مرکزی داشته است. با تثبیت قدرت و گسترش اراضی، تأسی از انگاره‌های ایرانی، و در اینجا مشخصاً هخامنشی، نقش اصلی را در تکوین مشروعیت سیاسی در نزد اشکانیان بازی می‌کند. نسل نخست شاهان اشکانی با به کارگیری «باشلق» یا همان «کلاه ساتراپی» و لقب هخامنشی «کارنی»، نخستین تلاش‌های خود را جهت ایجاد مشروعیت با بهره‌گیری از سنت‌های هخامنشی آغاز کردند. استفاده از عنوان هخامنشی «شاهنشاه» از دوران مهرداد یکم به این سوی، در این رابطه بیش از همه دارای اهمیت است. تلاش اشکانیان در بساختن تبار شاهانه و پیوند دادن خود با اردشیر هخامنشی، از جمله دیگر پیوندهای میان خود و سنت‌های هخامنشی است. به کارگیری دیهیم و به ویژه تیارا در

سکه‌های اشکانی و برپایی نقش برجسته‌ها و یادمان‌هایی در بیستون نیز در همین راستا قابل تفسیر است. همچنین باید به تلاش‌های اشکانیان در بازپس‌گیری سرزمین‌های آسیای کوچک و ادعای آنان در خصوص این نواحی به‌عنوان یک میراث هخامنشی اشاره کرد. براین‌اساس اشکانیان با چنگ‌انداختن به میراث گذشته و در اینجا به شکل مشخص میراث هخامنشی، در پی به‌دست آوردن مشروعیت سیاسی بیشتری بودند.

اشکانیان بخش قابل توجهی از انگاره‌های شهریاری را مدیون سلوکیان بودند. خداانگاری و تقدس‌بخشیدن به مقام شاهنشاه را می‌توان یکی از بارزترین تأثیرات سلوکی بر شهریاری اشکانیان قلمداد کرد. این انگاره با ظهور برخی عنوان‌های سیاسی و دینی در سکه‌های شاهان اشکانی در ارتباط است. القابی نظیر «تئوس»، «تئوپاتور» و «اپی‌فانس» از جمله مهم‌ترین این القاب هستند. این عنوان‌ها ریشه یونانی دارند و از مجاری سلوکیان و دولت یونانی - باختری به اشکانیان رسیده‌اند. مرادفات فراوان اشکانیان با سلوکیان از جمله اقامت درازمدت دمتریوس پادشاه سلوکی در دربار اشکانی می‌تواند یکی از راه‌های انتقال این مفاهیم بوده باشد. اشکانیان با به‌کارگیری این القاب در پی القای موجودیت برتر و فرازمینی خود در قبال رعایای خود بودند. افزون بر این، برخی انگاره‌های سلوکی نیز در قالب معماری و هنر به اشکانیان منتقل گشته است. مجموعه نسا با یادمان‌ها و تزیینات خود در این رابطه شایان توجه است. باستان‌شناسان نشانه‌هایی در پیوند با آیین پرستش نیاکان را در نسا یافته‌اند. با عنایت به تأثیر ژرف عناصر یونانی در نسا، این آیین را می‌توان در پیوند با سنت‌های یونانی و سلوکی دانست.

مبانی مشروعیت پادشاه در دوره اشکانی ترکیب پیچیده و درهم‌تنیده‌ای از سنت‌های قبیلگی، دودمانی، ایرانی، هخامنشی و همچنین یونانی - سلوکی است. با این‌همه، اشکانیان دست کم از نیمه دوم پادشاهی خود تلاش کردند با بهره‌مندی از سنت‌های ایرانی پایه‌های مشروعیت پادشاهی خود را مستحکم کنند. از این فرایند در تاریخ ایران اشکانی زیر عنوان «ایران‌گرایی» یاد می‌شود.

منابع و مآخذ

- ادی، سمویل کندی (۱۳۸۱). **آیین شهریاری در شرق**. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آلبریخت، مارک (۱۳۹۲). «فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمعیت کوچگر و یکجانشین». **امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن**. گردآوری یوزف ویسهورفر. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز: صص ۱-۲۹.

- اینورنیتزی، آنتونیو (۱۳۹۲). «اسا در دوره اشکانی: پرتوهای تازه در پژوهش». **امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن**. گردآوری یوزف ویسهوفر. ترجمه خشایار بهاری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز. صص ۵۷-۷۴.
- آلام، میثاقیل (۱۳۹۲). «چگونگی و وظایف سکه‌شناختی اشکانیان». **امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن**. گردآوری یوزف ویسهوفر. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز: صص ۵۶۳-۵۹۶.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۸). **ایران باستان**. ترجمه عیسی عبدی. تهران: نشر ماهی.
- بریان، پی‌یر (۱۳۷۹). **تاریخ امپراتوری هخامنشیان (از کورش تا اسکندر)**. ترجمه مهدی سمسار. جلد اول. تهران: انتشارات زریاب.
- بیوار، ا.ده. (۱۳۷۳). «تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج ۳. قسمت اول). گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر: صص ۱۲۳-۱۹۷.
- پریخانیان، ا.گ. (۱۳۷۷). «جامعه و قانون ایرانی». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج ۳. قسمت دوم). گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر: صص ۱۱-۷۱.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۸۷). «شاه‌گزینی در دوره ساسانیان: فرایند شاه‌گزینی در نامه تنسر به گشنسپ». **تاریخ ایران**. شماره ۵/۵۹. زمستان: صص ۸۹-۱۱۵.
- _____ (۱۳۸۸). «ساسان‌خودای: چهره‌ای تاریخی یا افسانه‌ای؟». **تاریخ ایران**. شماره ۵/۶۳. زمستان: صص ۲۷-۵۴.
- _____ (۱۳۹۶). **تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها. پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- حمزه اصفهانی، حسن (۱۳۴۶). **تاریخ پیامبران و شاهان**. ترجمه جعفر شعار. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۹۴). الف. «اشکانیان در حماسه ملی». **تاریخ جامع ایران، دنباله تاریخ هخامنشی تا پایان تاریخ ساسانی و تاریخ اساطیری**. (ج دوم). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. سرویراستاران حسن رضائی‌باغبیدی - محمود جعفری‌دهقی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی): صص ۳۷۱-۴۲۱.
- _____ (۱۳۹۴). ب. «خدای‌نامه». **تاریخ جامع ایران، زبان و ادبیات، تاریخ‌نگاری و جغرافیا، فلسفه و نهضت ترجمه در ایران باستان**. (ج پنجم). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. سرویراستاران حسن رضائی‌باغبیدی - محمود جعفری‌دهقی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی). صص ۶۷۵-۷۰۵.

- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۹۲). «سکه‌های اشکانی». **تاریخ جامع ایران، (اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران هنر و معماری ماد و هخامنشی)**. (ج. ۳) زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. سرویراستاران حسن رضایی باغبیدی. محمود جعفری دهقی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی: صص ۳۹۷-۴۱۴.
- زرین کوب، روزبه و فرشید نادری (۱۳۹۳). «اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی: پای‌بندی یا عدم تقید اشکانیان به سنت‌ها و موارث فرهنگ ایرانی». **جستارهای تاریخی**. سال پنجم. شماره دوم. پاییز و زمستان: صص ۴۱-۶۳.
- سلوود، دیوید (۱۳۷۳) الف. «سکه‌های پارتی»، **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج. ۳ قسمت اول). گردآوری احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر: صص ۳۸۱-۴۰۱.
- _____ (۱۳۷۳) ب. «دولت‌های کوچک جنوب ایران». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج. ۳ قسمت اول). گردآوری احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر: صص ۴۰۱-۴۲۹.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴). **قره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان**. تهران: نشر نی.
- شایگان، محمدرحیم (۱۳۸۹). «تحول مفهوم خدا». **یشت فرزاتگی: جشن نامه دکتر محسن ابوالقاسمی**. به اهتمام سیروس نصرالله‌زاده و عسکر بهرامی. تهران: انتشارات هرمس: صص ۲۹۷-۳۲۹.
- شکوری فر، ملیحه. سیروس نصرالله‌زاده (۱۳۹۵). «پیگیری سنت‌های ایرانی در سکه‌های اشکانی». **جستارهای تاریخی**. سال هفتم. شماره اول. بهار و تابستان: صص ۲۱-۴۵.
- شول، مونیکا (۱۳۹۲). «مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ خاراکنه پارتی». **امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن**. گردآوری یوزف ویسهوفر. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز: صص ۶۲۷-۶۴۱.
- شیمان، کلاوس (۱۳۸۴). **مبانی تاریخ پارتیان**. ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). **تاریخ طبری یا تاریخ الرسل والملوک**. (ج. ۲). ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- _____ (۱۳۸۰). **تاریخنامه طبری، گرداننده منسوب به بلعمی**. تصحیح و تحشیه محمد روشن. (ج. ۱). تهران: انتشارات سروش.
- عریان، سعید (۱۳۸۲). **راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی - پارتی)**. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).

- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۷). **میراث باستانی ایران**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۲). **تاریخ باستانی ایران**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۷۸). **کارنامه اردشیر بابکان**. با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۴). **ایران در زمان ساسانیان**. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- لوکونین، و.گ (۱۳۷۷). «نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری، مالیات‌ها و داد و ستد». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج. ۳ قسمت دوم). گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر: صص ۷۱-۱۴۵.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). **شاهنشاهی اشکانی**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: انتشارات ققنوس.
- ویدن‌گرن، گنو (۱۳۷۵). **دین ایران باستان**. ترجمه رویا منجم. تهران: انتشارات فکرروز.
- _____ (۱۳۷۸). **فتودالیزم در ایران باستان**. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر قطره.
- ویزهوفر، یوزف (۱۳۹۲). «مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان». **امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن**. گردآوری یوزف ویسهوفر. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز. صص ۶۵۶-۶۷۳.
- ویسهوفر، ژوزف (۱۳۸۹). **ایرانیان، یونانیان و رومیان تگاهی به دادوستد فرهنگی میان ایران و یونان**. ترجمه جمشید ارجمند. تهران: نشر و پژوهش فرزانه‌روز.
- _____ (۱۳۷۷). **ایران باستان از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد**. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: انتشارات ققنوس.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۵). **تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران**. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
- یارشاطر، احسان (۱۳۷۳). «پیشگفتار». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج. ۳، قسمت اول). پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. صص ۹-۹۴.
- _____ (۱۳۷۳). «تاریخ ملی ایران». **تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان**. (ج. ۳، قسمت اول). پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر: صص ۴۷۱-۵۸۷.

Reference

- Alram, M. 2013. Čigūnigīy wa Wazāyifi Sikki Shināsīyi Ashkānīyān; Impirātūrī Ashkānī wa Asnād wa Manābi‘i Ān. P. 563-596. J. Wieschöfer. (Compiler). H. Šādīkī. (Translator). Furūzān Rūz, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Arrian. 1933. Anabasis Alexandri, Books I-IV E. Iliff Robson. (Translator). Loeb Classical Library, London & New York. **(Book)**
- Bivar, A.D.H. 1994. Tārīkhi Sīyāsī Īrān dar Dūriyih Ashkānīyān, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsānīyān. Vol.3. No.1, P. 123-197. H. Anūshī. (Translator). I. Yārshātīr. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Blois, F., W. Vogelsang. 1993. Dahae. Encyclopedia Iranica. I. Yarshater. (Editor). Mazda Publishers. Costa Mesa. California. Vol. VI. P. 581 -582. **(Book)**
- Briant, P. 2000. Tārīkhi Imprātūrī Hakhāmanīshīyān. M. Simsār. (Translator). Zaryāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Brosius, M. 2009. Īrāni Bāstān. ‘Ī. ‘Īabdī. (Translator). Māhī, (In Persian) **(Book)**
- Canepa, M. P. 2014. Seleukid Sacred Architecture, Royal Cult and the Transformation of Iranian Culture in the Middle Iranian Period. Iranian Studies, P.1-27. **(Journal)**
- Christensen, A.E. 1995. Īrān dar Zamāni Sāsānīyān. R. Yāsīmī. (Translator). Dunyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Dabrowa, E. 2009. Mithradates I and the Beginning of the Ruler – Cult in Parthia. Electrum. Vol. 15, P. 41-51. **(Book)**
- Dabrowa, E. 2008. The Political Propaganda of the first Arsacids and its Targets (from Arsaces I to Mithradates II). Partica. 10. P. 25-31. **(Book)**
- Dabrowa, E. 2010. The Parthian Kingship. Concepts of Kingship in Antiquity. Giovani B. Lanfranchi & R. Rollinger. (Editors). Padova. P. 123-134. **(Book)**
- Dabrowa, E. 2011. Arsaces Theos: Observation on the Nature of the Parthian Ruler-Cult. Mesopotamia. Xlv. Firenze. P. 247 – 255. **(Book)**
- Dabrowa, E. 2014. The Arsacids: Gods or Godlike Creatures? Divinizzazio, Culto del Sovrano e Apoteosi tra Antichità e Medioevo. A Cura di Tommaso Gnoli e Federicomaria Muccioli. Bononia University Press. **(Book)**
- Djālīlīyān, Sh. 2008. Shāh Guzīnī dar Dūriyih Sāsānīyān, Farāyandi Shāh Guzīnī dar Nāmīyih Tinsir bi Gušnasp. History of Iran, 59(5): 89-115. **(Journal)**
- Djālīlīyān, Sh. 2009. Sāsān Khudāy: Čihriī Tārīkhi ya Afsānī. History of Iran, 63(5): 27-54. **(Journal)**
- Djālīlīyān, Sh. 2017. Tārīkhi Tahawulāti Sīyāsī Sāsānīyān. SAMT, Tehran. (In Persian) **(Book)**

- Farihwashī, B. 1999. *Kārnāmiyih Ardīshīr Bābakān*. Pahlawī Text, Transliteration, Persian Translation and Glossary. Tehran University, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Fowler, R. 2005. Most Fortunate Roots: Tradition and Legitimacy in Parthian Royal Ideology. Hekster, R. Fowler (Editors). *Imaginary Kings. Royal Images in the Ancient Near East, Greece and Rome*. Stuttgart. P.125-231. (**Book**)
- Frye, R.N. 1998. *Mīrāthi Bāstānī Īrān*. M. Radjābnīyā. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Frye, R.N. 12003. *Tārīkhi Bāstānī Īrān*. M. Radjābnīyā. (Translator). 'Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Gariboldi, A. 2004. Royal Ideological Patterns between Seleucid and Parthian Coins: the Case of Θεοπάτωρ. in Robert Rollinger & Christoph Ulf with collaboration of K. Schnegg (Editors). *Commerce and Monetary Systems in the Ancient World: means of Transmission and Cultural Interaction*. Melammu Symposia v. Stuttgart. P.84-336. (**Book**)
- Gnoli, G. 1999. Farr(ah). *Encyclopedia Iranica*. I. Yarshater. (Editor). Bibliotheca Persica Press. New York. Vol IX. P. 312-319. (**Book**)
- Ḥamzi Iṣfihānī, Ḥ. 1967. *Tārīkhi Payāambarān wa Shāhān*. Dj. Shu'ār. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. . (In Persian) (**Book**)
- Humāyūn Kātūzīyān, M.'A. 2006. Taḍādi Dūlat wa Millat: Nazariyih Tārīkh wa Sīyāsāt dar Īrān. 'A. Tayīb. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Invernizzi, A. 2011. Royal Cult in Arsakid Parthia. More than Men, Less than Gods. *Studies on Royal Cult and Imperial Worship. Proceedings of the International colloquium Organized by the Belgian School at Athens*. November 1-2. 2007. Panagiotis p. Iossis, Andrzej S. Chankowski and Cathrine C. Lorber. Peeters. (Editors). Leuven-Paris-Walpole, MA. (**Book**)
- Invernizzi, A. 2013. Nisā dar Dūriyi Ashkānī; Partūhāyi Tāzi dar Pazhūhiṣh. *Impirāturī Ashkānī wa Asnād wa Manābi'i Ān*. P. 57-74. J. Wiesehöfer. (Compiler). Kh. Bahārī. (Translator). Nashr wa Pazhūhiṣh Furūzān Rūz, Tehran. (In Persian) (**Parts of Book**)
- Junianus, J.M. 1994. *Epitome of the Philippic History of Pomoeius Trogus*. J. C. Yardley. (Translator). R. Develin. (Introduction and Explanatory Notes). The American Philological Association. Classical Resources. Scholar Press, Atlanta. (**Book**)
- Kennedy, E.S. 2002. Ā'ini Shahrīāyī dar Shark. F. Badrihī. (Translator). Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Khaṭībī, A. 2015. Ashkānīyān dar Ḥimsiyih Milī, Tārīkhi Djāmi'i Īrān. Vol.2, P. 371-421. K. Mūsawī Budjñurdī *et al.* CGIE, Tehran. (In Persian) (**Parts of Book**)
- Khaṭībī, A. 2015. Khudāy Nāmi, Tārīkhi Djāmi'i Īrān. Vol.5, P. 675-705. K. Mūsawī Budjñurdī *et al.* CGIE, Tehran. (In Persian) (**Parts of Book**)

- Loukonine, V.G. 1998. Nahādḥāyi Sīyāsī, Idjtimā'ī wa Idārī, Mālīyāthā wa Dād wa Sīdat, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsānīyān. Vol.3. No.2, P.71-145. H. Anūshī. (Translator). I. Yārshātīr. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Neusner, J. 1963. The Parthian Political Ideology. *Ianica Antiqua*. III. P. 40-59. **(Book)**
- Olbrycht, M. J. 1997. Parthian King's tiara: Numismatic Evidence and Some Aspects of Arsacid Political Ideology". *Notae Numismaticae*. (2). P. 27 – 61. **(Book)**
- Olbrycht, M. J. 2003. Parthia and Nomads of Central Asia: Elements of Steppe Origin in the Social and Military Developments of Arsacid Iran. in Schneider. *Mitteilungen des SFB "Differenz und Integration 5. Militär und Staatlichkeit, Halle/Saale*. P. 69-109. **(Book)**
- Olbrycht, M. 2013. Farhangī Manāṭīkī Istipī wa Rawābiṭī Mīyāni Djamīyati Kūčgar wa Yikdjānišhīn; Impirāṭūrī Ashkānī wa Asnād wa Manābi'ī Ān. P. 1-29. J. Wiesehöfer. (Compiler). H. Šādiqī. (Translator). Furūzān Rūz, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Perikhanian, A. 1998. Djāmi'ī wa Kānūni Īrāni, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsānīyān. Vol.3. No.2, P. 11-71. H. Anūshī. (Translator). I. Yārshātīr. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Pourshatiati, P. 2008. *Decline and Fall of Sasanian Empire*. L.B.Tauris & Co Ltd, London. **(Book)**
- Riḍāi Bāgh Biydī, H. 2013. Sikkīhāyi Ashkānī, Tārīkhi Djāmi'ī Īrān. Vol.3, P. 397-414. K. Mūsawī Budjīnūrdī *et al.* CGIE, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Sarkhosh, C. V. 2012. Parthian Coins: Kingship and Divine Glory. The Parthian Empire and its Religions. *Studies in the Dynamics of Religious Diversity*. Herausgegeben Von Peter Wick und Markus Zehnder. Computus Druck Satz & Verlag. P. 66-79. **(Book)**
- Shahbazi, Sh.A. 1986. Arsacids. I. origins. *Encyclopedia Iranica*. I. Yarshater. Routledge & Kegan Paul. (Editors). London. Boston and Henley. Vol II fascicle 5. P. 525. **(Book)**
- Shahbazi, Sh.A. 1986. Arsacids. VI. Arsacid Chronology in Tradition History. *Encyclopedia Iranica*. I. Yarshater. Routledge & Kegan Paul. (Editors). London. Boston and Henley. Vol II fascicle 5. P. 542-543. **(Book)**
- Shayegan, M. Rahim. 2011. *Arsacids and Sasanians: Political Ideology in Post- Hellenistic and Late Antique Persia*. Cambridge University Press. **(Book)**
- Strabo. 1903. *Strabo's Geography*. W. Falcone. (Translator). London. **(Book)**
- Schippmann, K. 2005. Mabānī Tārīkhi Pārtīyān. H. Šādiqī. (Translator). Farzānrūz, Tehran. (In Persian) **(Book)**

- School, M. 2013. Madārikī darbāriyi Tārīkhi wa Farhangi Khrkaniyih Pārtī, Impirātūrīh Ashkānī wa Asnād wa Manābi'i Ān. H. Šādiqī. (Translator). J. Wiesehöfer. (Compiler). P. 627-641. Farzānrūz, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Sellwood, D. 1994. Sikkihāyi Pārtī, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsāniyān. Vol.3. No.1, P. 381-401. H. Anūshi. (Translator). I. Yārshātīr. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Sellwood, D. 1994. Dūlathāyi Kūčaki Djunūbi Īrān, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsāniyān. Vol.3. No.1, P.401-429. H. Anūshi. (Translator). I. Yārshātīr. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Shāyghān, M.R. 2010. Taḥwuli Mafhūmi Khudā, Yashti Farzānigī. S. Naşrullāh Zādih and 'A. Bahārmī. P. 297-329. Hirmis, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Shākūrīfar, M. and S. Naşrullāh Zādih. 2016. Piygīrī Sunathāyi Īrānī dar Sikkihāyi Ashkānī. Djustrhāyi Tārīkhī, 7(1):21-45. **(Journal)**
- Sūdāwar, A. 1384. Farrihi Īzādī dar Ā'ni Pādīshāhīh Īrāni Bāstān. Niy, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Ṭabarī, M.Dj. 1973. Tārīkhi Ṭabarī yā Tārīkhi al-Rusul wa al-Mulūk. Vol.2. A. Pāyandih. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. . (In Persian) **(Book)**
- Ṭabarī, M.Dj. 2001. Tārīkhi Nāmiyih Ṭabarī, Mansūb bi Bal'amī. Vol.1. M. Rūshan. (Editor). Surūsh, Tehran. . (In Persian) **(Book)**
- 'Uryn, S. 2003. Rāhnāmāyi Katībihāyi Īrānī Mīyānih (Pahlawī- Pārtī). Iranian Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Wiesehöfer, J. 1996. King of Kings and Philhellene: Kingship in Arsacids Iran. P. Bilde. T. Engberg-Pedersen. L. Hannestad. J. Zahle (Editors.). Aspects of Hellenistic Kingship. Aarhus. **(Book)**
- Widengren, G. 1996. Dīni Īrāni Bāstānī. R. Munadjim. (Translator). Fikri Rūz, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Widengren, G. 1999. Fi'ūdālīsm dar Īrāni Bāstānī. H. Šādiqī. (Translator). Kaṭri, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Wiesehöfer, J. 2013. Madārikī darbāriyieh Tārīkh wa Farhangi Pārs dar dūrāni Ashkāniyān wa Asnād wa Manābi'i Ān. H. Šādiqī. (Translator). J. Wiesehöfer. (Compiler). P. 656-673. Farzānrūz, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Wiesehöfer, J. 2000. Īrāniyān, Yūnāniyān wa Rūmiyān Nigh bi Dād wa Sitadi Farhangī miyāni Īrān wa Yūnān. Dj. Ardjmand. (Translator). Farzānrūz, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Wiesehöfer, J. 1998. Īrāni Bāstān 550 B.C- A.D 650. M. Thāqibfar. (Translator). Ḳuḡnūs, Tehran. (In Persian) **(Book)**

- Wolski, J. 1988. Le Titre de “Roi des Rois” dans l’ideologie Monarchique des Arsacides. Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae.30.P. 159 – 166. **(Book)**
- Wolski, J. 1963. Les Achéménides et les Arsacides: Contribution à l’histoire de la formation des Traditions Iraniennes. Syria. Vol 43. P. 65-89. **(Book)**
- Wolski, J. 2004. Shāhanshāhī Ashkānī. M. Thāqibfar. (Translator). Ḳuḳnūs, Tehran. (In Persian) **(Book)**
- Yārshātir, I. 1994. Pīshguftār, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsānīyān. Vol.3. No.1, P. 9-94. Ḥ. Anūshi. (Translator). I. Yārshātir. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Yārshātir, I. 1994. Tārīkhi Millīyi Īrān, Tārīkhi Īrān az Sulūkīyān ta Furūpāshīh Dūlati Sāsānīyān. Vol.3. No.1, P. 471-587. Ḥ. Anūshi. (Translator). I. Yārshātir. (Compiler). Amīr Kābīr, Tehran. (In Persian) **(Parts of Book)**
- Zarnīkūb, R. and F. Nādirī. 2014. Ashkānīyān wa Sunathāyi Kuhani Īrānī; Pāybandī yā ‘Adami Taḳayudi Ashkānīyān bi Sunathā wa Mawārīthi Īrānī. Djustrhāyi Tārīkhī, 5(2):41-63. **(Journal)**

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و هشتم، دوره جدید، شماره ۳۹، پیاپی ۱۲۹، پاییز ۱۳۹۷

تأثیر اقطاع داری نظامی بر تضعیف ارکان سیاسی سلجوقیان^۱

جمیله یوسفی^۲
اسماعیل حسن زاده^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۴/۲۹

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۴

چکیده

سلجوقیان پس از ورود به ایران با مدیریت نخبگان ایرانی، هویت قبیله‌ای خویش را با ایجاد سپاه ثابت و ساختار دیوانی منظم، به یکک امپراتوری قدرتمند تغییر دادند. خواجه با احیای سنت دیرینه اقطاع داری و واگذاری حکومت ولایات مرزی به غلام-امیران، دو نهاد نظامی و اقتصادی - اقطاع - را به هم پیوند داد تا علاوه بر تحدید گستره حکومت و تسهیل اداره آن، بر تأمین هزینه‌های نظامی هم فائق آید. ساختار حکومت سلجوقی از مثلث قدرت سلطان، وزیر و امیر تشکیل شده بود. همواره در دوران اقتدار حکومت، سلطان در رأس این مثلث و بر دو رکن دیگر مسلط بود، اما در دوره انحطاط، این امیرمقتطعان بودند که با تبدیل شدن به حاکمانی سرکش، دو پایه دیگر قدرت را تحت سیطره قرار دادند. این مقاله به دنبال تحلیل تأثیر اقطاع داری بر تضعیف سلطنت و وزارت است و بر این مدعاست که اقطاع داری با کاهش دامنه سیطره سیاسی سلطان با ایجاد

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2018.21329.1725

۲. دانشجوی دکترای تاریخ ایران اسلامی دانشگاه الزهراء (نویسنده مسئول)؛ j.yousefi@alzahr.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء؛ e.hasanzadeh@alzahr.ac.ir

ولایات نیمه‌مستقل و گاه یاغی و رقیب‌تراشی شاهزادگان، سلطنت را تضعیف کرد و از طریق تصاحب درآمدهای مالیاتی و عدم پاسخ‌گویی به وزیران با عزل و نصب و در نهایت قتل آنها تضعیف این نهاد را فراهم ساخت.

واژه‌های کلیدی: سلجوقیان، اقطاع، غلام-امیران و تضعیف حکومت.

مقدمه

سلجوقیان که با غلبه بر غزنویان، ورود موج بزرگی از طوایف صحراگرد را به ایران موجب شده بودند، در ابتدا به سپاه قبیله‌ای اتکا داشتند. آنها برای استقرار نظام سیاسی جدید، هویت قبیله‌ای خود را که قوی‌ترین صبغه آن شهرگریزی و نظامی‌گری بود، تغییر دادند و به یک‌جانشینی خو گرفتند. آشنایی با دیوان‌سالاری و به کارگیری برخی کارمندان دیوانی حکومت‌های پیشین، رسوم جاری در این حکومت‌ها را در امپراتوری سلجوقی احیا نمود که از جمله مهم‌ترین آن واگذاری اقطاعات بود.

لمبتون در یک سنخ‌شناسی کلی اقطاع شخصی، اقطاع دیوانیان و درباریان، اقطاع عشیرتی، اقطاع دیوانی (سیاسی) و اقطاع نظامی را از انواع پنجگانه اقطاع برشمرده است (لمبتون، ۱۳۳۹: ۱۲۲-۱۶۲؛ همو، ۱۳۷۲: ۱۰۹-۱۴۲)، البته مرز میان این دسته‌بندی‌ها کاملاً واضح و روشن نیست. به نظر می‌رسد اقطاع بیش از اینکه امری خصوصی باشد امر حقوقی بود و به شخصیت‌های حقوقی تعلق می‌گرفت. داشتن هم‌زمان چندین نوع اقطاع در مناطق جداگانه دلالت بر تخصیص اقطاع بر موقعیت شغلی دارد (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۲۰-۱۲۱).

در دو نوع اول، اقطاع شخصی و اقطاع به دیوانیان و درباریان، (لمبتون، همان: ۱۲۲-۱۲۳) گرچه مقطعان می‌توانستند به قدرت اقتصادی بسیاری دست یابند، اما به دلایل عدیده از جمله محدودیت کمی زمین و واگذاری، عدم سکونت دائمی در اقطاع، عدم توانایی تولید ساختارهای مشابه و موازی با حکومت مرکزی (همچون نیروی نظامی و تشکیلات دیوانی)، نمی‌توانستند به تقابل مستقیم با حکومت پردازند، بنابراین از حیثه این پژوهش خارج است. در این مقاله فقط به اقطاع با ماهیت نظامی که از دل اقطاع سه‌گانه عشیرتی، دیوانی و نظامی بیرون آمده، توجه می‌شود. ایجاد نهاد سپاه به دست خواجه‌نظام‌الملک موجب شد نیروهای قبیله‌ای که عادت همیشگی آنها غارت و چپاول و عدم هم‌سازی با مقتضیات زندگی یک‌جانشینی بود و مانع تمرکز حکومت می‌گردید، به حاشیه رانده شوند و ایجاد نظام اقطاع و واگذاری حکومت شهرها و ولایات به نظامیان نیز دو بخش نظامی‌گری و اقتصادی حکومت را با هم گره زد.

نظام اقطاع به منظور تحدید دایره مرزهای کشور، تسهیل مدیریت بهینه متصرفات گسترده و اداره آن با هدف کاهش هزینه‌های دولتی و تمرکززدایی از حکومت مرکزی ایجاد شد. خواجه با این اقدام هم به دنبال تأمین مواجب نظامیان و هم برقراری امنیت در مرزها بود. گرچه این نوع واگذاری به نظامیان، اقدامی مبتکرانه و راهگشا بود و تمرکز سیاسی حکومت را فراهم کرد، اما به نظر می‌رسد که از همان ابتدا دچار تعارضات ساختاری بود، چرا که به‌زودی بعد از مرگ خواجه، امیرمقطعان با تبدیل شدن به نیروهای گریز از مرکز در پی استقلال برآمدند و حکومت را در سراسری سقوط قرار دادند.

حال این پرسش را مطرح می‌کنیم که تأثیر اقطاع‌داری نظامی بر تضعیف ارکان سیاسی حکومت سلجوقی چه بود؟ پاسخ به پرسش بر این مدعا مبتنی است که امیرمقطعان به تقویت بنیه‌های اقتصادی، ایجاد سپاه وابسته به خود و تصاحب تمامی مناصب ولایات و تحدید نفوذ دولت مرکزی پرداخته، در مرحله بعدی با شورش و رقیب‌تراشی بر سلطنت و مداخله در امر دیوانیان موجبات ضعف و زوال ارکان سلطنت سلجوقی را فراهم ساختند.

پیشینه پژوهش

بحث اقطاع در نزد پژوهشگران اروپایی، که پیشگام مطالعات در این زمینه هستند، به نوعی تحت تأثیر نظریه شیوه تولید آسیایی قرار گرفته و بیشتر پژوهشگران از جمله ویتفولگ و پری اندرسون تحت تأثیر آن نظریه مسئله زمین‌داری جهان اسلام را مورد ارزیابی قرار داده‌اند. آنان با نگرشی تعمیمی خود بین اقطاع دو راه خلافت عباسی و بویهی و سلجوقی تا نظام جاگیر و سیورغال مغولی و تیمار عثمانی تفاوت خاصی قائل نشده‌اند و براساس میزان آب و زمین، نوع و ماهیت حکومت آن را فردی استبدادی یا مطلقه قلمداد کرده‌اند. در واقع آنان بین زمین‌داری و سیاست رابطه لازم و ملزومی ایجاد کردند. این پژوهش‌ها علی‌رغم راهگشا بودن برای شناخت مناسبات زمین‌داری توان نظری لازم را برای تبیین رابطه سیاست و اقتصاد در ایران ندارند. از این رو، ممکن است پژوهش‌ها را دچار نوعی انحراف «نظریه‌زدگی» کنند. در ضمن درباره مسئله این مقاله که تبیین رابطه اقطاع در انحطاط ارکان سیاسی است مطلبی ارائه نداده‌اند و بیشتر تمرکز نظری این دسته معطوف به تأثیر زمین‌داری بر پیدایش و تداوم دولت‌هاست نه تضعیف و انحطاطشان. در باب اقطاع‌داری، تألیفاتی چند به‌وسیله پژوهشگرانی چون کارل هنریش بکر، کلود کاهن و آن. لمبتون صورت گرفته است. بکر در مقاله‌ای با عنوان «فتودالیتة اسلامی» در مجله تحقیقات اسلامی^(۱) گزارش مستندی

1. k. h. beker, (1936) "la Feodalite islamique" Revue des etudes islamiques, v.10

لازم به توضیح است که نگارندگان به منبع فوق دسترسی نداشته، مطالب را از اثر لمتون اقتباس نموده‌اند.

درباره زمینداری در جهان اسلام داده که رهنمودهای مناسبی برای تحقیقات غیرمارکسیستی فراهم کرد. کلود کاهن پژوهشگر برجسته تاریخ عثمانی نیز به دلیل علاقه به تیمار عثمانی و در جهت یافتن ریشه‌های تاریخی و اسلامی آن مقاله‌ای با عنوان «اقطاع» به رشته تحریر درآورد (۱۹۳۶م) که در آن توضیحاتی در باب ماهیت و ویژگی‌های این نظام داده است. دو پژوهش بالا نگاهی کلی ناظر بر پیدایش و ریشه‌های تاریخی اقطاع‌داری داشته و به تأثیر آن در تضعیف و انحطاط توجهی نکرده‌اند. این نوشته‌ها تأثیر قابل توجهی در بحث زمینداری در کلیت و اقطاع‌داری در جزئیات رویکرد تحلیلی لمبتون گذاشته است. پژوهش‌های ایرانی بیشتر تحت تأثیر نظرات لمبتون است. او در تألیفاتی چون «مالک و زارع در ایران» (۱۳۳۹ش)، «تداوم و تحول در دوره میانه» (۱۳۷۲ش) و مقالاتی چون «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی» (۱۳۶۶ش)، «تکامل اقطاع در ایران قرون وسطی» (۱۳۴۶ش) و همچنین مقاله «اقطاع» (۱۹۸۲م) در دائرةالمعارف ایرانیکا به توضیحاتی در توصیف و تحلیل انواع اقطاع و اقطاع‌داری و تداوم آن در قالب‌های دیگر در دوره مغول و قاجار پرداخته است، اما این پژوهشگر نیز چندان توجهی به نقش این مقوله در تضعیف و فروپاشی ساختار قدرت سلجوقی که موضوع این مقاله است نداشته‌اند. عباس ولی (۱۳۸۰ش) آخرین پژوهشگری است که به مسئله اقطاع‌داری با رویکرد مارکسیستی و براساس نظریه شیوه تولید آسیایی پرداخته است. ایشان با نقد نظرات پیشین از جمله اندرسون، کاهن و لمبتون سعی کرده تبیینی دقیق‌تر از نظریه تولید آسیایی در مورد ایران ارائه دهد. با عنایت به گستردگی موضوع این مقاله از پرداختن به تأثیرگذاری اقطاع در انحطاط، بیشتر تمرکز خود را به اقطاع نظامی قرار داده است تا ضمن اجتناب از تکرار مطالب به بررسی و تحلیل دو متغیر مورد نظر بپردازد که تاکنون توجهی به این مقوله نشده است.

۱- اقطاع به مثابه واگذاری حکومت موروثی به ملک‌ها

از میان اقطاع پنجگانه برشمرده اقطاع عشیرتی و دیوانی (سیاسی) بیش از سایرین زمینه لازم برای تبدیل شدن به حکومت موروثی را دارا بود. این واگذاری در ابتدا متأثر از آداب و رسوم دشت بود. طغرل در ابتدای ورود خویش، نواحی شرقی (خراسان و سیستان) و جنوبی (کرمان و فارس) ایران را به اعضای خاندان خویش اعطا کرد و در دوره سلاطین بعدی نیز برخی نواحی مفتوحه غربی در آسیای صغیر و شامات به اعضای خاندان واگذار شد. این نوع واگذاری را در نگاه مقدماتی می‌توان ناشی از نوعی رویکرد به تقسیم غنائم به شیوه استپی دانست. این اقطاع‌ها، مقتضیات حکومتی کوچک چون تشکیلات درباری، دیوانی و لشکری را برای صاحبان آن فراهم

می‌کرد (جوینی، ۱۳۲۹: ۱۸-۱۹)، بنابراین می‌توانست با تضعیف حکومت موجبات استقلال طلبی آنها و تشکیل حکومت‌های موروثی را فراهم کند، اما از آنجایی که حکومت سلجوقیان را در حصار امنیت برآمده از حضور ایشان در ولایات خویش قرار می‌داد و زمینه توسعه متصرفات را نیز فراهم می‌ساخت، حاکمان در مرکز حکومت خویش ابقا می‌شدند. براین اساس واگذاری خراسان به ملک سنجر توسط برکیارق (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق: ۲۶۳/۱۰؛ دیوان المبتدا و الخبر، ۱۴۰۸ق: ۳-۵۹۸-۶۰۱)، کرمان به ملک قاورد و فرزندان او، آسیای صغیر به سلیمان و شامات به ملک تتش، با وجود نافرمانی‌های گاه‌به‌گاه ایشان برقرار ماند.

خراسان، نخستین ولایت مفتوحه به دست سلجوقیان، سرزمینی مرزی در برابر قراخانیان و غزنویان بود. قاورد مرزهای جنوبی و جنوب شرقی را در مقابل دزدان دریایی و کردان شبانکاره، حاکمان صفاری سیستان و غزنویان جنوب افغانستان محافظت می‌کرد (کرمانی، ۱۳۸۶: ۳۳۰-۳۴۴) و سلجوقیان روم و شام هم امنیت مرزهای غربی را در برابر فاطمیان و جنگ‌های صلیبی تضمین می‌کردند.

باید گفت: واگذاری حکومت مناطق براساس سنت استی به بیگ‌ها و ملک‌ها، به نوعی، رویکرد فدرالی یا دموکراسی خام عشیرتی را به نمایش می‌گذاشت و با اقطاع تفاوت داشت، اما با توسعه نظام دیوانی و رواج اقطاع، ماهیت واگذاری‌های عشیرتی به اقطاع تغییر کرد تا قدرت کنترل و نظارتی حکومت بر آنها بیشتر شود؛ چرا که اقطاع، موروثی نبود و سلطان می‌توانست هرگاه اراده کند آن را پس بگیرد. کرمان که پیش‌تر - با رسوم دشت - به عنوان سهم به قاورد واگذار گردیده بود، بعد از شورش و قتل او در اختیار حکومت قرار گرفت و بعد از گذشت دو سال به اقطاع فرزندان او داده شد (همان: ۳۵۸). در این نوع واگذاری، اهداف دیگری نیز همچون مجاملت و دلجویی از ملک‌هایی که به جانشینی انتخاب نشده و شورش آنها محتمل بود، وجود داشت (بنداری، ۱۳۵۶: ۵۵-۵۴).

۲- اقطاع دیوانی (سیاسی)

اقطاع دیوانی، استعداد و زمینه تبدیل به عامل نابسامانی و ایجاد مشکل برای حکومت را دارا بود. سیاست انعطاف‌پذیری که طغرل نسبت به برخی از حاکمان سلسله‌های کوچک در پیش گرفت و با دریافت مال‌المصالحه و مالیات سالانه حکومت ایشان را غالباً به صورت ضمان ابقا کرد، چه بسا ناشی از فقدان کارگزارانی کافی و آموزش دیده بود که به خدمت سلاطین غزنه درآمده و پس از گذشت بیش از یک دهه از تسخیر ولایات ایران، دربار سلجوقیان را از وجود مردان کافی و

کاردان محروم کرده بود (ابن‌فندق، بی‌تا: ۱۲۰). چنان‌که در نواحی ساحلی دریای خزر؛ امیران زیاری در طبرستان و گرگان، اسپهبدان باوندی در ساری، پادوسبانیان در رستمدر، رویان، نور و کجور (مرعشی، ۱۳۶۱: ۹۳-۹۴ و ۱۵۸) و سلاریان در دیلم (ابن‌اثیر، همان: ۵۷/۹-۵۸) توانستند تا مدت‌های مدیدی به حیات خود ادامه دهند و حکومت حاکمان آذربایجان و جزیره و دیاربکر (همان: ۶۳۰/۹) و حاکمان کاکویی در همدان و اصفهان نیز برای مدتی ابقا شد. طغرل یزد و ابرقو را به اقطاع ابومنصور فرامرز کاکویی (همان: ۵۵۱/۱۰) و ارجان را به اقطاع هزارسب از امیران دیلمی داد (سبط‌بن جوزی، ۱۳۷۰: ۸/۱)، در نواحی غربی، حکومت‌های بنی‌مزید در حله، بنی‌عقیل در موصل و بنی‌مرداس در حلب، چون بر مسیرهایی که به آناتولی، ارمنستان و غرب ایران می‌رسید، مسلط بودند و از طرفی در مناطق حایل میان سلجوقیان و فاطمیان قرار داشتند، برقرار ماندند (باسورث، ۱۳۸۵: ۳۲). البته سلجوقیان برخی ولایات ایشان را تصرف کردند و کوشیدند با واگذاری برخی از دیگر شهرها به اقطاع آنها، این امر را تحت نفوذ خود در آورند. این نوع واگذاری در نظر موروثی نبود، اما عملاً آنها دارای حکومت موروثی بودند و سلاطین سلجوقی نیز چاره‌ای جز تأیید آنها به عنوان والی مقطع نداشتند. آنان نه توان نظامی لازم را برای کنترل دائمی و تبدیل قلمروشان به متصرفات دایمی دارا بودند و نه می‌توانستند با تأیید استقلال آنان از منافع‌شان برای همیشه چشم‌پوشی کنند. از این رو، واگذاری اقطاع برای آنان پوششی بر این ضعف بود. این‌گونه نبود که سلطان هرگاه اراده می‌کرد می‌توانست آن را پس بگیرد، هرگاه سلطان سلجوقی اراده می‌کرد می‌توانست منافع و قلمرو آنان را با رقبای خاندانی خود آنها یا سپاهیان سلجوقی تهدید نماید و قلمروشان را متصرف و به فردی دیگر از همان خاندان واگذار کند، اما در عمل این حاکمان نیز در دهه‌های آینده با داشتن سپاه، توانایی مالی، تشکیلات و قلمرو مستقل دور از پایتخت سلجوقیان و مشروعیت و ریشه تاریخی حکمرانی در آن مناطق در جهت منافع خویش حرکت نمودند و غالباً در مقابل حکومت قرار گرفتند (ابن‌جوزی، ۱۴۱۵: ۴۲۴/۹-۴۲۷).

۳- اقطاع نظامی به مثابه واگذاری موقتی حکومت ولایات به امیران

سپاهیان عشیرتی سلجوقی پس از گذشت بیش از چند دهه از این حکومت نتوانسته بودند خود را با ویژگی‌های یک سپاه ثابت هماهنگ کنند. عادت همیشگی ایشان به غارت و خودسری‌های آنها برای کسب استقلال مانع تمرکز و استقرار حکومت سلجوقی می‌شد (یوسفی‌فر، ۱۳۸۳: ۶۳۳). این گروه همراه با دیگر سلجوقیانی که نتوانسته بودند سهمی از حکومت بیابند و دیگر غزه‌هایی که از

مرزهای بی‌سامان شرقی به طور مستمر وارد این سرزمین می‌شدند، در جبهه مشترک علیه حکومت مرکزی گرد می‌آمدند و نظم سیاسی را بر هم می‌زدند، بنابراین خواجه نظام‌الملک با مدیریت داهیانۀ خویش، نهاد سپاه را ایجاد کرد تا تکیه‌گاهی قابل اعتماد برای خنثی کردن شورش‌های داخلی و تجاوزات خارجی بیابد و از طرفی طرح بسط دادن مرزهای غربی را نیز به مورد اجرا درآورد. به دنبال این اندیشه، سپاهی از غلامان و مزدوران از ملیت‌های مختلف ترک، ارمنی، یونانی، عرب، کرد و قفقازی شکل گرفت (نظام‌الملک، ۱۳۷۱: ۱۲۲). وفاداری غلامان نسبت به ولی‌نعمتان خویش، حضور آنها را در ساختار سپاه ضروری ساخت و نظام تربیت غلامان که مجالی بود تا آنها را براساس میزان لیاقت و شایستگی در سلسله‌مراتب قدرت طبقه‌بندی کند، احیا گردید (همان: ۱۲۷). امیر غلامان ابزار نظامی و مهره‌ای وفادار گردیدند که در آینده‌ای نزدیک، پایه اصلی قدرت سیاسی و اقتصادی سلطان را تشکیل دادند.

مسئله تأمین مالی برای پرداخت حقوق سپاهیان و در اختیار داشتن منابع لازم، برای خواجه دغدغه دیگری بود. با دریافت مالیات و حق ضمان شهرها، حقوق بخشی از سپاه به نقد داده می‌شد و بخشی از حقوق آن‌ها هم به صورت حواله و برات پرداخت می‌گردید. گاهی هزار دینار برای یک سرباز تعیین می‌شد نیمی از آن به شهرهای روم و نیمی به دورترین شهرهای خراسان حواله می‌شد (بنداری، همان: ۶۷). در کنار این شیوه‌ها واگذاری اقطاع نیز مورد توجه قرار گرفت.

بنابر عقیده بنداری، نظام‌الملک مبدع اقطاع بود (همان). کاهن و به تبع او لمبتون ضمن نقد این موضوع، مبدع بودن خواجه را در واگذاری اقطاع انکار می‌کنند و معتقدند که واگذاری اقطاع در دوره سلجوقی در ادامه عملکرد بویه‌یان و برای بهره‌بردن از مالیات شهرها بود و در آن نوآوری دیده نمی‌شد (لمبتون، ۱۳۳۹: ۱۲۰-۱۶۲؛ Cahen: 3/1088-89).

کاهن و لمبتون واگذاری اقطاع را به علت مشکلات مالی سلجوقیان می‌دانند و اظهار می‌کنند که با گسترش تدریجی افراد سپاه به منظور لشکرکشی‌های متعدد و افزایش نیاز مادی آنها، دستگاه دیوانی از تأمین مواجب نقدی سپاه بازماند، بنابراین خواجه این مشکل را با واگذاری اقطاع به سران نظامی حل کرد، اما به واقع این ثروت‌های موجود در ولایات و محصولات و عواید کشاورزی بود که عواید دولت و خزانه کشور را تأمین می‌کرد. در کشوری که مشکل عمده، اقتصادی است، سکه‌های زر و سیم که حقوق لشکریان با آن داده می‌شود، به اندازه محصولات کشاورزی ارزش مالی دارد. پس چگونه ممکن است حکومتی که خزانه خود را ناتوان از پراخت مواجب سپاهیان می‌بیند، بتواند با تبدیل آن به اقطاع که سرچشمه اصلی ثروت‌های خزانه است، مشکل مالی را حل کند؟ از دگر سو اگر دولت خواجه مشکلات مالی داشت، چگونه میراث

ملکشاه بیست و یک هزار تومان زر سرخ رکنی — معادل دویست و ده میلیون دینار — (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۳۹) و به‌روایتی دیگر دویست و پانزده میلیون دینار زر سرخ بود که پررونق‌ترین خزانه سلسله سلجوقیان به حساب می‌آمد (مستوفی، ۱۳۸۱: ۸۳).

پس باید رویکرد به مسئله اقطاع و فلسفه واگذاری آن را علاوه بر تأدیه حقوق نظامیان در امر دیگری جستجو کرد. به نظر می‌رسد باید بین اقطاع به‌مثابه پرداخت حقوق نظامیان و اقطاع به منزله حکمرانی، تفاوت قائل شد. بدین معنی که باید دو مقوله بالا را از هم تفکیک کرد. آنچه حکومت مرکزی واگذار می‌کرد، حکومت ولایات به امیران نظامی بود و آنچه موجب اشتباه پژوهشگرانی برجسته همچون کاهن و لمبتون شده این است که آنها بین والی‌گری و اقطاع تفاوتی قائل نشده‌اند و تصور کرده‌اند که واگذاری والی‌گری همان اقطاع است، درحالی که در ولایات واگذار شده به والی، انواع زمین‌ها از جمله زمین‌های شخصی و اوقافی نیز وجود داشت که حکومت را در واگذاری آنها حقی نبود. در منابع تاریخی از وجود زارعان و دهقانان و مالکان یاد شده است که به معنی دارنده و صاحبان زمین‌های خصوصی بود. اشتباه دیگر مستشرقان این بود که آنان زارع را به معنی کشت‌کننده در روی زمین بدون داشتن حق مالکیت تصور کرده‌اند، درحالی که اسناد بازمانده در منشآت این نظر را رد می‌کنند. این اشتباه موجب شده تا برخی از شرق‌شناسان با استناد به نظریه شیوه تولید آسیایی حکومت‌های شرقی و اسلامی را جزء حکومت‌های استبدادی و مطلقه قلمداد کنند (اندرسون، ۱۳۹۰؛ ولی، ۱۳۸۰). آنچه حکومت مرکزی واگذار می‌کرد حکومت ولایات بود که یک امر سیاسی و نظامی تلقی می‌شد. در بین این واگذاری‌ها اقطاع افراد دیگر نیز ممکن بود واقع شده باشد. حکومت مرکزی در کنار این واگذاری، والی را موظف می‌کرد بخشی از درآمد را هزینه نگهداری سپاه و صرف امور دیوانی و نظامی از جمله قلعه‌سازی و گردآوری علوفه و غیره نماید و بخشی از آن را در همان منطقه به اقطاع والی می‌داد؛ یعنی ایشان در قبال حکمرانی بایستی بخشی از درآمد را برای امور شخصی خودش دریافت کند. این بخش از واگذاری برای شخصیت حقوقی والی بود نه شخصیت حقیقی والی. در عتبه‌الکتابه فرمانی از دربار سنجر برای «تقلید ولایت گرگان» وجود دارد که وجود اقطاع شخصیت حقوقی دیگر در قلمرو گرگان را یادآوری می‌کند و مقطعان را در کنار سایر گروه‌های اجتماعی فعال در گرگان می‌داند و وظیفه والی را نظارت بر اقطاع دیگر می‌شمرد: «در معنی اقطاع مقطعان نظری شافی کند هر کس که در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و اگر کسی تغلیب و تبسطی کرده باشد و در زیادت آنچه او را فرموده‌ایم بی‌اجازت برادر عضدالدین و بی‌فرمان ما تصرفی کند بازستاند... بجملگی نگاه دارد و بی‌فرمان و توقیع ما هیچ کس را تمکین

تصرف ندهد» (جویی، ۱۳۲۹: ۳۰-۳۲). براساس این سند آنچه واگذار شده حق مالکیت نیست، بلکه حق حکومت، حق بهره‌برداری و حق نظارت بوده است و در سند دیگری از «اقطاع و ناپاره» یاد شده است (همان: ۸۴). با فتوحات سلجوقیان و گسترش مرزهای جغرافیایی امپراتوری، تعدد سپاه و گسترش دیوانی، خواجه چاره کار را در آن دید که با تمرکززدایی کم‌رنگ از مرکز و محول کردن برخی اختیارات به ولایات دور و مرزی، بار سنگین اداره امور لشکر و نظارت بر امور را در قلمرو امپراتوری تقسیم کند. این امر با واگذاری اقطاع این ولایات به امیران نظامی میسر شد؛ چنانچه ملک‌شاه هنگام اقامت در خاک روم و شام، حکومت بخشی از متصرفات سلجوقی را بین غلام‌امیران خود تقسیم کرد تا هم پاداش خدمات آنها را بدهد و هم اداره متصرفاتی با آن وسعت که از جیحون تا انطاکیه واقع بود، آسان گردد (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۰). همچنین با واگذاری حکومت شهرها به اقطاع نظامیان مرز میان اقطاع و والی‌گری را درهم آمیخت.

این واگذاری‌ها مزایای دیگری نیز داشت: اول اینکه سپاهیان برای دریافت حق و حقوق خود به مرکز سلطنت مراجعه نمی‌کردند، چرا که رفت و برگشت سپاهیان به مرکز حکومت موجب صرف وقت، هزینه‌های زیاد و خستگی و فرسودگی سپاه می‌شد. از سوی دیگر این سپاه عظیم در حرکت‌های متعدد خود به مرکز در بین راه ساکنان شهرها و روستاها را از چپاول و غارت‌های خود بی‌بهره نمی‌گذاشت و بنابر گفته راوندی اقطاعت ایشان «در بلاد ممالک پراکنده بودی تا به هر طرف که رسیدندی ایشان را علوفه و نفقات مهیا بودی» (راوندی، ۱۳۶۲: ۱۳۱). دیگر اینکه با استقرار سپاهیان در مرزها عکس‌العمل آنها هنگام جنگ‌ها سریع‌تر بود و سلطان می‌توانست در وقت مقتضی با سپاهیان مستقر در مرکز به یاری آنها بشتابد.

کاهن برخلاف لمبتون، اقطاع سلجوقی را مشابه تیول می‌داند و معتقد است که وقتی حکومت سلجوقیان رو به ضعف نهاد، حاصلی که از آن برآمد، ولایات اقطاعی را شبیه به نظام ارباب و رعیتی نمود که در آن رعیت وابسته به ارباب بوده، تحت پوشش حمایت او قرار می‌گرفت و ارباب می‌توانست در صورت عدم پرداخت مالیات، او را اخراج کرده اراضی او را غصب کند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۰۹-۱۴۲؛ Cahen: 3/1088-89).

نقش امیرمقطعان سلجوقی در تضعیف ارکان حکومت

در دوره سلجوقی می‌توان سه دوره مشخص اما درهم‌تنیده در سیر قدرت‌گیری عناصر نظامی مورد شناسایی قرار داد: اول قدرت‌گیری بیگ‌های عشیرتی، دوم قدرت‌گیری نظامیان بومی ایرانی و مرحله سوم قدرت‌گیری غلام - سپهسالاران (مقطعان نظامی) بود. ورود دسته اخیر به عرصه سیاسی

از میانه دوره سلجوقی آغاز گردید و در دهه‌های پایانی از طریق شورش و ایجاد ساختار موازی با سلطنت و دخالت در دیوان‌سالاری زمینه انحطاط و زوال قدرت سیاسی را فراهم نمودند.

الف) امیرمقطعان از شورش علیه سلطنت تا ایجاد ساختارهای موازی با آن

امیرمقطعان سلجوقی در شورش علیه سلطنت، شیوه‌های مختلفی را دنبال می‌کردند: برخی چون امیر اُتر، حاکم فارس شخصاً در صدد ادعای سلطنت برآمدند (ابن‌اثیر، همان: ۲۸۱/۱۰-۲۸۲). برخی امیران مانند گردبازو، عباس، بوزابه و دیگران با توسل جستن به ملک‌های سلجوقی عراق در پی شورش برآمدند و برخی امیران نیز با توسل به خلافت با اصل و اساس حکومت سلجوقی مخالفت ورزیدند؛ اما از طرفی نمی‌توانستند به دلیل عدم دسترسی به ملک‌های سلجوقی عراق از آنها برای شورش علیه سلطان بهره بگیرند، بنابراین به خلیفه یا ملک‌های سلجوقی شام یا روم متوسل شدند (ابن‌عبری، ۱۳۷۷: ۲۷).

امیران لشکری که همواره ملازم رکاب بودند و اسامی ایشان در جراید دیوانی ثبت بود، ۴۶ هزار نفر (راوندی، همان: ۱۳۱) و به روایتی ۵۰ هزار نفر (نیشابوری، همان: ۳۲) بود. به سال ۴۷۹ق امرای مقطع که نظام‌الملک در اولین دیدار ملک‌شاه از بغداد، آن‌ها را به خلیفه معرفی کرد و شرح حال مختصری از محل اقطاع ایشان همراه با تعداد سربازان در اختیارشان داد، بیش از ۴۰ نفر بودند (بنداری، همان: ۹۰). می‌توان فرض کرد که هر امیر نظامی حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سرباز مزدور داشت. با مدیریت خواجه، حکومت مناطق مرزی شمال‌غرب، غرب و جنوب‌غرب، که می‌توان آن را به صورت هلالی از نقشه جغرافیایی قلمرو سلجوقی ترسیم کرد، در اختیار نظامیان قرار گرفت تا امنیت را در مرزها برقرار کنند، اما با آغاز بحران‌ها بعد از ملک‌شاه به مرور این نوار مرزی از قلمرو آنان منتزع گردید.

واگذاری اقطاع نظامی به امیران، تشکیل حکومتی را بسان حکومت مرکزی در ولایات اقطاعی ممکن می‌نمود و در آینده‌ای نزدیک آنها که خویشتن را هم‌سطح حکومت مرکزی می‌پنداشتند، سلطنت را به چالش کشیدند. البته باید گفت که سلاطین دهه‌های پایانی گاهی ۲۰۰۰ نیروی شخصی نداشتند و همه نیروهای آنها بیش از اینکه به سلطان وفادار باشند، به امیرمقطع نظامی وابسته و وفادار بودند. به واقع امیران با داشتن نیروی نظامی و قدرت اقتصادی که برآمده از اقطاع بود، از ساختارهایی موازی با سلطان برخوردار شدند و توانستند با داشتن توان مالی برای خود سپاه قدرتمندی را تشکیل دهند، چنان‌که جاوولی ۱۲ هزار سپاه زره‌پوش را علاوه بر سپاه ارانیه و ارمینیه به خدمت گرفته بود (همان: ۲۴۱) و اینانج نیز سپاهی ۱۰ هزار نفری از غلامان داشت که

هیچ پادشاهی نداشت. او نیازمندی‌های ایشان را از نفقه گرفته تا امور دیگر را تأمین می‌کرد (حسینی، همان: ۱۷۷). در اختیار داشتن چنین لشکریانی می‌توانست نتیجه هر منازعه‌ای را در مقابل سلطان به نفع امیر رقم بزند، بنابراین در اواخر حکومت سلجوقیان سرنوشت سلطنت، بیش‌ازپیش به دست امیرمقطعان افتاد و میان سران سپاه سلاطین و دیگر امیران سلجوقی براساس منافع چنددستگی و اختلاف بروز کرد. امیرمقطعان براساس میزان قدرت اقتصادی و نظامی خود می‌توانستند بر سایر امیران مقدم شده، سرنوشت حکومت را رقم بزنند؛ چنان‌که بعد از مرگ سلطان محمد، امیر گردبازو که از بزرگ‌ترین خادمان و مقطعان سلجوقی بود، با استصواب اینانج که به لحاظ کثرت مال و سپاه بر دیگر امیران برتری داشت - سلیمان را به حکومت دعوت کرد (همان: ۳۴۵-۳۴۷) و حتی با نمایان شدن ناتوانی سلیمان در اداره امور کشور و پرداختن او به خوشگذرانی، موجبات قتل او به دست گردبازو فراهم گردید.

ب) از سیاست نامشخص دولت مرکزی تا تحدید گستره قلمرو سلجوقی توسط مقطعان

مرگ زودهنگام و غیرمنتظره ملکشاه و ابهام در مقام جانشینی، اولین و مهم‌ترین معضلی بود که بعد از مرگ او آغازی را بر پایان این حکومت رقم زد. اکنون سرنوشت سلطنت با عملکرد امیران قدرت طلب گره خورد بود اما آنان سیاست مشخصی در قبال مقطعان ارائه ندادند (همان: ۱۴۰-۱۴۱). امیرمقطعان سلجوقی که خود را به شخص ملکشاه وفادار می‌دانستند، و نه به ساختار سلطنت؛ در مدتی کوتاه این جایگاه را مورد طمع قرار دادند و کوشیدند کنش‌های سیاسی خویش را براساس منافع مالی خود تنظیم کنند. اوج منفعت‌طلبی امیران و تغییر مواضع سیاسی چندباره گاه به نفع سلطان و گاه علیه آن را - در کوتاه‌ترین فاصله زمانی - می‌توان در جنگ‌های پنج‌گانه محمد و برکیارق پی‌گرفت (ابن‌ثیر، همان: ۳۲۹-۳۳۹). این جنگ‌ها مجالی را برای قدرت‌گیری امیرمقطعانی چون اسماعیل بن ارسلان‌جاق فراهم نمود. او توانست شهرهایی چون بصره و واسط را به تصرف خویش درآورد (همان: ۳۳۸-۳۳۹). در این دوره با قدرت‌گیری امیران و تلاش‌های گریز از مرکز آنها، نقش دودمان‌های ترک برجسته‌تر شد. برخی خاندان‌ها مانند فرزندان سکمان قطبی در حصن کیفا، ارمستان و خلاط، فرزندان برسق در خوزستان و فرزندان ارتق در ماردین، میافارقین، دیاربکر و حلوان توانستند اقطاع خویش را غصب و در منازعات سیاسی ایفای نقش نمایند (یوسفی، ۱۳۸۵: ۱۴۵).

روند قدرت‌گیری مقطعان با برقراری حکومت سلطان محمد بن ملکشاه کاهش یافت (همان:

۳۷۲). امیرمقطعان ولایاتی چون موصل و جزیره، نصیبین و رحبه تلاش می‌کردند با قرار دادن

ولایات خویش در پناه حمایت سلجوقیان روم، سلجوقیان شام و حتی فرنگیان، آن را در مقابل سلطان حفظ کنند (ابن اثیر، همان: ۴۲۸/۱۰-۴۲۹)، بنابراین سلطان محمد بر آن شد با جابه‌جایی مقطعان، سلطه خویش را دوباره برقرار کند، چنان‌که به دلیل اهمیت سوق‌الجیشی موصل در مقابله با فرنگیان، سلطان محمد امیران نافرمان آن را که از پرداخت مالیات امتناع می‌ورزیدند، پی‌درپی تعویض کرد و امیرانی چون جگرمش، جاولی، مودود بن آلتون‌تگین، آقسنقر برسقی و جیوش بیگ حکومت این شهر را به‌دست گرفتند (همان: ۴۵۷/۱۰ و ۵۰۴ و ۵۸۸).

اما پس از مرگ محمد، امیرمقطعان دوباره وارد عرصه قدرت‌گیری شدند و نسبت به محمود طمع ورزیدند تا خزانه پدری‌اش را متفرق نمودند و باقیمانده اموال او را به صورت اقطاع در اختیار خویش گرفتند (بن‌داری، ۱۳۵۶: ۱۴۳).

آنچه مهم‌ترین ضربه را از این پس بر تمرکز حکومت سلجوقیان وارد کرد، تکه‌تکه‌شدن حکومت به دست سنجر و واگذاری آن به شکل اقطاعات به ملک‌های سلجوقی بود. به‌واقع این اقدام، نیروهای معارض سلطنت چون ملک‌ها و امیرمقطعان را بیش‌ازپیش علیه سلطان فعال نمود. سنجر مازندران، طبرستان، قومس، دامغان، ری و دماوند و اطراف را به اقطاع خود درآورد و مرکز ثقل حکومت را به جانب شرق منحرف کرد. او ساوه، آبه، سارق، سامان، قزوین، ابهر، گیلان، دیلم و طالقان را به اقطاع ملک طغرل داد و تمام ولایت فارس و بخشی از ولایت خوزستان و حتی پاره‌ای اصفهان را به اقطاع ملک سلجوق درآورد. امیر دبیس توانست بر بصره و مضافات آن چون بطایح، هیت، انبار، اطراف فرات، رحبه و عانه مسلط شود و شهرهای موصل، نصیبین و شاپور هر کدام به تصرف امیری درآمد (همان: ۲۹۱). با این اقدام، سنجر در دوران حکومت (محمود، طغرل، مسعود و محمد) اداره امور حکومت سلجوقی ایران را تحت سیطره خویش درآورد و با دخالت در امور سیاسی چون انتخاب وزرا و واگذاری اقطاع به امیران، موجب ازهم‌پاشیدگی هرچه بیشتر نظم سیاسی گردید. بنابراین ولایات اندکی برای سلطان محمود باقی ماند که آن را هم برای جلب نظر امیران خویش به آن‌ها داد که درآمد آن‌ها کمتر از مخارج برداشت محصول بود (همان: ۱۵۵-۱۵۶).

به زودی در مرزهای غربی سه مُقطع و رقیب ستیزه‌گیر یعنی دبیس و خلیفه (ابن جوزی، همان: ۲۲۱/۱۰-۲۲۴) و زنگی (ابن اثیر، همان: ۲۲/۱۱-۳۶) برابر حکومت محمود قد علم نمودند و با گردآوری سپاه و عدم پرداخت مالیات، اقدام به تصرف شهرها و ولایات و حتی منازعه رودررو با سلطان نمودند. چنان‌که دبیس با تحریک ملک‌ها به شورش (ابن جوزی، همان: ۱۶۸/۱۰)، تحریک سنجر برای لشکرکشی به عراق (ابن اثیر، همان: ۵۴۸/۱۰-۵۵۳؛ بدایه و النهایه، ۱۴۰۷: ۱۲-۱۸۴-

۱۹۵؛ تاریخ اسلام، ۱۴۱۳ق: ۲۷۶/۳۵)، همکاری با فرنگیان برای تصرف شهرها (ابن اثیر، همان: ۶۲۳/۱۰-۶۲۴) و منازعه با خلیفه (ابن جوزی، همان: ۱۸۶/۱۰) در صدد مقابله با حکومت محمود برآمد.

امیران به ویژه اتابکان با کاهش تمرکز حکومت تبدیل به وزنه‌های قابل‌ی برای رویارویی با حکومت شدند، چنان که هنگامی که قراجه‌ساقی با دستاویز قرار دادن سلجوقشاه اقدام به شورش نمود، در پاسخ به سنجر که «از جنگ با من به چه امید داشتی؟» اظهار کرد: «امیدوار بودم تو را بکشم و به جای تو سلطانی را به تخت بنشانم که بر او فرمانروایی کنم» (ابن اثیر، همان: ۶۷/۱۰-۶۸). پدیده جالب دیگری که همان حضور بیش از یک ملک در منازعات بود از این دوره برجسته تر گردید، چنان که ملک مسعود گاه در کنار ملک سلجوق (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۸۵-۱۸۹) و گاه در کنار ملک داود (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۷) علیه طغرل دست به شورش می‌زد.

پ) مقام اتابکی ابزاری در دست امیرمقطعان برای سلطه بر سلطنت

تعدد شورش‌ها و حضور مدعیان کثیر سلطنت، دوره حکومت مسعود را از پرهیاهوترین دوره‌ها نمود. مقام اتابکی دستاویز قابل قبولی بود که امیران توانستند با توسل جستن به آن، به تدریج قدرت را از دست ملک‌ها خارج کنند و تنها از ملک‌ها به عنوان وسیله‌ای برای توجیه قدرت‌گیری خود بهره ببرند (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۷). بنابراین کسب مقام اتابکی یک یا چند ملک عموماً رقابتی را میان امیران برپا می‌کرد و به جابه‌جایی امیرمقطعان در ولایات اقطاعی سرعت بیشتری می‌بخشید (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۵). از اواسط حکومت سلطان مسعود به تدریج با کاهش قدرت نظارتی او، تسلط و دخالت امرا در امور به اوج خود رسید.

دوقطبی بودن قدرت سلجوقیان به مرکزیت خراسان نیز موجب می‌شد امیرمقطعانی چون زنگی و دبیس از سنجر به عنوان مرجعی برای حفظ موجودیت خویش و مقابله با مسعود بهره بگیرند (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۴۳-۲۴۴). شایع‌ترین عارضه سیاسی که از دوره حکومت مسعود، بسیاری از منازعات و رقابت امیران را با یکدیگر و با سلطان رقم می‌زد، حسادت امیران به پایگاه امیری بود که بر قدرت سلطان مستولی شده بود. این امر موجب تلاش آنها برای برتخت‌نشاندن سلطانی دیگر می‌شد (راوندی، همان: ۲۲۳)، چنان که خاصبک، امیری ترکمانی بود که مسعود او را تا حکومت‌داری بالا کشیده و با واگذاری اقطاع کاغذکنان میانه، فرمانده در کارها و بازدارنده افراد نموده بود (نیشابوری، همان: ۵۹-۶۰). این موضوع با تحریک حسادت امیران و شکایت آنها به جاولی موجب روی گردانی امیر مزبور از سلطان گردید (حسینی، ۱۳۸۰: ۱۴۵-۱۴۷).

حمایت امیرمقطعان از مسعود و یا مقابله با او، با تأمین و تضمین منافع ایشان ارتباط می‌یافت. مقطعان نواحی شمال‌غربی (ابن‌اثیر، همان: ۲۱۶/۱۹-۲۱۷ و ۱۱۹-۱۲۰ و ۹۲-۹۳) و حاکمان ری و فارس (همان: ۱۲۳-۱۲۴) که برای به دست آوردن و یا حفظ اقطاعات با هم رقابت داشتند، در ابتدا منافع خود را در همراهی با سلطان دیدند، اما به‌زودی در مقابل سلطان قد علم کردند. قتل آنها به دست مسعود نیز تنها سلطه موقت او را بر این ولایات برقرار نمود و به‌زودی این ولایات به دست دیگر امیرمقطعان غصب گردید. سلغریان بر فارس مستولی شدند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۵۷) و قدرت ایلدگزیان و احمدیلیان به مرور در آذربایجان تمرکز یافت و سلطه سلجوقیان بر نواحی شمال‌غربی از بین رفت.

خلفا نیز به مرور در شورش امیران نقش فعال‌تری یافتند. آنها هر بار که مقام خود را از جانب سلجوقیان در خطر می‌دیدند، با تحریک امیران برای حمایت از حکومت سلطانی جدید، خود را از مواضع خطر می‌رهانیدند (بنداری، همان: ۳۴۳). آنها در دوره حکومت مسعود جسارت رویارویی مستقیم را با سلجوقیان یافتند و برخی چون مسترشد (ابن جوزی، همان: ۲۷۲/۱۰) و راشد (همان، ۲۹۷-۲۹۹) در این راه جان باختند. این منازعات پس از مرگ مسعود سرانجام با تلاش‌های مقتفی، موجب انتزاع عراق عرب از پیکره حکومت سلجوقی گردید (همان: ۳۹۳-۳۹۵).

در دوره حکومت سلطان محمد بن محمود غالب مقطعان اعم از نواحی مرکزی و شمال‌غربی در جناح مخالف سلطان قرار گرفتند، چرا که حکومت مرکزی دیگر اقتداری برای تسلط و نظارت بر مقطعان نداشت. همچنین حرکات گریز از مرکز و سرعت تجزیه حکومت سلجوقیان افزون‌تر شده و مقطعان این قابلیت را در هیچ سلطان سلجوقی نمی‌دیدند که با حمایت از او به توسعه منافع خویش بپردازند، بنابراین غالب ولایات خودسرانه مورد منازعه امرایی از خاندان‌های غلام‌تبار بود و تنها بخشی از نواحی مرکزی در اختیار سلطان قرار داشت، چنان‌که در منابع سلطان محمد «صاحب همدان و اصفهان» خوانده شده است (ابن‌اثیر، همان: ۱۸۴/۱۱).

ایلدگزر غلام کمال‌الدین سمیرمی، وزیر مسعود که حکومت ارانیه و بخشی از آذربایجان را داشت (نیشابوری، همان: ۷۵) همراه با فرزندانش توانست چنان سیطره خود را بر حکومت دو سلطان آخر سلجوقی، ارسلان و طغرل، برقرار کند که مقام سلطنت را تشریفاتی نماید. بنابراین از این پس با به‌حاشیه‌رفتن سلاطین سلجوقی، جنگ قدرت میان امیران شورشی چون اینانج و ایلدگزیان برقرار گردید (بنداری، ۱۳۵۶: ۳۵۶-۳۵۷). گرچه طغرل آخرین سلطان سلجوقی تلاش کرد با کنار زدن ایلدگزیان سلطنت را به خاندان خویش انتقال دهد (قمی، ۱۳۶۳: ۲۲-۲۳)، فرزندان پهلوان که حکومت را حق خویش می‌پنداشتند، با طلب یاری از تکش‌خوارزمشاه از

امیرمقطعان موروثی خوارزم و با قتل طغرل سوم طومار این سلسله را در هم پیچیدند(راوندی، همان: ۳۶۸-۳۶۹).

ت) دخالت غلام سپهسالاران در امر دیوان‌سالاری

مقام وزارت پس از سلطان دومین مقام تصمیم‌گیری بود و در رأس هرم دیوان‌سالاری قرار داشت. در دوره سلجوقیان جایگاه و توانایی این مقام همواره در فراز و فرود بود و اوج قدرت آن را می‌توان در دوره خواجه نظام‌الملک دانست. از مهم‌ترین اقدامات خواجه ایجاد سپاه ثابت بود که مضاف بر تثبیت و تحکیم قدرت سلجوقیان، بخشی از بار سنگین اداره امور مالی حکومت را به دوش می‌کشید، چرا که امیران با دریافت اقطاع ولایات، هم حقوق و مستمری سپاهیان خویش را می‌پرداختند و هم مالیات اضافی را به مرکز ارسال می‌نمودند؛ اما درون نظام اقطاع، تعارضات ساختاری وجود داشت و این نظام می‌توانست بر سرعت تحرکات گریز از مرکز امیران بیفزاید.

روند جایگزینی غلام - امیران وفادار و مطیع نسبت به سلطان در اقطاعات اعضای شورشی خاندان سلجوقی در دوره وزارت خواجه سرعت یافت. کارکرد درست این ساختار و سیر آن براساس پیش‌بینی‌های خواجه، تداوم حضور او را می‌طلبید. خواجه با مدیریتی دقیق و زیرکانه شکاف‌های این ساختار را مرمت می‌نمود و با بدل کردن مقطعان (نظام‌الملک، همان: ۳۳) و نظارت مالی بر ایشان مانع از قدرت‌گیری ایشان می‌شد. نظامیان که به مرور زیاده‌طلبی و بیش‌خواهی را سرلوحه رفتارهای سیاسی خود قرار داده بودند، در مقابل او ایستادند و جنگ‌های سنتی اهل قلم و اهل شمشیر را رقم زدند. دیری نگذشت که سلطان نیز تحت تأثیر تضریب و سعایت امیران در جبهه مشترکی برای مقابله و منازعه با خواجه و ابزار دیوانی او گرد آمد (ابن اثیر، همان: ۲۰۲/۱۰-۲۰۳؛ مختصر التاریخ الدول، همان: ۲۶۰).

بعد از مرگ ملک‌شاه که به فاصله یک ماه بعد از مرگ خواجه اتفاق افتاد، غلام - امیران علاوه بر سلطنت توانستند مقام وزارت را نیز با چالش جدی مواجه کنند. وزیرانی که بعد از مرگ خواجه روی کار آمدند، غالباً لیاقت، کفایت، تمرکز قدرت و گستره نفوذ او را نداشتند و برخی از وزیران نیز که اندک کفایت و شایستگی داشتند، قربانی قدرت‌طلبی‌های امرا گردیدند (بن‌داری، ۱۳۵۶: ۱۴۴-۱۴۵). سلطه امیران بر وزیران (همان: ۱۳۳-۱۳۵) و حتی منصوب کردن کدخدای خود در مقام وزارت سلطان (قمی، ۱۳۶۳: ۹۵-۹۷) تلاشی بود که آنها برای پوشش‌دادن به زیاده‌خواهی‌های خویش با عدم پرداخت مالیات و یا دریافت اقطاعات و منابع درآمد بیشتر در پیش گرفتند. کار تا آنجا پیش رفت که حتی بعد از مرگ مسعود، امیرخاصبک با نشانیدن مهره

ضعیفی چون ملک‌شاه بر تخت سلطنت، نه تنها امارت حکومت را به دست گرفت، بلکه با به‌دست گرفتن امور مالی حکومت، بر وزارت نیز مسلط گردید (بنداری، ۱۳۵۶: ۲۷۲-۲۷۶).

نتیجه‌گیری

نظام اقطاع که در دوره سلجوقی با طراحی خواجه و با هدف تمرکززدایی شکل گرفت، از همان ابتدا دارای ضعف‌های ساختاری بالقوه‌ای بود که می‌توانست موجب تضعیف حکومت مرکزی شود، اما مدیریت خواجه مانع از بروز اثرات سوء آن می‌شد. واگذاری حکومت ولایات در قالب اقطاع، موجب قدرت‌گیری سیاسی و اقتصادی مملوکان وفادار سلطان ملک‌شاه شد و به تدریج این تمایل در آنها پدید آمد که قدرت خود را توسعه دهند. امیرمقطعان تا زمان حیات ملک‌شاه زیر نفوذ هیبت و مهابت سلطان، جسارت سرکشی و تمرد نسبت به مقام سلطنت را نداشتند، اما بعد از مرگ او با آغاز جنگ‌های جانشینی و بحران‌های سیاسی با استفاده از قدرت نظامی خود وارد جریان قدرت‌گیری شدند و در پی حمایت از ملک‌های مدعی سلطنت برآمدند، سپس با پذیرفتن نقش اتابکی گامی رو به جلو برداشتند و سرانجام با مسلط شدن بر ساختار سلطنت، خود هدایت و رهبری امور مربوط به سلطنت را در جلوس سلطان بر تخت یا عزل او از این مقام برعهده گرفتند. آنان حتی از قتل سلاطین مخالف خویش خودداری نکردند تا اینکه سرانجام طومار این سلسله به دست امیرمقطعان در هم پیچیده شد.

امیران که نخستین گام‌های کسب منافع اقتصادی را در زمان خواجه برداشته بودند، بعد از ملک‌شاه با مسلط شدن بر دیوان‌سالاری قدرت نظارتی آن را به چالش کشیدند و اقدام به قتل و عزل وزرای نمودند که در مقابل فزون‌خواهی‌های آنها ایستادگی می‌کردند. آخرین تیر در ترکش آنها برای کسب منافع مالی بیشتر این بود که وزیران خویش را در مناصب مهم دیوان‌سالاری نصب کنند تا سیر قدرت‌گیری اقتصادی خود را تسریع نمایند.

جدول شماره (۱) دخالت امرا در امر سلطنت (دوره مسعود)

امرای شورشی	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای حامی سلطان	نتیجه
- اتابک بوزابه مقطع فارس - امیر عباس مقطع ری - ناصرالدین قتلخ آبه مقطع قزوین	ملک محمد بن محمود ملک سلیمان بن محمد	- شاه ارمن مقطع خلاط - ارسلان آبه بن آقسنقر مقطع تبریز - امیر جاولی مقطع آذربایجان و ارانیه	- شورش بی‌نتیجه بود - ملک سلیمان با آمدن سلطان مسعود به استقبال او رفت اما سلطان او را در بند کرد

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- شورش بی نتیجه بود - امیر جاولی، ملک سلیمان را بیم داد و او گریخت	- امیر جاولی - اتابک ایاز - خاصبک مقطع تبریز - عبدالرحمن بن طغایرک مقطع خلخال	ملک سلیمان بن محمد ملک محمد بن محمود ملک ملکشاه بن محمود	- اتابک بوزابه مقطع فارس - امیر عباس مقطع ری
- گروه شورشی شکست خوردند - بوزابه کشته شد. - سلطان مسعود دختر خود را که بیوه داود بود به ملک محمد بن محمود داد و حکومت خوزستان را به او واگذار کرد و او را جانشین خود نمود	-	ملک محمد بن محمود ملک ملکشاه بن محمود	- اتابک بوزابه - آفسنقر مقطع مراغه
- تلاش آن‌ها بی نتیجه بود	اتابک ایلدگز مقطع قسمتی از آذربایجان خاصبک مقطع آذربایجان و ارانیه	ملک ملکشاه بن محمود	- آلپ قوش مقطع جبال - طرطغا مقطع واسط - علی بن دبیس مقطع حله

دوره سلطان محمد بن محمود

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- شورش بی نتیجه بود - امرا چون سلیمان را فردی بی اراده و نالایق دیدند، از سلطنت برکنار کردند. - ینالتگین سلیمان را بیم داد و او گریخت.	-	ملک سلیمان بن محمد	- اتابک ایلدگز مقطع آذربایجان و ارانیه - ارسلان آبه بن آق سنقر - الب ارغو پسر یرنقش بازدار مقطع قزوین - امیر بقتش کون خر مقطع جبال - ملکشاه بن محمود مقطع همدان - امیر اینانج مقطع ری - ینالتگین خوارزمشاه مقطع خوارزم
- شورش بی نتیجه بود	- قطب الدین مودود بن زنگی	ملک سلیمان بن محمد	- اتابک ایلدگز - ملکشاه بن محمود مقطع همدان - قویدان مقطع حله

دوره ارسلان بن طغرل

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- به سختی شکست خوردند - سرانجام ایلدگز و اینانج صلح کردند و ساوه و گلپایگان به اینانج واگذار شد	- ایلدگز	- ملک محمد	- زنگی بن دکلا مقطع فارس - اینانج مقطع ری - آق سنقر احمدیلی
- شکست خوردند - اینانج متواری شد اما بعد صلح کرد، لیکن اقطاعات او از جمله ساوه و گلپایگان مسترد شد و تنها ری به او واگذار شد - به محمد سپاه دادند تا فارس را برای خود مستخلص کند	- اتابک ایلدگز - آقش مقطع بروجرد	- ملک محمد بن طغرل	- امیر اینانج - آلب ارغو - عزالدین ستماز مقطع قم
توفیقی حاصل نکرد و در میانه جنگ به قتل رسید.	ایلدگز	-	- امیر اینانج
- شورش بی نتیجه بود	- اتابک پهلوان مقطع تبریز	ملک محمد بن طغرل	- آق سنقر احمدیلی

دوره طغرل بن ارسلان

نتیجه	امرای حامی سلطان	ملک مورد حمایت امرای شورشی	امرای شورشی
- او کاری از پیش نبرد و به فارس رفت و زنگی بن دکلا به خواست پهلوان او را دستگیر کرد و او در اسارت مرد.	- اتابک پهلوان	ملک محمد	-
- طغرل را شکست دادند و کشتند - قتلع اینانج به حکومت اصفهان و اتابک قراقز به حکومت همدان رسید اما پس از چندی در برابر تکش عصیان نمودند و تکش آن‌ها را به قتل آورد	- جمال‌الدین آی ابه - سیف‌الدین سنقر روس	ملک سنجر بن سلیمان	- امیر علاءالدوله - اتابک قزل‌ارسلان مقطع آذربایجان و ارانیه - امرای عراق
- طغرل شکست خورد و گریخت	- عزالدین حسن قفچاق مقطع دژ کرخانی	-	- تکش خوارزمشاه مقطع خوارزم - اتابک قراقز - قتلع اینانج بن پهلوان مقطع ری
			- اتابک قزل‌ارسلان - ابوبکر بن پهلوان - امیربار - نورالدین قرا - سراج‌الدین قایماز

این جدول از منابع زیر جمع آوری شده است: تاریخ کامل، ج ۱۷، ص ۳۷۲-۳۹۵ و ج ۱۹، ص ۱۹-۲۰، تاریخ مختصر دول، ص ۲۸۵، تاریخ گزیده، ص ۴۴۳، روضه‌الصفاء، ج ۴-۵-۶، ص ۶۷۲، زبدة‌التواریخ، ص ۱۱۱-۱۳۳، زبدة‌النصره، ص ۳۱۰-۳۸۰، سلجوقیان و غز در کرمان، ص ۲۹۳، مجمل‌التواریخ والقصص، ص ۴۰۹.

منابع و مأخذ

- آندرسون، پری (۱۳۹۰). **تبارهای دولت استبدادی**. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: نشر ثالث.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۵۱). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**. ج ۱۶-۱۷. ترجمه علی هاشمی حایری. تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.
- _____ (۱۳۵۲). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ج ۱۸-۲۰. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن بلخی. (۱۳۶۳). **فارسانه**. مصحح آلن نیکلسون و گای لیسترانچ. تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن. (۱۴۱۲ق). **المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک**، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمی.
- ابن خلدون. (۱۳۶۳). **تاریخ ابن خلدون**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- _____ (۱۳۶۳). تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن عبری. (۱۳۷۷). **مختصر تاریخ الدول**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن فندق. بی تا. **تاریخ بیهق**. تصحیح و تعلیق احمد بهمنیار. تهران: انتشارات کتابفروشی فروغی.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن محمد. (م ۱۴۰۷/۱۹۸۶ ق). **البدایه النهایه**. ج ۱۱. بیروت: دارالفکر.
- **المختارات من الرسائل**. (۱۳۷۸). به کوشش ایرج افشار و غلامرضا طاهر با بهره‌وری از سه فهرست مریم افشار. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران»، **تاریخ ایران کمبریج**. گردآورنده: جی. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بغدادی، بهاء‌الدین محمد بن مؤید (۱۳۸۵). **التوسل الی التوسل**. تصحیح و تحشیه احمد بهمنیار. تهران: انتشارات اساطیر. چ اول.

- بنداری اصفهانی، فتح بن علی (۱۳۵۶). **زبدة النصره و نخبة العصر**. ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر (۱۳۸۰). **زبدة التواریخ**. ترجمه رمضانعلی روح‌اللهی. تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- جوینی، مؤیدالدوله منتجب‌الدین (۱۳۲۹). **عنه‌الکتبه**. تصحیح علامه محمد قزوینی و عباس اقبال. شرکت سهامی چاپ.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد. (۱۹۹۳/م/۱۴۱۳ ق.). **تاریخ اسلام**. ج ۲۶. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دارالکتب العربی.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۶۳). **راحة الصدور و آیه‌السرور**. تصحیح محمد اقبال. تهران: انتشارات علمی.
- سبط بن جوزی (۱۳۷۰). **مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان**، حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرةالمعارف العثمانیه. مجلد ثمانیه. جزء الاول.
- قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۶۳). **تاریخ الوزراء**. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ اول.
- کرمانی، افضل‌الدین (۱۳۸۶). **سلجوقیان و غز در کرمان**. محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: ناشر علمی. چ اول.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۶۳). **دیوان سالاری در عهد سلجوقی**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- لمتون، آن. کاترین (۱۳۷۲). **تداوم و تحول در دوره‌های میانه**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشرنی.
- _____ (۱۳۳۹). **مالک و زارع در ایران**. ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۳۷۲). **تداوم و تحول در دوره‌های میانه**. ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشرنی.
- _____ (۱۳۸۵). «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی». **تاریخ ایران کمبریج**. گردآورنده: جی، بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ «اقطاع و فتودالیه». **مجله راهنمای کتاب**. ش ۱۰۸.
- _____ (۱۳۴۶). تکامل نظام اقطاع در ایران قرون وسطی». **مجله نگین**. ترجمه عطاءالله مرزبان. ش ۳۴.
- مرعشی، ظهیرالدین (۱۳۶۱). **تاریخ طبستان و رویان و مازندران**. با مقدمه دکتر محمدجواد مشکور. تهران: انتشارات شرق.

- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱). *نزهة القلوب*. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. قزوین: حدیث امروز.
- _____ (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر. چ سوم.
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۷۱). *سیاستنامه*. به کوشش دکتر جعفر شعار. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*. تصحیح محمد رضایی. تهران: نشریه کلاله خاور.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). *ایران پیشاسرمایه‌داری*. ترجمه شمس‌آوری. تهران: نشرمرکز.
- ویثوفگل، کارل آگوست (۱۳۹۱). *استبداد شرقی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر ثالث.
- یوسفی، جمیله (۱۳۸۷). «تاثیر اقطاعداری بر فروپاشی حکومت سلجوقی»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، با راهنمایی دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشگاه الزهرا.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۳). «سازمان سپاه در دوره سلجوقیان بزرگ ایران»، *مقالات تاریخ و جغرافیای تاریخی*، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

Reference

- _____. 1967. Takāmuli Nizāmi Iktā' dar Īrāni Qurūni Wustā. 'A. Marzbān. (Translator). Nigīn, (34). (**Journal**)
- _____. 1973. Kāmili Tārīkhi Buzurgi Īslām wa Īrān. A. Hālat. (Translator). Vol. 18-20. Muasisiyih Maṭbūātīyi 'Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. 1985. Tārīkhi Guzīdi. 'A. Nawāi. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- _____. 1999. al-Mukhtārāt min al-Rasāil. Ī. Afshār and Gh. Tāhir. (Editor), and 3 indexes of M. Afshār. Bunyādi Mūkūfāti Maḥmūd Afshār, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Al-Dhahabī, Sh. M.A. 1993. Tārīkhi Īslām. 'U. 'A. Tarmadī. (Editor). Vol. 26. Dār al-Kitāb al-'Arabī, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Anderson, P. 2011. Tabārḥāyi Dūlati Istibdādī. H. Murtaẓawī. (Translator). Thālith, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Baghdādī, B.M.M. 2006. al-Tawassul ilā al-Tarassul. A. Bahmanyār. (Editor). Asāṭīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bandārī Eshfahānī, F. 'A. 1977. Zubdat al-Nuṣrah wa Nuḵbat al-'Aṣrah. M.H. Djalīlī. (Translator). Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Bosworth, E.C. 2002. Tārīkhi Sīyāsī wa Dūdmānī Īrān: Tārīkhi Īrān Kambrīdj. J. Boyle. (Compiler). H. Anūshih. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Cahen, C. E. 1934. Encyclopedia of Islam, Vol. 3. (**Book**)
- Djuwīynī, M.M. 1950. 'Utbu al-Katabah. M. Kazwīnī and 'A. Iqbāl. (Editors). Shirkati Sahāmī Čāp, Tehran. (In Persian) (**Book**)

- Hūsiynī, Ṣ.A.‘A.N. 2001. Zubdat al-Tawārīkh. R.‘A. Rūhullāhī. (Translator). Īli Shāhsawani Baghdādī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Athīr, ‘E. 1972. Kāmili Tārīkhi Buzurgi Īslām wa Īrān. ‘A. Hāshimī Hāirī. (Translator). Vol. 16-17. Shirkati Čāp wa Intishārāti Kutubi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Athīr, ‘I. 1965. Al-Kāmil fī al- Tārīkh. Dār al-Šādir, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Balḫī. 1984. Fārsnāmih. A. Nicholson and G. Le Strange. (Editors). Dunyāyi Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Djūzī, A.‘A. 1991. Al-Muntaḍam fī Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk. M.‘A. ‘Aṭā and M.‘A. ‘Aṭā. (Editors). Dār al-Kutub al-‘Ilmī, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Fandūḡ. (n.t). Tārīkhi Biyhaḡ. A. Bahmanyār. (Editor). Kitābfurūshī Furūghī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn ‘Ibrī. 1998. Mukhtaṣari Tārīkhi al-Duwal. ‘A. Āyatī. (Translator). ‘Ilmī wa Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ibn Kathīr, A. 1986. al-Bidāyah wa al-Nahāyah. Vol. 11. Dār al-Fikr, Beirut. (In Arabic) (**Book**)
- Ibn Ḳhaldūn. 1984. Tārīkhi Ibn Ḳhaldūn. ‘A. Āyatī. (Translator). Muasisiyih Muṭālī‘āti wa Taḡḡikāti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Kirmānī, F. 2007. Saldjūkiyān wa Ghaz dar Kirmān. M.I. Bāstānī Pārīzī. ‘Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Klausner, C. 1984. Dīwānsālārī dar ‘Ahdi Saldjūkī. Y. Āzhand. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Ḳumī, N.A. 1984. Tārīkh al-Wuzarā. M.T. Dānishpazhūh. (Editor). Muasisiyih Muṭālī‘āti wa Taḡḡikāti Farhangī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. Iktā. Encyclopedia Iranica, Vol. 8. (**Book**)
- Lambton, A.K. 1960. Mālik wa Zāri‘ dar Īrān. M. Amīrī. (Translator). Tardjumih wa Nashri Kitāb, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 2006. Sāḡhtārī Darūniyi Impirātūrī Saldjūi: Tārīkhi Īrān Kambrīdj. J. Boyle. (Compiler). H. Anūshih. (Translator). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 1993. Tadāwum wa Taḡawwul dar Dūrihāyi Mīyāni. Y. Āzhand. (Translator). Niy, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Lambton, A.K. 1967. The Evolution of Iqta in Medieval Iran. Journal of The British Institute of Persia Studies V. Tehran.
- Lambton, A.K. 1968. The Internal structure of the Saljuq Empire. The Cambridge History of Iran vol. V, Boyl (ed.). the Saljuq and Mongol Period. Cambridge x.
- Mar‘ashī, Z. 1982. Tārīkhi Ṭabaristān wa Rūyān wa Māzandarān. M.Dj. Mashkūr. (Editor). Shārk, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Mustūfī, H. 2002. Nuzhat al-Ḳulūb. S.M. Dabīr Sīyāḡī. (Editor). Ḥadīth Imrūz, Ḳazwīn. (In Persian) (**Book**)

- Nizām al-Mulk, Ḥ.‘A. 1992. Sīyāsatnāmi. Dj. Shu‘ār. (Editor). Amīr Kabīr, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Niyshābūrī, Z. 1953. Saldjūknāmiḥ. M. Ramīdānī. (Editor). Kilālī Khāwar, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Rāwandī, M.‘A. 1984. Rāḥatu al-Ṣudūr Āyatu al-Surūr. ‘A. Iq̄bāl. (Editor). ‘Ilmī, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Sabṭ ibn Djūzī. 1991. Mirātu al-Zamān fī Tārīkh al-A‘yān. Maṭba‘a Madjlis Dā’iri al-Ma‘ārif al-‘Uṭhmānīah, Heydar Abad. . (In Arabic) (**Book**)
- Walī, ‘A. 2009. Īrāni Pīshāsarmāyidārī. Sh. Āwarī. (Translator). Markaz, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Wittfogel, K.A. 2012. Istibdādi Sharkī. M. Thalāthī. (Translator). Thalīth, Tehran. (In Persian) (**Book**)
- Yūsifī, Dj. 2008. M.A. Thesis. Alzahra University, Tehran. (In Persian) (**Thesis**)
- Yūsiffar, Sh. 2004. Sāzmāni Sipāh dar Dūrihāyi Saldjūqīyāni Buzurg dar Īrān. Maḳālāti Tārīkh wa Djughrāfiyāyi Tārīkhi, Bunyādi Farhangi Īrān, Tehran. (In Persian) (**Book**)

The effect of Iqta in the decline of Seljuqs

Jamileh Yousefi¹
Ismail Hasanzadeh²

Receive: 20/7/2018
Accept: 16/10/2018

Abstract

The Seljuqs after entering Iran, were managed by the elites of Iran and changed their tribal identity to a powerful empire by creating a steady army and a bureaucratic structure. By reclamation a long-standing tradition of Iqta and the transfer of the border provincial government to the slave amirs, Nizām al-Mulk linked the two military and economic institutions in order to overcome the military costs, in addition to limiting the scope of the government and facilitating its administration. The power triangle of the Seljuq government was composed of the sultan, the minister and the Amir. Under the rule of the state, the Sultan always dominated the other two pillars, but during the period of decline, these were the Seljuq amirs who dominated the two other leaders.

This article seeks to analyze the impact of the iqta on the weakening of the monarchy and the ministry, claiming that the government has weakened the rule of Sultan by reducing the scope of the Sultan's political domination by creating semi-independent and sometimes outlaw provinces and rivaling the princes of the monarchy, refuse to send tax revenues, non-response to the ministry by dismissal, installation and killing of them.

Keywords: *Seljuqs, Iqta, Slave amirs, Decline of government*

¹ PhD candidate in History of Islamic Iran, Alzahra University (Corresponding Author);
j.yousefi@alzahr.ac.ir

² Associate Professor, Department of History, Alzahra University; e.hasanzadeh@alzahr.ac.ir

The Principles and Roots of King's Legitimacy in Arsacid Dynasty

Farshid Naderi¹

Receive: 22/4/2018

Accept: 21/7/2018

Abstract

Arsacid dynasty was established in a tumultuous time. Seleucid Empire, as the successor of Alexander, had conquered a large part of Asia and Hellenism had spread into various aspects of life like politics, culture and art. It was under these circumstances that Arsacids with their robust tribal background tried their best to drive the Seleucids out of their motherland, Persia, and establish a new kingdom. Arsaces, the founder of dynasty, had a substantial and determining role. The newly founded kingdom needed political legitimacy and reputation, and given the difficult and tumultuous time Arsacids were living in, the principles and roots of king's legitimacy were still in the making. The present paper tries to study the complex, interwoven political legitimacy of the Arsacid dynasty. According to results, the most important principles in this period were the tribal and dynastic traditions, the reflection of which can be found in Arsaces' character, in Persia's long-standing tradition—not least the kingship tradition of Achaeminds—and in Greek legitimating traditions or, more appropriately, Seleucid traditions.

Keywords: *Arsacid dynasty, legitimacy, Achaemenid traditions, Seleucid traditions, Arsaces I*

¹ Assistant Professor, Department of History, Shahid Chamran University of Ahwaz; f.naderi@scu.ac.ir

The Evolution of the Administrative and Economic Structure of Egypt in the Achaemenid Era

Mohammad Maleki¹

Receive: 17/11/2017

Accept: 18/7/2018

Abstract

The conquest of Egypt by the Achaemenids and the establishment and continuity of their government over this ancient land have raised the attention of the historians of that period, and each of them has given an assessment and report of this great event, according to their data and political inclinations. The point is that what has been the Achaemenid approach to a large and diverse Egyptian legacy, and whether their presence has brought about a change in the administrative and economic structure of Egyptian society. Using archeological findings as well as new historical studies, this paper demonstrates the role of the Achaemenids in the evolution of the administrative and economic structure of Egypt and provides a more accurate account of the confrontation between these two ancient civilizations, which is not consistent with the reports of some ancient historians. Also, by reviewing and adapting the writings of these two groups, the Achaemenid approach to the Egyptian heritage, which in Greek sources is partly tarnished, evaluates with the analysis of new positive findings and some ambiguities about the performance of the Achaemenid rulers in Egypt, which In the centuries it has been foment for some reason, now becomes clear.

Keywords: *Achaemenid Empire, Egypt, Administrative structure, Economic impacts*

¹ PhD in History of Ancient Iran, University of Tehran; Lecturer in Department of History, Urmia University; mohammadmaleki@ut.ac.ir

Public Utility Activities of Court of Sultan Husayn Bayqara in Khorasan (1470-1505) (Relying on Historical Texts)

Mostafa LalShateri¹

Receive: 22/11/2017

Accept: 16/5/2018

Abstract

The era of Sultan Husayn Bayqara is recognized as the period of prosperity of public utility activities. While the onset of these activities dates back to the Timurid Empire (1370-1507), they were considerably expanded in Khorasan during the Bayqara administration and due to the approaches of his special minister, Amir Ali Shir Nava'i. This descriptive and analytical research was conducted to assess the scope and impact of public utility activities of Sultan and Nava'i using historical contents of that time. According to the results, these measures were considerably taken by Sultan and his court, especially his minister, based on the policies of the Shah and his court. These issues involved most areas, including religion, education and welfare. In this respect, Sultan and his court members dedicated efforts to taking these measures in line with earning a high-level and political-social status sometimes based on pure intentions, dissatisfaction with general inequality, acquiring internal satisfaction, and in some cases, fame-seeking.

Keywords: *Timurids, Sultan Husayn Bayqara, Amir Ali Shir Nava'i, Public Utility Activities*

¹ PhD Candidate in History of Islamic Iran, Ferdowsi University of Mashhad;
mostafa.shateri@yahoo.com

Critical Study of the Foreign Policy of Mohammad Reza Shah Pahlavi Based on His Written and Spoken Texts

**Homa Asadi¹
Farhad Sasani²**

Receive: 16/5/2018

Accept: 31/7/2018

Abstract

Discourse, as a system of signs, generally constructs individual and social behaviors. In every order of discourse, a collection of rules and conventions is stipulated in order to construct discourse principles. In regard to their ideological purposes, social actors tend to import signs into their discourse framework. Simultaneously, language as a significant constructive component appears and begins to establish the intended meaning of social actors in a soft manner. Thus Mohammad Reza Pahlavi, at an international level, utilizes language facilities for representing political facts. According to socio-political events and governing atmosphere, he attempts to establish signs in his discourse framework. In a semiotic model of this discourse framework, axiomatic signs are set into the center while the others are around the central point. Accordingly, this research focuses mainly on how foregrounding and backgrounding function in foreign policy discourse of Shah. Then in this way, hegemonic and dominant signs have been specified. Moreover, according to dominant discourse features, five periods are determined as follows: first period: 1320-1324, second period: 1325-1332, third period: 1333-1344, fourth period: 1345-1352, and fifth period: 1353-1356; furthermore, a discourse framework is determined for each period. The results show that notorious incidents occurred at certain junctures not only stir "self" and "other" identities within the realm of otherization, but it will also lead to alteration of shah's framework as well as displacement of signs.

Keywords: *Discourse of Mohammad Reza Pahlavi; Foreign policy of Iran; Foregrounding; Backgrounding*

¹ PhD Candidate in Linguistics, Alzahra University (Corresponding Author);
h.asadi@alzahra.ac.ir

² Associate professor, Department of Linguistics, Alzahra University; fsasani@alzahra.ac.ir

Investigating the Economic Function of the Pahlavi Foundation

Hamid Azad¹
Daryush Rahmanian²

Receive: 31/12/2017
Accept: 6/2/2018

Abstract

Mohammad Reza Shah Pahlavi founded the Pahlavi Foundation in 1957. During the twenty years of activity (1957-1979), the Foundation was apparently a charitable organization that was investing in economics only for financing Shah's charitable purposes. But it was actually an economic organization that was investing extensively in various economic areas. Researches, so far, have introduced the reason for these investments the accumulation of wealth by the Shah through the Foundation's charity appearance.

This research, using descriptive-analytical method and documentary and library resources, showed except for the reason mentioned above, Shah has intended to intervene, guide and reinforce the policy of economic and industrial development through the Foundation. The policy, which starts from the second half of the 1950s, was between Shah and Pahlavi economic policy-makers which emphasized the rapid economic and industrial development. The present research has investigated how and why the Shah intervened in this policy through the Foundation; in this paper, this intervention is named the "economic function" of the Pahlavi Foundation.

The main question of this article is this: except financial factor (accumulation of wealth), what factor explains the Pahlavi Foundation's extensive investments and activities in the economic fields? Based on the findings of this research, Shah has exploited the Pahlavi Foundation as a tool for the realization of ambitious programs, and strengthening and supports his government's economic policies in fields of banking, industry, maritime commerce, tourism and housing in the 1960s and 1970s.

Keywords: *Pahlavi Foundation, Economic Function, Mohammad Reza Shah Pahlavi, Economic policy, Industrial Development*

¹ PhD Candidate in History of Iran, University of Tehran (Corresponding Author); hamid.azad@ut.ac.ir

² Associate Professor, Department of History, University of Tehran; rahmanian@ut.ac.ir

‘Alā’ al-Dawla's Action from the Perspective of the Structure of the Pre-modern City Administration

Masoud Atashgaran¹

Receive: 22/2/2018

Accept: 20/7/2018

Abstract

The narrative sources of the Constitutional Revolution saw the crackdown on sugar business by the ruler of Tehran as an abusive and cruel act that was followed by a massive crisis of sugar culprits, and a riot of people was provided. Without prejudice to this premise, the present article seeks to answer the question why, despite the history of such government actions, we have not seen such a reaction by the Iranian community before? Was the behavior of ‘Alā’ al-Dawla contrary to the previous tradition? Or at this time a change had happened in the understanding of the Iranian people about governance? which routinely caused the government to anger them? In essence, how much did ‘Alā’ al-Dawla’s actions violate the rules of the regime and to what extent have they been judged by the constitutional system? The article tries to focus on the event from the structural point of view by rejecting the voluntaristic approach of individuals. According to the writer, ‘Alā’ al-Dawla, in this event, he did not resign from the limits of authority in the old systems, but his actions had a background in the disciplinary office and the court of justice in the organization of the city administration; therefore, the community's response to his actions would be to toward the ineffectiveness of structure of the state at this time, which his life was over.

Keywords: *Ruler of Tehran, Sugar traders, ‘Alā’ al-Dawla, Pre-modern state, disciplinary office, Constitutionalism*

¹ PhD in History of Islamic Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies; masoud.a47@gmail.com

Contents

‘Alā’ al-Dawla’s Action from the Perspective of the Structure of the Pre-modern City Administration <i>Masoud Atashgaran</i>	9 - 20
Investigating the Economic Function of the Pahlavi Foundation <i>Hamid Azad, Daryush Rahmanian</i>	21 - 42
Critical Study of the Foreign Policy of Mohammad Reza Shah Pahlavi Based on His Written and Spoken Texts <i>Homa Asadi, Farhad Sasani</i>	43 - 64
Public Utility Activities of Court of Sultan Husayn Bayqara in Khorasan (1470-1505) (Relying on Historical Texts) <i>Mostafa LalShateri</i>	65 - 86
The Evolution of the Administrative and Economic Structure of Egypt in the Achaemenid Era <i>Mohammad Maleki</i>	87 - 106
The Principles and Roots of King’s Legitimacy in Arsacid Dynasty <i>Farshid Naderi</i>	107 - 131
The effect of Iqta in the decline of Seljuqs <i>Jamileh Yousefi, Ismail Hasanzadeh</i>	133 - 155
Abstracts of Papers in English	

History of Islam and Iran

Vol. 28, No. 39 / 129, 2018

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **I. Hasanzadeh, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

Web: hii.alzahra.ac.ir

E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X

E-ISSN: 3538-3493